

تو اعدیش

ادبیات
فارسی

۳۷

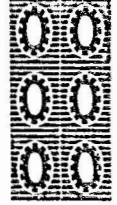
۴

۲۵



(۶)

نمره عمومی مدیریت زبان



(۱)

» خصوصی شعبه لغات و قواعد

(۲۸)

» عمومی نشریات پښتو ټولنه

اسکن شد

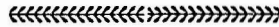
قواعد پښتو

مؤلف :

محمد اعظم ایازی عضو اول شعبه لغات و قواعد

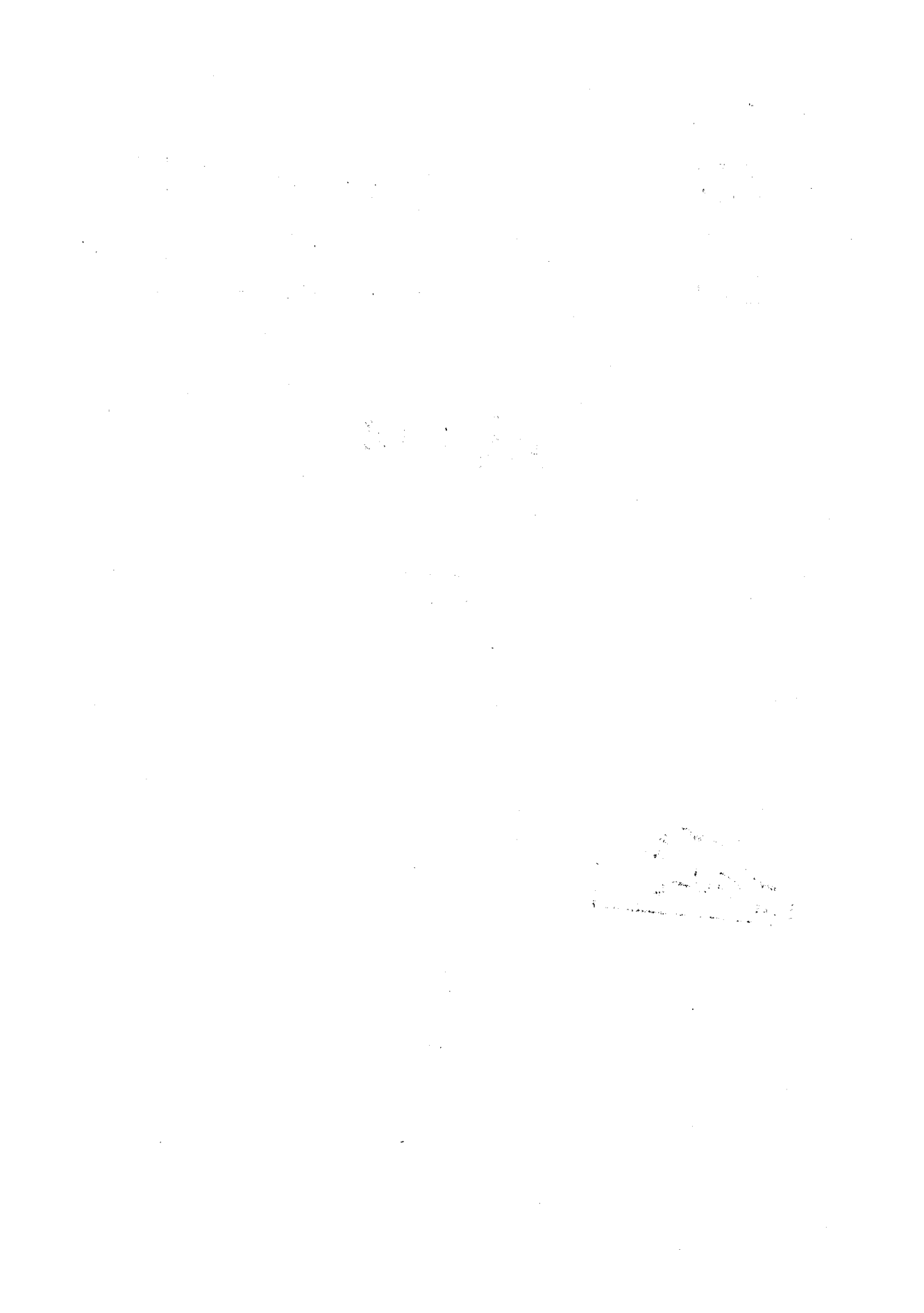
(بر تبه مدیر)

از شعبه نشریات نشرشد



کابل - مطبعه عمومی

۱۳۱۸



فهرست مضامین

صفحه	مضمون
۲-۱	تمهید
۳	دستور زبان
۳	قسمت اول
۳	بیان حروف تهجی
۳	فصل اول :
۳	الفبای پشتو
۴	فصل دوم :
۴	خرف خالص پشتو و تلفظ صحیح آنها
۴	فصل سوم :
۴	اقسام حروف
۵-۳	فصل چهارم :
۵-۳	حرکات و علامات
۶	فصل پنجم :
۶	همزه و الف
۶	فصل ششم :
۶	واو معروف و مجهول
۶	فصل هفتم :
۶	یای « و »
۷-۶	فصل هشتم :
۷-۶	یای ملینه و یای ثقیله
۷	فصل نهم :
۷	های ملفوظی و های غیر ملفوظی
۱۰-۷	فصل دهم :
۱۰-۷	لهجه ، کلمه و تمرین اول
۱۰	قسمت دوم
۱۱-۱۰	علم صرف :
۱۲-۱۱	اقسام کلمه :
۱۲	فصل اول :
۱۲	بیان اسم
۱۳-۱۲	فصل دوم :
۱۳-۱۲	اقسام اسم

ب

صفحه	مضمون
فصل سوم :	ساختن اسم معنی دتمرین دوم
۱۵ - ۱۳	
فصل چهارم :	بیان جنس یعنی تذکیر و تاینث :
۱۸ - ۱۵	
فصل پنجم :	اقسام مؤنثات در پشتو و ساختن اسهای مؤنث از مذکر و تمرین سوم ۱۸-۲۱
فصل ششم :	بیان عدد یعنی مفرد و جمع و تمرین چهارم ۲۱ - ۲۷
فصل هفتم :	بیان حالت اسم و تمرین پنجم ۲۷ - ۳۲
فصل هشتم :	اسم تصغیر و اسم صوت و اسم ظرف و تمرین (۶) ۳۳ - ۳۵
	قسمت سوم ۳۵
	بیان صفت : ۳۵
	فصل اول : اقسام صفات ۳۵
فصل دوم :	بیان صفت توصیفی و تمرین (۷) ۵۳ - ۴۲
فصل سوم :	بیان صفت مقدار غیر معین ۴۲ - ۴۳
فصل چهارم :	بیان صفت عددی ۴۳ - ۴۶
فصل پنجم :	بیان صفت اشاره ۴۶ - ۴۸
فصل ششم :	بیان صفت نسبتی و ۴۸ - ۴۹
فصل هفتم :	بیان صفت استفهام و تمرین (۸) ۵۰ - ۵۱
	قسمت چهارم ۵۱
	بیان ضمیر : ۵۱
	فصل اول : اقسام ضمیر ۵۲
فصل دوم :	بیان ضمیر شخصی و تمرین (۹) ۵۲ - ۶۰
فصل سوم :	بیان ضمیر اشاره ۶۰ - ۶۱
فصل چهارم :	بیان ضمیر استفهام ۶۱ - ۶۲

صفحه		مضمون
۶۴ - ۶۲	بیان ضمیر موصول	فصل پنجم
۶۵ - ۶۴	بیان ضمیر مشترك	فصل ششم
۶۷ - ۶۵	بیان ضمیر مبهم و تمرین (۱۰)	فصل هفتم
۶۷	قسمت پنجم	
۶۸ - ۶۷		بیان فعل
۶۸	بیان زمانه	فصل اول
۶۸	بیان فعل لازمی و متعدی	فصل دوم
۶۹ - ۶۸	بیان فعل معروف و مجهول	فصل سوم
۶۹	بیان فعل مثبت و منفی	فصل چهارم
۸۳ - ۶۹	بیان افعال قیاسی و سماعی و فهرست مصادر بی قاعده	فصل پنجم
۷۴	بیان وجه فعل	فصل ششم
۷۴	بیان فعل معاون و ناقص	فصل هفتم
۸۱ - ۷۵	بیان مصدر و اسمای مشتق و تمرین (۱۱)	فصل هشتم
۸۸ - ۸۱	تصریف افعال معارن	فصل نهم
۹۱ - ۸۹	بیان فعل حال مطلق	فصل دهم
۹۳ - ۹۱	بیان فعل حال التزامی	فصل یازدهم
۹۵ - ۹۳	بیان فعل حال امکانی	فصل دوازدهم
۹۷ - ۹۶	بیان فعل حال استمراری و تمرین (۱۲)	فصل سیزدهم
۹۸	بیان فعل ماضی	فصل چهاردهم
۱۰۲ - ۹۸	بیان ماضی مطلق	فصل پانزدهم
۱۰۴ - ۱۰۲	بیان ماضی قریب	فصل شانزدهم

مضمون	صفحه
۱۰۵-۱۰۴	بیان ماضی بعید فصل هفدهم
۱۰۸-۱۰۶	بیان ماضی استمراری فصل هژدهم
۱۱۱-۱۰۸	بیان ماضی شکیه یا احتمالی فصل نوزدهم
۱۱۴-۱۱۱	بیان ماضی تمنائی فصل بیستم
۱۱۷-۱۱۱	بیان ماضی شرطیه فصل بیست و یکم
۱۲۰-۱۱۷	بیان ماضی امکانی فصل بیست و دوم
۱۲۵-۱۲۰	بیان ماضی تو بیخی و تمرین (۱۰۳) فصل بیست و سوم
۱۲۸-۱۲۵	بیان فعل مستقبل مطلق فصل بیست و چهارم
۱۲۹-۱۲۸	بیان فعل مستقبل التزامی فصل بیست و پنجم
۱۳۴-۱۳۰	بیان فعل مستقبل امکانی و تمرین (۱۰۴) فصل بیست و ششم
۱۳۸-۱۳۴	بیان امر فصل بیست و هفتم
۱۴۰-۱۳۸	بیان فعل نهی و تمرین (۱۰۵) فصل بیست و هشتم
۱۴۶-۱۴۰	بیان خواص افعال لازمی و متعدی و تمرین (۱۰۶) فصل بیست و نهم
قسمت ششم . ۱۴۶ .	
۱۴۷ - ۱۴۶	بیان خرف تمیز
۱۴۸ - ۱۴۷	بیان ظرف زمان : فصل اول :
۱۴۹ - ۱۴۸	بیان ظرف مکان : فصل دوم :
۱۵۰ - ۱۴۹	آادات وضعیت : فصل سوم :
۱۵۲ - ۱۵۰	آادات تاکید : فصل چهارم :
۱۵۳ - ۱۵۲	بیان حرف علت : فصل پنجم :
۱۵۵ - ۱۵۳	بیان حرف مقدار و تمرین (۱۰۷) : فصل ششم :

۱۵۵	قسمت ہفتم	
۱۵۵ - ۱۵۸	بیان حروف جارہ و تمرین (۱۸)	
۱۵۸	قسمت ہشتم	
۱۵۸ - ۱۶۰	بیان آدات عطف و تمرین (۱۹)	
۱۶۱	قسمت نہم	
۱۶۱ -	بیان حرف ندا	
۱۶۱	بیان حرف ندا	فصل اول :
۱۶۱ - ۱۶۲	بیان اصوات تعجب وانبسات	فصل دوم :
۱۶۲	بیان اصوات تحسین	فصل سوم :
۱۶۲	بیان اصوات نفرین	فصل چہارم :
۱۶۳	اصوات افسوس	فصل پنجم :
۱۶۳	اصوات تمنا	فصل ششم :
۱۶۴	قسمت دہم	
۱۶۴ - ۱۶۸	بیان معانی بعض حروف مرکب و مفرد و تمرین (۲۰)	
۱۶۸ - ۱۷۳	بیان حروف مغیرہ و تمرین (۲۱)	فصل دوم :
	قسمت یازدہم	
۱۷۳ - ۱۷۹	بیان تجزیہ کلمات و تمرین (۲۳)	
	قسمت دوازدہم	
۱۷۹ - ۱۸۱	بیان رموز اوقاف در رسم الخط	

مضمون	صفحہ
۱۸۲	قسمت سیزدہم
۱۸۲	بیان نحو :
۱۹۷ - ۱۸۲	فصل اول : بیان کلام ناقص و اقسام آن و تمرین
۱۹۹ - ۱۹۷	فصل دوم : کلام تام و یا جملہ و اجزای آن
۲۰۰	فصل سوم : اقسام جملہ
۲۰۰	فصل چہارم : بیان جملہ مفردہ و اقسام آن
۲۰۲ - ۲۰۰	فصل پنجم : جملہ فعلیہ و اقسام آن و تمرین
۲۰۵ - ۲۰۲	فصل ششم : جملہ مغلوطہ و اقسام آن و تمرین
۲۰۹ - ۲۰۵	فصل ہفتم : جملہ مرکبہ و اقسام آن
۲۱۱ - ۲۱۰	فصل ہشتم : ترتیب اجزای جملہ
۲۱۲ - ۲۱۱	فصل نہم : تمرین
	قسمت چہار دہم
- ۲۱۲	فہرست مصادر وضعی و ترکیبی باقاعدہ :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسولہا الکریم و خاتم النبیین :

تمهید

مسلم است که استعداد علمی و امتیاز ادبی هر ملت از زبان ملی همان ملت شناخته می شود؛ هر قدر که زبان ملی يك ملت دارای ذخائر علمی و ادبی و قادر بر ادای هر گونه مطالب و مباحث علمی و ادبی باشد همان قدر متکلمین آن در دنیای متمدن مهذب و قابل شمرده می شوند؛ زبان ملی است که حیات يك ملت را زنده و جذبات آنرا متاثر و متحرک، و اخلاق آنرا شایسته می سازد؛ زبان ملی است که شئون ملی يك ملت را به دنیا متمدن معرفی می نماید؛ زبان ملی است که افکار و اذهان افراد ملت را منور ساخته نشود و نماید، الغرض جمیع ترقیات معنوی و مادی يك ملت مر بوط بزبان ملی همان ملت است؛

متأسفانه پشتو که زبان ملی افغانستان و افغانستان است در اثر حوادث زمانه تا حال در گوشه بی اعتنائی افتاده و کسی در پرورش، اصلاح و ترقی آن سعی و توجه نه نموده بود تا که اخیراً در دوره درخشان و معارف پرور حکومت متبوعه حاضره مدارس دیگر اصلاحات امور حیاتی پشتو هم مورد توجه خاص ذات شاهانه پادشاه ترقیخواه ما علی حضرت الامتوکل علی الله محمد ظاهر شاه قرار گرفته، رسمیت و ترویج آن از حضور ذات ملوکانه اعلام و ابلاغ گردید. باثر همین اعلام ذات شاهانه ترویج زبان ملی (پشتو) یومیه و بترقی است؛ چنانچه در جمیع وزارت ها و دوائر رسمی و ولایات از طرف حکومت متبوعه برای آموختن زبان پشتو کورس های تعلیمی تاسیس شده توجه مردم بخواندن و نوشتن زبان ملی زیاده ترمی شود.

چون برای دانستن زبان ملی کتایکه دارای قواعد پشتو باصول عصری باشد موجود نبود که خوانندگان زبان پشتو از آن استفاده علمی نمایند لهذا (پشتو نولنه) وظیفه به تدوین یک کتابی که دارای قواعد پشتو باصول عصری باشد اقدام کرده اینک کتاب هذا را در دسترس قارئین گرام گذاشت. ولی بدیهی است که با در نظر گرفتن بدایت کار و عدم فرصت کتاب مذکور خالی از نواقص نخواهد بود لهذا پشتو نولنه از ادبای محترم پشتو استدعا دارد که اگر در این کتاب نقایصی را مشاهده کنند و یا اصلاح مهمی در نظر شان بخورد هر چه زود تر اطلاع فرمایند تا در طبع ثانی زیر نظر گرفته شود. باینصورت امید است در آینده نزدیکی یک گرامر فقه و مستند بدست بیاید.

رسم الخط پشتو

ظاهر است که زبان پشتو بلحاظ دور افتادن متکلمین آن از هم شاخهای زیادی پیدا کرده و بهمین سبب در زبان اختلاف رسم الخط و لهجه زیاد است البته این رسم الخط ها و لهجه ها در محیط خود اصلیت دارد لیکن هر گاه یک زبان صورت علمی، ادبی و تحریری را اختیار می نماید و در مقام رسمیت می آید، لازم می شود که از رسم الخط ها و لهجه های مختلفه یک رسم الخط (معیاری) اختیار کرده شود، چنانچه تمامی زبانهای شرقی و مغربی همین شیوه را اختیار نموده اند زیرا که بدون آن زبان هرگز یک صورت علمی و وحدت را حاصل کرده نمی تواند، پس ما هم مجبوریم که از رسم الخط ها و لهجه های مختلفه یک رسم الخط و یک لهجه را که بهتر بدانیم بچیت (رسم الخط معیاری) و (لهجه معیاری) پشتو اختیار نمائیم، تا تحریرات و نشریات رسمی و عمومی ما متحد الشکل باشد

از اینست که در تدوین این کتاب یک رسم الخط واحد که قبلاً تصویب گردیده بکار برده شده است و همین قسم در نظر است در خصوص تعیین لهجه معیاری نیز نظر یک تصویب متفقه عنقریب اقدام کرده شود. «پشتو نولنه»

دستور زبان پشتو

ماخیالات خود را بواسطه آوازه‌ها و حروف بريك دیگر ظاهر کرده می‌توانیم از آوازه‌ها و حروف کلمات و از کلمات جمله‌ها و آوازه‌ها جمله‌ها يك عبارت با معنی ساخته می‌شود که ما آنرا زبان می‌گوئیم، دستور زبان به ما استعمال صحیح و درست زبان را نشان می‌دهد، و در آن بحث از حروف و کلمات و تعلقات آنها با يك دیگر می‌شود، زبان بر دو قسم است، 'زبان تقریری و زبان تحریری' زبان تقریری از آوازه‌ها تشکیل می‌یابد و زبان تحریری از حروف که بجای آوازه‌ها استعمال می‌شود تشکیل می‌یابد؛ دستور زبان بر سه قسم است: علم حروف تهجی و اصول املا، علم صرف و علم نحو:

قسمت اول: بیان علم حروف تهجی

علم حروف تهجی اشکال و آوازه‌های حروف و طریق صحیح هجا (املا) را به ما نشان می‌دهد؛

فصل اول: بیان الفبای پشتو

کلمات از حروف تشکیل می‌یابد، و الفبای پشتو چهل حرف است:

ا، ب، پ، ت، ث، ج، چ، خ، ح، خ، د، د، ذ، ر، ز، ژ، زس، ش، س، ص؛ ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، ن، و، ه، ی:

از این حروف پنج حرف آن مخصوص زبان پشتو است، مانند 'خ، زس، ن' و سه حرف آن در بین اردو و پشتو مشترك است مانند 'ت، د، ر' و سه حرف آن در بین فارسی و پشتو مشترك است مانند 'چ، ژ، گ' و نه حرف آن مخصوص زبان عربی است مانند 'ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، ف' در هر کلمه که یکی از این نه حرف آمده باشد، همان کلمه عربی شمرده می‌شود که در پشتو استعمال می‌شود مانند کلمه 'حق، صبر، ضد، طلب، ظاهر، ذکر، فکر، ثواب'؛

فصل دوم : حروف خالص پشتو و تلفظ آنها بطور صحیح

ش : - تلفظ این حرف مانند سین (س) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند شوک (سوک)
 ح : - تلفظ این حرف مانند (ز) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند حای (زای) :
 ز : - تلفظ این حرف مانند (ژ) فارسی لیکن قدری ثقیل میشود مانند زیره (ژیره) :
 ش : - تلفظ این حرف مانند شین (ش) فارسی مگر قدری ثقیل میشود مانند شنه (شه)
 ن : - تلفظ این حرف به نون غنه و (ر) خفیف ادا میشود مانند کون (کونر) :

نون غنه آن نون ساکن را میگویند که آواز آن در مشام بینی ادا میشود ؛
 نوت : بعضی اقوام پشتون تلفظ (ز) را به گاف فارسی و تلفظ (ش) را به خ میکنند
 لیکن در تحریر (ز) و (ش) مینویسند مانند (بته) که انرا (خه) میخوانند و (زیره)
 که انرا گیره میخوانند ؛

فصل سوم : اقسام حروف

حروف بر دو قسم است (۱) حروف علت (۲) حروف صحیح :
 حروف علت آن است که بدون حرکت آواز خود را ادا کرده بقوانند مانند واو
 (زوی) و آن بر سه قسم است .

(ا، و، ی) مثلاً پلار، شوک، بوی :

حروف صحیح آن است که بدون حرکت آواز خود را ادا کرده نتوانند

فصل چهارم : حرکات و علامات

ظاهر است که کلمات از حروف ساخته میشود و حروف بواسطه حرکات يك او از
 مخصوصی پیدا میکند ، در پشتو حرکات چهار است (۱) زیر که بالای حرف نوشته
 میشود و آواز او بطرف بالا میل میکند مثلاً (خه) :

(۲) زیر که پائین حرف نوشته میشود و آواز او بطرف پائین میل میکند مثلاً (خگر)

(۳) پیش که بالای حرف نوشته میشود و او از او مانند او و خفیف می باشد مانند گیل، ملک
 (۴) زور کی که بالای حرف نوشته میشود و او از یک زبر خفیف را میدهد مانند تل
 سل و هل این حرکت مخصوص زبان پشتو می باشد :

علامات املا

بعضی علاماتی است که تعلق به املا دارد و آنرا علامات املائی میگویند و آن این است :-
 (۱) تشدید : تشدید آن علامت را گویند که بر بالای حرف گذاشته میشود و آن
 حرف مشدّد خوانده میشود یعنی دوبار خوانده می شود مثلاً (جلاد) : لیکن
 يك حرف نوشته می شود :

(۲) سکون : سکون آن علامتی را میگویند که بر بالای حرفیکه
 حرکت نداشته باشد گذاشته می شود در پشتو آنرا (ورغندی) میگویند مثلاً هلك ،
 (۳) مد (~) : مد آن علامتی را میگویند که بالای الفبکه در شروع
 کلمه آمده باشد گذاشته می شود و از الف را دراز می سازد ، این علامت
 اتصال دوالف را در شروع کلمه دور نموده يك الف می سازد مثلاً ، آس :

متحرك : حرفیکه حرکت داشته باشد آنرا متحرك میگویند

ساكن : حرفیکه حرکت نداشته باشد آنرا ساكن میگویند

موقوف : حرفیکه بعد حرف ساكن آمده باشد و متحرك نباشد آنرا موقوف میگویند

مفتوح : حرفیکه زبر داشته باشد آنرا مفتوح میگویند

مكسور : حرفیکه زیر داشته باشد آنرا مكسور میگویند

مضموم : حرفیکه پیش داشته باشد آنرا مضموم میگویند

مفتوح خفیف : حرفیکه زور کی داشته باشد آنرا مفتوح خفیف میگویند

مدوده : الفیکه مد داشته باشد آنرا الف مدوده میگویند مثلاً (آ)

فصل پنجم : همزه و الف

فرق در بین الف و همزه این است که همزه قبول حرکت میکند و همیشه در شروع کلمه میآید مثلاً (اوس)، و الف همیشه ساکن میباشد و در بین یا آخر کلمه میآید مثلاً الف (پلار)؛ اگر همزه و الف در اول کلمه یکی بعد دیگری بیاید يك الف نوشته می شود و بر سر آن علامت مد (~) می گذارند : مثلاً (آس)

فصل ششم : واو معروف و مجهول

واو معروف آن واوی ساکنی را میگویند که ما قبل حرف او پیش خالص داشته باشد، مثلاً واو (نور) و (لور).

واو مجهول آن واوی ساکنی را میگویند که حرف ما قبل آن ضمه خفیفه داشته باشد، آواز این واو پوره ادا نمیشود بلکه مجهول خوانده میشود و بر سر آن علامت جزم معکوس را می گذارند مثلاً واو (کور) و (مور) :

فصل هفتم : یای معروف و مجهول

یای معروف آن یای ساکنی را گویند که حرف ما قبل آن زیر خالص داشته باشد، مثلاً سَری، لرگی، سپی؛ این چنین یا اگر در آخر کلمه بیاید دامنه دار (ی) نوشته می شود مثلاً سَری، و اگر در بین کلمه بیاید دو نقطهٔ پهلو به پهلو در زیر آن نوشته می شود مثلاً (زین)

یای مجهول آن یای ساکنی را میگویند که حرف ما قبل آن کسر مخفیفی داشته باشد و مجهول تلفظ می شود مثلاً مستی، شیدی، تروی، این یا اگر در آخر کلمه بیاید و یا در بین کلمه بیاید زیر آن دو نقطهٔ سر بر سر (:) گذاشته می شود مثلاً هَبر، تَبر

فصل هشتم : یای ملینه و یای ثقیله

یای ملینه آن یای ساکنی را گویند که ما قبل حرف آن فتحه خالص داشته

با شد و نرم خوانده میشود و این هم گرد نوشته میشود، مانند یای (سری)
(لرگی) (دی):

یای ثقیله آن یای ساکنی را گویند که حرف ماقبل آن زورکی داشته باشد
و ثقیل خوانده میشود، این یا هم گرد نوشته میشود و بالای آن این علامت (ء)
نوشته میشود مثلاً بدی، سپئی، لخی، این با در دو جامی آید، در اسمای مؤنث مانند
(سپئی) و در افعال جمع مخاطب فعل حال مثلاً (لخی)

فصل نهم: های ملفوظی و های غیر ملفوظی

های ملفوظی آن های را میگویند که به تلفظ پوره درآید و این ها در اول، وسط
و آخر کلمه میآید گاهی ساکن و گاهی متحرك میباشد، مثلاً (هیر) گهیز، اوزده:
های غیر ملفوظی آن های را میگویند که به تلفظ پوره نیاید و بطور خفیف ادا
شود و همیشه ساکن می باشد و در آخر کلمه می آید و این را مخفی هم میگویند، مثلاً
غله، مله، و راره:

فصل دهم: لهجه

لهجه آن جزو کلمه را گویند که تلفظ آن فوراً بیک اواز ادا کرده شود:
کلمه که تلفظ آن به یک اواز فوراً ادا شود آنرا بیک هجائی میگویند مثلاً
کور، خور، لخی و غیره:
کلمه که تلفظ آن بدو آواز فوراً ادا شود آنرا دو هجائی میگویند مثلاً اوبه،
وابنه و غیره
کلمه که تلفظ آن به سه آواز فوراً ادا شود آنرا سه هجائی گویند مثلاً میلمستیا،
کنینستل و غیره
کلمه که تلفظ آن به چهار آواز فوراً ادا شود آنرا چهار هجائی گویند مثلاً
نئیسستل، نئوتل و غیره

کلمه

اوا زیکه معنی داشته باشد انرا کلمه مفید گویند : کلمه بر سه قسم است ،
جامد ، مشتق ، مرکب ؛

جامد : جامد آن کلمه را گویند که در صورت اصلی و ساده خود باشد و از کلمه
دیگری مشتق نشده باشد مثلاً 'آس' ، 'اوش' ، 'ونه' ، 'یلار' ، 'کور و غیره :

مشتق : مشتق آن کلمه را میگویند که از کلمه جامد باوردن ملحقات ساخته
می شود مثلاً 'از عقل بی عقل' ، 'از پوه' ، 'ناپوه' ، 'از سری' ، 'سپیتوب' ، 'از روغ' ، 'روغتیا' ،
مرکب : مرکب آن کلمه را میگویند که از دو و یا زیاد از دو کلمه جامد ساخته شده
باشد و دلالت بر یک معنی واحد کند مثلاً 'جلال آباد' و غیره .

اقسام کلمات بلحاظ حروف

دو حرفی :- کلمه که از دو حرف ساخته شده باشد انرا دو حرفی گویند مثلاً
خر ، غل ، مل ، گل .

سه حرفی :- کلمه که از سه حرف ساخته شده باشد انرا سه حرفی گویند مثلاً
کور ، اوش ، غوا ؛

چهار حرفی :- کلمه که از چهار حرف ساخته شده باشد انرا چهار حرفی گویند مثلاً
یلار ، ولار

پنج حرفی :- کلمه که از پنج حرف ساخته شده باشد انرا پنج حرفی گویند مثلاً
میلمه ، دریدل ، استول

پنج حرفی مزید فیه : کلمه که زیاد از پنج حرف ساخته شده باشد انرا پنج
حرفی مزید فیه گویند ، مثلاً 'کسیناستل' ، 'میلمستیا' و غیره ؛

ابتدا بساکن

در پشتو خلاف فارسی و عربی ابتدا به ساکن می آید یعنی در بعض کلمات حرف اول

انرا ساکن یعنی بدون حرکت میخوانند مثلاً وری (بره) سکور (زوغال) نجلی (دختر) لمر (افتاب) و غیره بعضی فارسی زبان ها که ابتدا به ساکن کرده نمی توانند در اول آن الف می آرند مثلاً بجای نجلی انجلی میخوانند و این غلط است :-

تمرین (۱) سوالات :

- (۱) ما خیالات خود را بواسطه چه چیز بريك دیگر ظاهر کرده می توانیم :
- (۲) کلمات از چه چیز ساخته می شود :
- (۳) زبان بر چند قسم است :
- (۴) زبان تحریری از چه چیز تشکیل می یابد :
- (۵) دستور زبان بر چند اقسام منقسم است :
- (۶) علم حروف تهجی به ما چه چیز را می آموزاند :
- (۷) خالص حروف پشتو چند است :
- (۸) خالص حروف عربی که در پشتو استعمال می شود چند است :
- (۹) حروف بر چند قسم است تعریف هر يك را بنویسید :
- (۱۰) حروف علت کدام است انرا تعریف کنید :
- (۱۱) حرکات در پشتو چند است :
- (۱۲) حروف بواسطه چه چیز يك آواز مخصوصی پیدا می کند :
- (۱۳) علامات املا در پشتو چند است و استعمال آنرا بیان کنید :
- (۱۴) فرق در بین الف و همز چیست آنرا مفصل بیان کنید :
- (۱۵) واو معروف و مجهول را تعریف کنید و مثال آنها را بنویسید :
- (۱۶) یای معروف و مجهول را تعریف کنید و مثال آنها را نشان دهید :
- (۱۷) کدام یا را یای ملینه و ثقیله میگویند مثال آنها را نشان دهید :
- (۱۸) کدام ها را های ملفوظه میگویند و در کلمه چطور استعمال می شود :

(۱۹) های غیر ملفوظه را تعریف کنید و مثال آنرا بنویسید :

(۲۰) کلمات ولار، فیلمستیا و نوتل به چند لهجه می آید و هر يك آنها را چند هجائی میگویند .

(۲۱) جامد کدام کلمه را میگویند :

(۲۲) مشتق و مرکب کدام کلمه اند، تعریف هر يك را با مثال ان بنویسید :

(۲۳) غل، اوس، ولار، استول کدام کلماتی است و هر يك آنها از چند حرف ساخته شده است :

(۲۴) حرفیکه زبرداشته باشد انرا چه می نامند :

(۲۵) حرفیکه زیر داشته باشد انرا چه می نامند :

(۲۶) حرفیکه پیش داشته باشد انرا چه می نامند :

(۲۷) حرفیکه شدداشته باشد انرا چه می نامند :

(۲۸) حرفیکه سکون داشته باشد انرا چه می نامند :

(۲۹) الف ممدوده کدام الفی را میگویند :

(۳۰) در جمله های ذیل یای معروف، مجهول، ملینه و ثقیله را نشان بدهید :

دا سړی زما دخور زوی دی .

بدی مه کوه چه بدی درونه رسیزی .

زما مستی او شیدی پیری خوښی دی .

دا لرگی پیروج دی .

داحمد پلار دخلقو سره پیری نیکی کوی :

حلیمه پرون مکتب ته تللی نه وه .

قسمت دوم : علم صرف

صرف علمی است، که در آن از اقسام، تصریف و اشتقاق کلمات بیان می شود

تغییریکه در شکل کلمه پیدا می شود از آن تصریف میگویند

اقسام کلمه

الفاظیکه ما بان تکلم میکنیم بر هشت قسم است .:

(۱) اسم (۲) صفت (۳) ضمیر (۴) فعل (۵) حرف تمیز (۶) حرف ربط

(۷) حرف عطف

(۸) حرف ندا :

(۱) اسم ؛ اسم آن کلمه نیست که نام شخصی ، حیوانی ، جائی و یا چیزی

باشد . مثلاً سَری ، آس ، کابل ، کتاب

(۲) صفت : صفت آن کلمه است که صفت ، تعداد و مقدار یک اسم را ظاهر میکند

مثلاً بنه سَری ، خُور هِلکان ، خو سَری

(۳) ضمیر آن کلمه است که بجای اسم استعمال می شود مثلاً احمد دلته نهسته

هغه مکتب ته تللی دی :

(۴) فعل آن کلمه است که حالت یا عمل یک اسم یا ضمیر را تعیین و بیان میکند

و به یکی از سزما نه تعلق داشته باشد ؛ مثلاً احمد کورته لُخی ، زه کورته و لا رم :

(۵) حرف تمیز آن کلمه است که معنی فعل ، صفت و یا دیگر حرف تمیز

را توضیح میکند مثلاً دا هِلکک ورو ورو کورته لُخی ، دا ختکی ډیر خو ز دی

زه ډیر ورو ورو سبق وایم :

(۶) حرف ربط (جر) ؛ آن کلمه نیست که قبل و یا بعد از یک اسم یا ضمیر

می آید و تعلق آنرا با کلمه دیگر ظاهر می سازد مثلاً احمد کورته و لا ر ، محمود

د کور خخه راغی ، زما کتاب پر میز با ندی دی :

(۷) حرف عطف آن کلمه نیست که دو اسم یا دو جمله را با هم وصل میکند

مثلاً احمد او محمود راغلل ، احمد راغی او محمود و لا ر :

(۸) حرف ندا ان کلمه نیست که يك خیال و یا حس ناگهانی را ظاهر میکند ای خدایه! پرما رحم و کپی: ود رحل تعجب، نفرت، تحسین و ندا و غیره استعمان می شود:-

فصل اول: بیان اسم

هر گاه، بخواهیم که در خصوص شخصی و یا چیزی با کسی گفتگو نمایم ما ضرور نام همان شخص یا چیز را میگیریم مثلاً: احمد، آس، کتاب، سِری، این چنین کلمات را با اصطلاح قواعد زبان اسم میگویند:-

تعریف: اسم آن کلمه نیست که نام شخصی، حیوانی جائی و یا چیزی باشد:-

فصل دوم: اقسام اسم

اسم برینج قسم است (۱) اسم خاص (۲) اسم عام (۳) اسم مجموع (۴) اسم نوع (۵) اسم معنی!

(۱) اسم خاص آن اسمی را میگویند که نام برای يك شخص و یا چیزی مشخص و معین باشد و به يك وقت زیاد از يك شخص و یا چیزی را ظاهراً نمیکند - مثلاً احمد، کابل، افغانستان، گلستان

(۲) اسم عام آن اسمی است که نام شخص و یا چیزی معین و مخصوصی نباشد بلکه برای تمام افراد همان جنس عام باشد: مثلاً سِری، کتاب، ملک، بنار درینجا (سِری) بریک شخص معین مثل احمد دلالت نمی کند بلکه بر هر فردی از افراد انسان دلالت میکند، همچنین کتاب، بنار و ملک دلالت بر يك کتاب، بنار و ملک مخصوصی نمی کند بلکه برای هر کتاب، شهر و ملک استعمال می شود:-

(۳) اسم مجموع آن اسمی است که نام برای يك جماعه و گروهی وضع شده باشد مثلاً رمه، لَبکر، تولئی، قام اگر چند گوسفند در يك کشت زاری میچرد، ما هر يك آنرا گوسفند و تمامی شان را رمه گفته می توانیم لیکن يك گوسفند راره

گفته نمی توانیم: پس رمه نامی است برای تمام آن گوسفندان که در کشت میچرند،
(۴) اسم جنس یا نوع ان اسمی است که نام اشیای يك نوع را ظاهر میکند، مثلاً

اسپنه، مس، سره زر، سپین زر او به، غنم؛ وغیره:

(۵) اسم معنی ان اسمی است که نام يك کیفیت، حالت و کاری باشد و در
خارج وجود مستقل نداشته باشد مثلاً هوشیاری، لور تیا، سړیتوب؛ خوب، خندا وغیره:

فصل سوم: ساختن اسم معنی

در پشتو اسم معنی از اسم و اسم صفت با آوردن ملحقات در آخر آنها ساخته می شود:

(۱) توب: مثلاً از لیونی (دیوانه) لیوتوب (دیوانگی) از مین (عاشق)
مینتوب (عاشقی) از سړی (آدم) سړیتوب (ادمیت) از خلمی (جوانی) خلمیتوب
(جوانی) از مړنی (مرد) مړتوب (مردانگی)، اگر در آخر اسم یای ملینه باشد
انرا به یای معروف بدل میکنند و یا اگر اسم از سه حروف زباده باشد یای ملینه را حذف
میکند مثلاً از سړی سړیتوب، از مړنی مړتوب:

(۲) تیا: مثلاً از روغ (تندرست) روغتیا (تندرستی)، از مور (سیر)
مورتیا (سیری)

از زور (پیر) زورتیا (پیری)، از زره ور (بهادر) زره ورتیا (بهادری).
(۳) والی: از اوژد (دراز) اوژدوالی (درازی) از پلن (پهن) پلنوالی
(پهنائی) از سپین (سفید) سپینوالی (سفیدی)، از کلک (سخت) کلکوالی
(سختی) از لوی (کلان) لویوالی (کلانی) از پراخ (فراخ) پراخوالی (ازسور
(سرخ) سوروالی (سرخ)

(۴) ی: مثلاً از یار (دوست) یاری (دوستی) از اشنای (رفیق) اشنائی
(رفاقت): از هوشیار (دانا) هوشیاری (دانائی) از خوان (جوان) خوانی
(جوانی) از پاچاه، پاچاهی (پادشاهی)، از دښمن (دشمنی) دشمنی):

(۵) گلوی: مثلاً از ورور (برادر) ورور گلوی (برادری) از عزیز (خویش) عزیز گلوی (خویشی) از پیلار (پدر) پیلار گلوی (پدری) از تر بور تر بور گلوی (تر بوری) ،

(۶) تون: مثلاً از بیل (جدا) بیلتون (جدائی) از کندیه (بیوه) کندیه تون (بیوه گی) ،

(۷) وی: مثلاً از خپیل (عزیز) خپیلوی (عزیزی)

(۸) وُن: مثلاً از ژوندی (زنده) ژوندون (زندگی)

(۹) گنپه: مثلاً از شبه (خوب) شبیگزه (خوبی)

(۱۰) ستیا: مثلاً از میلمه (مهمان) میلمستیا مهمانی ،

تمرین (۲)

سوالات ذیل را جواب بدهید ؟

(۱) صرف کدام علمی را میگویند ؟

(۲) کلمات تیکه ما بان تکلم میکنیم بر چند قسم است ؟

(۳) اسم کدام کلمه را میگویند: تعریفش را با مثالش بیان کنید ؟

(۴) تعریف فعل را با مثالش بیان کنید ؟

(۵) ضمیر کدام کلمه را میگویند با مثالش بیان کنید ؟

(۶) حرف تمیز معنی کدام کلمات را توضیح میکند با مثالش بیان کنید ؟

(۷) حرف جریار بطه کدام کلمه را میگویند آنرا با مثالش بیان کنید ؟

(۸) حرف عطف را با مثالش بیان کنید ؟

(۹) حرف ندا را تعریف کنید و مثالش را بیارید ؟

(۱۰) اسم بر چند قسم است هر یک را با مثالش بنویسید :

(۱۱) (خوب) (سپرتوب) و (لوی والی) کدام اسم است ؟

- (۱۲) تعریف صفت را بامثالش بیان کنید ؟
- (۱۳) کدام اسم را اسم معنی میگویند و چه طور ساخته می شود تفصیلاً را با مثالهای آن بنویسید ؟
- (۱۴) اسمایکه در جمله های ذیل آمده اند نشان بدهید که چه قسم اسم است ؟
- داسری ز مادورور زوی دی (۲) زموز په ملک کنش میوی ډیری دی ،
- (۳) دا کوخه ډیره تنگه ده (۴) د احمد ورور ډیر سبه هلك دی ؟
- (۵) ز ماورور پرون دقندهار خخه راغی (۶) سرتوب دهر چا دپاره سبه دی .
- (۷) مایه دی دسبت کنش دپسورمه ولیدله (۸) داغلم دچادی :
- (۹) داسپنی خخه ډیر شیان جوړیزوی (۱۰) داسری دخپل ورور دپلټون په غم اخته دی .
- (۱۱) ته هیخکله ز ماسره ورور گلوی نه کوی (۱۲) ته دخپلوی ور نه ی .
- (۱۳) نا جور تیاد انسان د بدن سوهان دی (۱۴) روغتیاسه شی دی .
- (۱۵) ددی هلك په مخ کنش سپین والی ډیر دی او سور والی لږ دی .
- (۱۶) که غواړی چه خلقو په زړو کنش گران سې ، نو دهر چاسره بیگنزه کوه .
- (۱۷) کنه تون دسبخی دپاره یولوی عذاب دی .

«تصرف»

تغیراتیکه در اسم بلحاظ مفرد و جمع ، تذکیر و تانیث و غیره پیدا میشود انرا تصرف میگویند ؛ و آن بر سه قسم است (۱) جنس (۲) عدد ، (۳) حالت :

فصل چهارم : بیان جنس

جنس آن کیفیت اسم را میگویند که بمالنشان میدهد که آیا مراد ازین اسم نر است یا ماده و یا برای نر و ماده یکسان استعمال میشود ، اگر نر باشد انرا جنس مذکر میگویند و اگر ماده باشد انرا جنس مؤنث میگویند و اگر برای نر و مؤنث یکسان

استعمال شود انرا جنس مستوی میگویند لهذا در پشتو جنس بر سه قسم است .

(۱) جنس مذکر (۲) جنس مرنث (۳) جنس مستوی :

جنس مذکر

اسمیکه نام برای نر باشد انرا جنس مذکر میگویند مثلاً سپری ، هلك ، آس
اوش ، زوی ، قلم ، کتاب ، چاقو ، لرگی ، کور ، بنار ، غوئی ، لمر ، ستوری
سپی ، خر ، کانپری ، پلار ، ورور ، ختکی ،

علامات تذکیر در پشتو

در اخر هر اسمیکه یکی ازین علامات (ی ، ه ، ی ، حرف صحیح و واو) بیاید آن
اسم عموماً مذکر میباشد خواه جان دار و یا بیجان باشد :-

(۱) ی (یا ی ملینه) مثلاً سپری ، لرگی ، سپی ، ختکی ، لبتی ، آختی ، لوشی ، کانپری
زورکی ، نغری .

(۲) ه (که ماقبل حرف آن زورکی داشته بشد) مثلاً پسه ، زره ، ویشته ،
ماغزه ، تره ، وراره ، لیوه ، میره ، نیکه ،

(۳) ی (یا ی معروف نسبتی) مثلاً موچی ، توچی ، دو بی ، پنهی ، چرسی
خونی ، بنگی ، مسلی ، نجاری ،

(۴) حرف صحیح :- مثلاً مار ، آس ، اوش ، خر ، قلم ، کور ، اور ، چرک
پرانگ ، شرمب ، کتاب ، کاغذ ، پرتوگ ، زنگون ، غر ، خوب ، لاس ، سر
تلنک ، خوراک ، پیل ، میز ، کمیص ،

(۵) و (واو معروف) مثلاً چاقو ، تالو ، بارخو ، آلو ، شفتا لو ، لانو
زردالو ، ماکو ،

جنس موث

اسمیکه نام برای ماده باشد انرا جنس موث گویند :

علامات قانیث در پشتو

دراخر هراسمیکه یکی ازین علامات (ا، ه، ی، ئی، ی، ن، و) بیاید آن اسم عموماً موث می باشد خواه جاندار و یا بیجان باشد مثلاً:

(۱) مثلاً ملا، غلا، شا، بلا، ژوا، خندا، رنا، انا، اشا، غوا، گیا، نیا، نوت : اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی است، آنها یا مذکر و یا موث خواهد بود مثلاً ملا صبا، اکا، بابا :

(۲) ه : (های غیر ملفوظی) مثلاً بنجه، کنده، لنگه، چاره، لپته، ونه، توره، دوره، محکه، پنبه :

(۳) ی (یای معروف) : مثلاً بنادی، روپی، آشنائی، خیلوی، دوستی، بازی، بدی، خواری :

(۴) ی (یای ثقیله) : مثلاً سپوزمی، مرئی، کوخئی، لبتی، سپئی، بدئی، خواری، خیلئی، هگئی، خولی :

(۵) ی (یای مجهول) مثلاً مستی، شیدې، شلومې، ایرې، نینې، خولی، ولی، بیالی :

(۶) ن (که ماقبل حرف آن زور کی داشته باشد) مثلاً پلتن، لمن :

ستن : خرمن، بن، میچن، میرمن، برستن :

(۷) و (داو مجهول) : مثلاً زانگو، بزؤ، پشو، پستو :

«جنس مستوی»

اسمائیکه دلالت بر نر و ماده هر دو میکنند انرا جنس مستوی میگویند مثلاً شپزِه، کیکه یا

زه و لایم، تهراغلی، موزولامو، تاسی و لایاست، دوی و لایل، دوی و لایری
 درین جمله ها ضمائر (زه، ته، موز، تاسی، دوی) ضمائری است که برای
 نروماده هر دو استعمال می شود :

فائده : - درپشتو جنس بیجان نمی باشد مثلیکه در اکثر زبان ها می آید،
 چرا که درپشتواسمای بیجان یا مذکرو یا مؤنث می آید، مثلاً (لرگی) که اسم
 بیجان است مذکرو (لنبته) که اسم بیجان است مؤنث می آید :

فصل پنجم : اقسام مؤنثات درپشتو

درپشتو مؤنثات بر چهار قسم است، (۱) مؤنثات حقیقی (۲) مؤنثات معنوی
 (۳) مؤنثات لفظی (۴) مؤنثات سمعی :

مؤنثات حقیقی : مؤنثات حقیقی آن مؤنثات را میگویند که در مقابل خود
 نرداشته باشد و ظاهراً علامت تانیث هم در آن باشد مثلاً 'نبیجه'، 'غوا'، 'انا'، 'خره'،
 'اسپه'، 'کنده'، 'پیغله'، 'وریره'، 'ترله'، 'سپی'، 'نجلئی'، 'شپنه'، 'پنبتنه'، 'اوسئی'، 'لمسئی'، 'بزو'، 'پشو'،
 مؤنثات معنوی آن مؤنثات را میگویند که در مقابل خود نرداشته باشد
 لیکن علامت تانیث لفظی در آن نباشد مثلاً 'مور'، 'خور'، 'لور'، 'نرور'، 'ترور'،
 'ندرور'.

مؤنثات لفظی : - مؤنثات لفظی آن مؤنثات را میگویند که به مقابل خود
 نرداشته باشد مگر در آن علامت ظاهری تانیث باشد این چنین مؤنثات عموماً از اسمای
 بیجان می آیند مثلاً 'ملا'، 'چاره'، 'مُحک'، 'توره'، 'خپلی'، 'سبوزی'، 'ستن'، 'لمن'، 'میچن'،
 'اپری'، 'زانگو'، 'لنبته'، 'نیکی'، 'بدی'، 'شا'.

مؤنثات سمعی : مؤنثات سمعی آن مؤنثات را میگویند که نه در مقابل خود
 نروند در آن ظاهراً علامت تانیث باشد و صرف تعلق به سماع دارد، این چنین

مونات هم اکثراً از اسمای بیجان می آیند مثلاً میاشت ، لار ، اوریح ، روخ ،
 زمنج ، لویشت ، لخنک ، منگل ، ترخج ،

قاعده ساختن اسمای تائیت از مذکر ذی روح

در پشتو ساختن مونث از مذکر ذی روح به قاعد های ذیل ساخته می شود :-

(۱) در آخر هر اسم مذکر که یای میلنه (ی) باشد آنرا به پای ثقیله (ی) بدل
 نموده مونث میگردد ، مثلاً از سپی ؛ سپئی ، از اوسئی ؛ اوزکابلی ، کابلئی
 از لیونئی ؛ لیونئی ، از کچنی ؛ کچنی ، از قند هاری ؛ قندهارئی ، از لالی ؛ لالی
 از زمری ؛ زمرئی ،

(۲) در آخر هر اسم مذکر که نون (ن) یا نون غنه (ن) باشد و ما قبل نون
 واو معر وف باشد و ای آنرا حذف نموده در اخران (ه) می آرند
 و حرف ما قبل (ه) را فتحه داده مونث می شود مثلاً از شپون ، شپنه ،
 از شکون ، شکنه ، از پشتون ، پشتنه ،

(۳) در آخر هر اسم مذکر که ها (ه) و ما قبل حرف آن فتحه باشد ، ها را
 حذف نموده در آخر آن (نه) را می آرند مثلاً از میلمه ، میلمنه ، از شپه ، شپنه
 از لیربه ، لیربنه ، (چوپان برها)

(۴) در آخر هر اسم مذکر که حرف صحیح باشد ، در آخر آن های غیر
 ملفوظه ، ورده مونث می شود مثلاً از چرگ ، چرگه ، از خر ، خره ، از اوش
 اوشه ، از پیرانگ ، پیرانگه از شرمینی ؛ شرمینه ،

(۵) در آخر هر اسم مذکر که پای ثقیله باشد یا ی ثقیله را به پای مجهول (ی) بدل نموده
 مونث ساخته می شود ، مثلاً از ملگری ؛ ، ملگری ، از تلو نکی ؛ ، تلو نکی
 (۶) در آخر هر اسم مذکر که یای معروف نسبتی باشد (ی) ، آنرا بیای تائیت ثقیله (ی) ،
 بدل نموده مونث ساخته می شود مثلاً از تیلی ، تیلی ، مسلی ، مسلی ، از بنگی ، بنگی

(۷) در آخر هر اسم مذکر که و او معروف نسبتی ، باشد و او را حذف نموده در آخر آن لفظ (و ره) می آرند مثلاً خیتو ؛ خیتو ره ، گیدو ، گیدو ره ،

تمرین ۳

سوالات

- (۱) جنس کدام کیفیت اسم را میگویند و بر چند قسم است ؟
- (۲) جنس مذکر را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
- (۳) علامت مذکر چند است ؛ هر يك را با مثالش بنویسید ؟
- (۴) جنس مؤنث را بیان کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
- (۵) علامات تانیث چند است ؛ هر يك را با مثالش بنویسید ؟
- (۶) جنس مستوی کدام جنس را میگویند و در پشتو بکدام موقع استعمال می شود ؟
- (۷) در پشتو جنس بیجان می آید ، یا نه ؛ اگر نمی آید ، چرا ؟
- (۸) در پشتو مؤنثات بر چند قسم است ؟
- (۹) مؤنث حقیقی را تعریف نموده مثالش را بنویسید ؟
- (۱۰) مؤنث معنوی کدام است با مثالش بیان کنید ؟
- (۱۱) مؤنث لفظی را با مثالش بیان کنید ،
- (۱۲) مؤنث سماعی را با مثالش بیان کنید
- (۱۳) اسم مؤنث از اسم مذکر ذی روح بچند قاعده ساخته می شود ، هر يك را با مثالش بنویسید ،

(۱۴) در جمله های ذیل مؤنث حقیقی ، معنوی ، لفظی و سماعی را معلوم کنید ؛

دا حمد خور پښتنه ده

دانجلی پیغله ده ؛

ز ماملاخو زیبزی؛

داستن ډیره نری ډده ،

مانن میابنت ولیده ،

دا چاره دا حمد دلور ده؛

نن سپوزمی ډیره لوره راختلې ده ،

دا نجونی دچالونری دی

دا حمد خور کنډه ده . دانښخه دا حمد مورده :

(۱۴) در جمله های ذیل معلوم کنید که کدام اسم مذکر و کدام مونث است :

دا غواډیری شیدې کوی . دالرگی دا حمد دخوردی :

دا شرمښه ډیره وزې ده . دا هلك دچا ملگری ډدی :

دا سپری تیلی دی ، ستاوش ډیر چاغ دی ،

دانښخه ډیره خیتوره ده . دانښخه زموزکره مېلمنه ده :

ددې نجلې کوڅئی ډیری توری دی . ستاپلار دا حمد کره مېلمه و ،

په نغری کنډا یرې نهسته . داختگی خوزدی :

دا هند وانه او مه ده . دا اساس زمادی :

زماورور ستا په کور کنډ دی . داسپری د هغی نجلې میره دی .

داسپئی درې کونړکی لری : ته خوزامن لری :

دا لار او زده ده . دده زیره توره ده

فصل ششم : بیان عدد

عد دان کیفیت اسم را میگویند که بما نشان میدهد . که مراد ازین اسم يك و یا زیادہ

از يك چیز است ، اختلاف عدد عموماً به تغییر شکل کلمه ظاهری شود ،

عدد برد و قسم است ، (۱) ، عدد واحد (۲) عدد جمع :

عدد واحد يك چیز را ظاهر میکند مثلاً 'سری'، 'کتاب'، 'هلك'، 'آس'، 'بنجحه'، 'نجلی'،
 اوش'، عدد جمع زیادہ از يك چیز را ظاهر میکند، مثلاً 'سری'، 'کتابونه'، 'هلسکان'
 'اسان'، 'بنجی'، 'نجونی'، 'غواوی'، 'اوشکی'، 'زمریان'، 'خره'،
 قواعد ساختن جمع مذکر در پشتو

در پشتو جمع مذکر بقرار قاعد های ذیل ساخته می شود :-

(۱) اگر در اخر اسم مذکر حرف صیغ باشد جمع ان چنین ساخته می شود :-

جمع اسمای ذی روح اکثرأ با آوردن (آن) در اخر واحد ساخته می شود، مثلاً از
 'هلسک'، 'هلسکان'، 'ازاوش'، 'اوشیان'، 'ازآس'، 'اسان'، 'ازمار'، 'ماران'، 'ازچرگ'
 'چرگان'، 'ازپرانگ'؛ 'پرانگان از شرمین'؛ 'شرمینان'، 'ازملک'، 'ملسکان'، 'ازکوز'
 'کوزان'، 'ازیار'، 'یاران از'، 'دبمن'، 'دبمنان'، 'ازنجار'، 'نجانان'، 'ازملخ'، 'ملخان'،
 'ازبزرگ'، 'بزرگان'

ب :- جمع اسمای غیر ذی روح اکثرأ با آوردن لفظ (ونه) در اخر واحد
 ساخته می شود، مثلاً 'کور'؛ 'کورونه'، 'غم'، 'غمونه'، 'قلم'، 'قلمونه'، 'لاس'، 'لاسونه'،
 'اور'، 'اورونه'، 'سر'، 'سرونه'، 'غر'، 'غرونه'، 'نس'، 'نسونه'، 'میز'، 'میزونه'، 'بنار'، 'بنارونه'
 'لمر'، 'لمرونه'، 'تغر'، 'تغرونه'

ج :- اگر اسم ذی روح دو حرفی و یک لهجه ادا می شود، حرف اخر را زورکی
 داده در اخر آن های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً از 'خر'، 'خره'، 'مل'، 'مله'، 'غل'، 'غله'

د :- اگر ما قبل حرف اخر واو معروف یا مجهول باشد، واو را بالف بدل کرده
 و در اخر آن های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً از 'بنتون'، 'ببنتانه'، 'شپون'، 'شپانه'

سور'، 'ساره'، 'کوز'، 'کازه'، 'مور'، 'ماره'، 'زور'، 'زاره'، 'سپور'، 'سپاره'، 'خپور'، 'خپاره'

ه :- اسمای صوت با آوردن لفظ (هار) در اخر
 واحد ساخته می شود، مثلاً از 'شرب'، 'شرپهار'، 'غپ'، 'غپهار'، 'دز'، 'دزهار'، 'غر'، 'نب'

غر، نهار، خرپ، خر، بهار، شر، شرهار، پس، پسهار، بن، بنهار، شرنگ، شرنگهار،

(۲) اگر در آخر اسم واحد یای، ملینه، باشد انرا به یای معروف بدل کرده جمع ساخته می‌شود؛ مثلاً از سپی، سپی، سببی، لرگی، لرگی، گونگی، گونگی، زمهری، زمهری، ختکی، ختکی، کتوری، کتوری، ستوری، ستوری، کانپری، کانپری، لبتی، لبتی، کوسی، کوسی، نعری، نعری، لوینی، لوینی (۳) اگر در آخر اسم واحد یای معروف (ی) باشد در آخر آن (ان) را آورده جمع می‌سازد مثلاً از سپاهی، سپاهیان، خونی، خونیان، موچی، موچیان، دویی، دوییان، پندهی، پندهیان، چرسی، چرسیان، توپچی، توپچیان، بنگی، بنگیان، مسلی، مسلیان.

(۴) اگر در آخر اسم واو معروف باشد در آخر آن لفظ (گان) او رده جمع ساخته می‌شود مثلاً از کندو، کندوگان، جارو، جاروگان، تارو، تاروگان، چاقو، چاقوگان، تالو، تالوگان، لاهو، لاهوگان، بارخو، بارخوگان، الو، الوگان، ماکو، ماکوگان.

(۵) اگر در آخر اسم مفردهای غیر ملفوظی باشد جمع آن چنین ساخته میشود که های غیر ملفوظی را حذف نموده برای جان دار لفظ (آن) یا (گان) را می‌آورد مثلاً از لیو، لیوان، نیکه، نیکگان، مرغه، مرغان، و برای بیجان اکثراً لفظ (ونه) مثلاً زره، زرونه، و غیره بعضی اوقات ما قبل ازهای غیر ملفوظی لفظ (آن) را می‌آورد مثلاً از میلمه میلمانه از کور به، کوربانه، غوبه، غوبانه.

(۶) در پشتو بعضی اسما است که انرا اسم جنس میگویند که اطلا قش بر کم و زیاد میشود مثلاً وا سبه، کج، غنم، ورینیم، اوره، رانجه.

نوت : جمع بعضی اسمای مذکر خلاف قاعده‌های فوق می‌آید مثلاً پلار ، پلرونه
 ورور ، ورونپه ، تره ، ترونه ، زوی ، زامن ، کس ، کسه ، تن ، تنه ، کال ، کلونه
 سل ، سوه ، شل ، شلی ، زر ، زره ، زرونه ، لك ، لكه . لكو نه ، پاو ، پاوه
 من ، منه

بعضی اسمای استند که حرکت حرف ماقبل اخر آن فتحه می‌باشد در وقت ساختن
 جمع فتحه آن به زورکی بدل می‌شود مثلاً از ملخ ، ملخ ، از کو دگر ، کو دگر
 بزگر ، بزگر

تمرین (۴) سوالات ؛

- (۱) عدد اسم چه چیز را به ما نشان میدهد؟ و آن بر چند قسم است؟
- (۲) در پشتو جمع مذکر چطور ساخته میشود آنرا مفصل با مثال بیان کنید :
- (۳) عدد مفرد و جمع را بیان کنید و مثال هر یک را بنویسید ؟
- (۴) جمع اسمای ذیل را در مقابلش بنویسید : مار ، اور ، خر : شپون ، دز
 کتوری ، پندی ، جارو ، لیوه ، زره ، میلمه ، تن ، سل ، ملخ :
- (۵) مفرد اسمای ذیل را در مقابلش بنویسید : غله ، پغرونه ، ماره ، ستوری
 مرغان ، غیهار ، سپاهیان ، تالوگان ، وابنه ، غنم ، تنه ، کو دگر :-

ساختن جمع مونث

جمع اسمای مونث بقرار ذیل ساخته می‌شود :

- (۱) در آخر مونث که الف باشد جمع آن چنین ساخته می‌شود ، که برای
 بیجان اکثرآ در آخر واحد مونث لفظ (وی) و برای جان دار لفظ (گانی)
 می‌آرند مثلاً از ملا ، ملاوی از شا ، شاوی از خندا ، خنداوی از ژرا ، ژراوی
 از رنا ، رناوی از اشا ، اشاوی از گیا ، گیاوی از غلا ، غلاوی از بلا ، بلاوی از نیا ، نیاگانی

از انا، ناگان، ازغوا، غواوی، نوت: لفظ بلاوی غواوی خلاف قاعده می آید:

(۲) اگر در آخر اسم مفرد مونث و او محمول (ؤ) باشد جمع آن با آوردن لفظ (گان) در آخر واحد ساخته می شود مثلاً ازیشو، پشو گانی، بزو، بزو گانی، زانگو، زانگو گانی (۳) در آخر هر اسم واحد مونث که های (غیر ملفوظی) باشد و حرف ما قبل آن متحرك باشد جمع آن چنین ساخته می شود که های غیر ملفوظی را به یای معروف (ی) بدل میکنند مثلاً ازینجه، ینچی، اسپه، اسپه، توره، توری، دیره، دوری، کنده، کنده، لنگه، لنگی، لبتنه، لشتی، ونه، ونی، درخته، درختی، مخکه، مخکی، پزه، پزی؛ و اگر حرف اول اسم واحد ساکن باشد آن وقت های غیر ملفوظی را به یای مجهول (ې) بدل میکنند مثلاً ازخره، خری، پنبه، پنبی، مره، مرې، سره، سرې، بسته، بستې، نوت بعض طوائف افغانها تمام اسمای مونث را که در آخر آن ها باشد به یای مجهول جمع میکنند.

(۴) در آخر هر اسم واحد که یای معروف باشد جمع آن چنین ساخته می شود که یای معروف را به یای ثقیله بدل میکنند مثلاً بدی، بدی، خوار، خوار، نیکی، نیکی، روپی، روپی، خپلوی، خپلوی، بازی، بازی، دوستی، دوستی، اشنائی، اشنائی، بنادی.

(۵) در آخر هر اسم واحد مونث که یای ثقیله باشد، جمع آن هم بر همان وزن می آید، مثلاً دودی، سپوزمی، تبی، مری، کوشی، لبتی، خپلی؛

بعض طوائف افغانها برای چنین اسماء مفرد هم مقرر کرده اند و به یای مجهول تلفظ میکنند مثلاً دودی، وغیره.

(۶) اگر در آخر هر اسم مفرد مونث حرف صحیح باشد جمع آن با آوردن یای معروف ساخته می شود مثلاً از لار، لاری، ازستن، ستنی، از لمن، لمنی، برستن

پرستنی، میچن، میچنی پلتن، پلتنی؛ خرمن؛ خرمنی؛ بن، بنی؛ میرمن، میرمنی؛
 (۷) در آخر هر اسم واحد مونث که (ر) باشد و ما قبل آن واو مجهول باشد
 جمع آن اکثرأ چنین ساخته می شود که (ور) انرا حذف نموده در آخر آن (ندی)
 می آرند مثلاً از مور؛ مندی؛ از بزور؛ بزندی؛ از ندرور؛ ندرندی؛ باشتشنا، ی
 خور؛ لور؛ که جمع آنها خونندی، لونپری :

فائده: . اسمای جمع مذکرو یا جمع مونث که در آخر آن یا باشد؛ و اسمای جنس
 و مصادر که فاعل فعل ماضی متعدی آمده باشد و یا با حروف مغیره استعمال شده
 باشد انوقت یای جمع آنها به واو (و) مجهول بدل می شود؛ مثلاً:

حالت	جمع مغیره	جمع اصل
فاعل فعل متعدی	سپرو و هلم	سپری
»	بنخو و لیدم	بنخی
حرف مغیره	دسپرو سره و لارم	سپری
»	دبنخو سره و لارم	بنخی
»	دکالو	کالی
»	دمندو	مندى

نوت: در وقت آوردن واو جمع اگر در میان اسم الف باشد انرا حذف میکنند مثلاً:

جمع اصل	جمع مغیره
زاره	دزرو عمر لیزدی
سپاره	سپرو و لیدم
تاوده	په تود و او بو و لمیدم
پاخه	اوس دپخو میو و وقت دی
کازه	دکزولر گوشخه کت نه جو ریبری

تمرین نمبر ۵ سوالات

- (۱) در پشتو جمع مونث به چند قاعده ساخته می شود هر يك را با مثالش بیان کنید .
- (۲) جمع اسمای مونث را به مقابله بنویسید: در نا، پشو، لنگه، مړه، روپې، تمبې .
کوڅځی، لښتې، سپوزمې، بن، میرمن، ندرور، مور:
- (۳) جمع مغيره اسمای ذیل را بنویسید: سړی، ښځی، خټکی، تاوډه، سپاره، کالی:

فصل هفتم بیان حالت اسم

حالت آن کیفیت اسم را میگویند که تعلق خود را در جمله با کلمه دیگر ظاهر میکنند.
در پشتو اسمشش حالت دارد (۱) حالت فاعلی (۷) حالت مفعولی (۳) حالت جری
(۴) حالت اضافی (۵) حالت ندا (۲) حالت نصیبی
(۱) «حالت فاعلی»

اسمیکه در جمله فاعل فعل واقع شده باشد، در حالت فاعلی می باشد، و تعلق او با فعل می باشد مثلاً احمد راغلی و محمود احمد و واهه، دا هلك نا جوړ دی: در جمله های فوق (احمد)، (محمود)، (هلك)، فاعل فعل (راغلی و، و واهه، دی) است.
در پشتو فاعل عموماً قبل از فعل خود می آید مثلاً احمد کتاب واخست؛
ماخط وليك؛ درین جمله ها (احمد، ما) فاعل اند که قبل از فعل خود (واخست، ولیده) آمده اند.

هر گاه فاعل فعل ضمیر متصل باشد آن وقت فاعل بعد مفعول خود می آید، مثلاً کتاب می و وایه، قلم دی واخست، مشوانړې یې واخستله، کتاب موو لوست، قلم مو واخست، مشوانړې دی واخسته: اسمای واحد که حرف اخیری آن بای ملینه وهای خفی باشد و فاعل فصل ماضی معتدی آمده باشد بصورت جمع می آید لیکن مهنأواحد می باشد؛ مثلاً هغه سړی زما کتات واخست، دې ښځی زما کتاب واخست؛
در جمله های فوق (سړی، ښځی) بصورت جمع نوشته می شود لیکن به معنی واحد اند.

« حالت مفعولی »

اسمیکه بدون واسطه کدام حرف فعل راساً براو واقع شده باشد، در حالت مفعولی می باشد، و آنرا مفعول صریح یا مفعول به گویند، مفعول صریح عموماً بعد از فاعل خود می آید، مثلاً احمد ز ما کتاب لولی، محمود اسلم و لید؛ اگر ضمیر متصل فاعل فعل آمده باشد آنوقت مفعول صریح قبل از فاعل خود می آید، مثلاً احمد می و لید، کتاب دی و لید، کتاب ئی و اخست؛ در جمله های فوق (احمد و کتاب) مفعول صریح اند که قبل از فاعل خود (می، دی، ئی) که ضمیر متصل اند، آمده اند، نوت: فاعل و مفعول صریح در حالت فاعلی و مفعولی در شکل خود هیچ تغییر نمی یابد مثلاً احمد محمود و لید، محمود احمد و واده

حالات جری

اسمیکه به واسطه حرف جر فعل براو واقع شده باشد، انرا مفعول بواسطه یا مجرور میگویند؛ مثلاً احمد کورت ته و لار، درین جمله (کورت) مفعول بواسطه است که فعل (ولار) بواسطه حرف جر (ته) براو واقع شده است؛ نوت: تعلق مفعول به واسطه به حرف جر خود دارد.

اقسام مفاعیل

مفعول بواسطه چهار قسم است: (۱) مفعول فیه (۲) مفعول له (۳) مفعول معه (۴) مفعول عنه:

مفعول فیه

مفعول فیه: مفعول فیه آن مفعول بواسطه را گویند که جای یا وقت وقوع فعل را به ما نشان میدهد، و از اطرف زمان و ظرف مکان هم میگویند، مثلاً بازار ته و لارم، بیرون زه مکتب ته تللی نهوم،

مفعول له

مفعول له آن مفعول بواسطه را میگویند که سبب صدور فعل از فاعل می شود و در آخر آن حرف جر (دیاره) می آرند ، مثلاً ما احمد دادب دیاره و وااهه درین جمله (ادب) مفعول له است که سبب صدور فعل او وااهه بواسطه حرف جر (دیاره) شده است :

مفعول معه

مفعول معه آن مفعول بواسطه را میگویند که فعل بواسطه حرف جر (سره) بر او واقع شده باشد مثلاً ما احمد سره دمحمود و وااهه درین جمله (محمود) مفعول معه است که فعل بواسطه حرف جر (سره) بر او واقع شده است :

مفعول عنه

مفعول عنه آن مفعول بواسطه را میگویند که فعل بواسطه حرف جر (خخه) بر او واقع شده باشد مثلاً مادد کان دار خخه یو کتاب رانیوه درین جمله دکان دار مفعول عنه است که فعل بواسطه حرف جر (خخه) بر او واقع شده است :

حالت اضافی

اسمیکه در جمله بر اسم دیگر ملکیت داشته باشد و با نسبت اسم دیگر بواسطه حرف ربط (اضافت) بطرف او شده باشد ، آن اسم در حالت اضافی می باشد و آنرا مضاف الیه میگویند مثلاً دادا احمد کتاب دی ، زما ورور قند هارته ولار ، در جمله اول (احمد) بر کتاب ملکیت دارد و در جمله دوم نسبت ورور به ضمیر اضافی (زما) شده است : (احمد و زما) را مضاف الیه و (کتاب) و (ورور) را مضاف میگویند :

در پشتو علامت اضافت دال (د) است ؛ که ما قبل مضاف الیه می آید و بعد مضاف الیه مضاف می آید مثلاً دمحمود کتاب ، زما ورور ، درین جمله (د) علامت اضافت و (محمود) مضاف الیه و کتاب مضاف است ، گاهی شعرا برای قافیه بندی خود برعکس

آن می‌آرند؛ اگر مضاف‌الیه ضمیر متصل باشد در صورت مضاف‌الیه بعد مضاف می‌آید و علامه اضافت (د) را نمی‌آرند مثلاً 'کتاب می'، 'کتاب دی'، 'کتاب بی' : درین عبارت (می؛ دی؛ بی) ضمیر متصل اضافی است که مضاف‌الیه واقع شده است و بعد مضاف (کتاب) آمده است:

اگر مضاف‌الیه واحد مذکر و حرف آخرش یای ملینه (ی) و یا وا حد مؤنث و حرف آخرش های غیر ملفوظی (ه) باشد در حالت اضافت یای ملینه و های غیر ملفوظی به یای معروف (ی) بدل می‌شود. مثلاً: 'دسری زوی'، 'دبخی لور' :

(۳) اگر مضاف‌الیه صیغه جمع، اسم جنس و یا مصدر باشد، در آخر آن واو مجهول (و) می‌آرند، و اگر در آخر جمع (ی، ه، ا) باشد آنرا حذف میکنند مثلاً 'دهلکانو کتاب'، 'دسرو خوی'، 'دبخیو کار'، 'دزرو عمر' :

حالات ندا

اسمیکه بعد از حرف ندا بیاید در حالت ندای باشد و آنرا منادی میگویند مثلاً: ای هلك : آورور !. درین جمله ها (ای، آ) حرف ندا است، هلك و اورور را منادی میگویند، فائده: اگر منادی واحد مؤنث و حرف آخر آن حرف صحیح باشد در حالت ندا در آخر آن یای معروف می‌آرند مثلاً 'از مور'، 'خور'، 'نرور'، 'ای موری'! آخوری، آنزوری (۲) اگر منادی واحد مذکر باشد و آخری حرف آن، حرف صحیح باشد حرف آخر آن به فتحه خواهد بود مثلاً ای هلك : آیلار، اوورور؟

(۱) اگر منادی جمع مذکر یا مؤنث و اسم جنس باشد در آخر آن واو مجهول می‌آرند مثلاً 'ای سرو! ای نبخو! اخلقو! و اگر در آخر منادی یای معروف باشد آنرا حذف میکنند

(۲) اگر در آخر منادی یای ملینه باشد در آخر آن های غیر ملفوظی را می‌آرند مثلاً 'ای سربه!

(۵) اگر حرف آخر منادی (ا، او، یا ه) باشد در وقت ندا اکثر به حال خود می مانند مثلاً 'بابا، او تیره! آپی بزو :

حالات نصبی

در پشتو مانند عربی در بعض حالات حرف آخر اسم بسبب آمدن عامل به زبر خوانده می شود، این چنین اسمارا اسمای منصوبات میگویند و این در هشت موقع می آید :-

(۱) اگر ماقبل اسم صفت حرف نفی (نا) آمده باشد مثلاً 'داسپی ناقابل دی :

(۲) اگر ماقبل اسم حرف نفی (بی) آمده باشد مثلاً 'داسپی بی قدر دی :

(۳) اگر ماقبل اسم حرف ندا آمده باشد و یا مقدر باشد و آخر حرفان حرف

صحيح باشد مثلاً ای هلك ! هلك دلته راسه !

(۴) اگر ماقبل اسم جمع که دو حرفی باشد و حرف آخر آن حرف صحيح باشد

صفت استفهام (خو) بیاید مثلاً 'خوکس راغلل، خوتن ولاړل :

(۵) اگر ماقبل اسم حروف جاره (له، د) آمده باشد مثلاً 'حمد دکور راغی،

محمود د مکتب خخه ولاړ

(۶) اگر ماقبل اسم حرف جر (تر) آمده باشد مثلاً 'زه تر بازار ولاړم :

(۷) اگر معدود اسم جمع و دو حرفی باشد و حرفی آخری آن حرف صحيح باشد

مثلاً 'پنځه کس راغلل، او ه تن ولاړل

(۸) نوت : در رسم الخط موجوده بجای زیرهای غیر ملفوظی (ه) می آرند:

«تمرین (۵) سوالات»

(۱) حالت کدام کیفیت اسم را میگویند ؟

(۲) در پشتو حالت بر چند قسم است . هر يك را با مثالش تعريف كنيد؟

(۳) اگر ضمير متصل فاعل فعل ماضی متعدی باشد، آیا قبل و یا بعد

از مفعول خود نوشته می شود ؟

(۴) اسم واحد که در آخرش یای ملینه و یا های غیر ملفوظی باشد و فاعل ماضی متعدی آمده باشد به چه شکل نوشته می شود، آیا کدام تغییری در آن پیدا می شود؟

(۵) در کدام وقت مفعول صریح ما بعد و ما قبل فعل خود می آید؟

(۶) مفاعیل با الواسطه بر چند قسم است، هر یک را با مثالش بیان کنید؟

(۷) در پشتو علامت اضافه کدام حرف است و چه طور استعمال می شود؟

(۸) در کدام موقع مضاف الیه قبل و ما بعد مضاف خود می آید؟

(۹) اگر مضاف الیه ضمیر متصل باشد، آیا قبل از مضاف و یا بعد از مضاف

خود می آید، مثالش را بنویسید؟

(۱۰) اگر مضاف الیه جمع، اسم جنس و یا مصدر باشد در حالت اضافه چه

تغییر در آن پیدا می شود، مثالش را بنویسید:

(۱۱) اگر مضاف الیه واحد مذکر و حرف آخرش یای ملینه باشد و یا واحد

مؤنث و حرف آخرش های غیر ملفوظی باشد در حالت اضافه چه طور نوشته می شود

و چه تغییری در آن پیدا می شود؟

(۱۲) اگر ما قبل اسم حرف نفی (نا، بی) آمده باشد، در اسم خود چه عمل

می کند با مثالش بنویسید.

(۱۳) حروف جار (له، له، در) در اسم خود چه عمل می کنند، مثالش را بنویسید

(۱۴) اسما و ضمائر یکه در جمله های ذیل استعمال شده اند، نشان بدهید

که در چه حالت آمده اند. دا هلك زما دور و زوی دی. ستازوی چیری تللی و،

زه پرون دا حمد کره تللی و م، کتاب می دا حمد شیخه و اخست، دور و زوی می دی

و زوی پرون دیرو و واهه، دودی دی و خورله. دودی می و خورله، اورئی بل

کی، هو، بل ئی کی، پر کتاب ئی کبینه زده، زه تر کوره پوری و لارم؟

فصل هشتم : اسم مصغر و اسم صوت

اسم مصغر آن اسمی را گویند که بر تعظیم ، خوردی و حقارت يك چیزی دلالت کند ، و علامات آن این است :

(۱) ی (۲) ری (۳) کی (۴) گی (۵) وئی (۶) گوئی (۷) کوئی
(۸) وری (۹) کوئی مثلاً :-

(۱) ی :- مثلاً از گندیول (کاسه گلی) گندیولی : هلك ، هلكی ،

(۲) ری : مثلاً از کندو (کندو) کندوری :

(۳) کی : مثلاً از کت (چهار پائی) کتکی ، از وود ، وودکی ، هید ، هیدوکی ،

(۴) گی : مثلاً از تپو ، تپوگی ، هندو ، هندوگی ، کور ، کورگی

(۵) وئی : مثلاً از منگی ، منگوئی از سری ، سروئی از نجلی ، نجاوئی ،

اگر در آخر اسم حروف علت ('ا' ، 'و') باشد حذف می شود : و برای مونث (ئی) می آید :

(۶) گوئی : مثلاً از انار ، انار گوئی ، از وز ، وز گوئی :

(۷) کوئی : مثلاً از کم ، کم کوئی ،

(۸) وری : مثلاً از چرگ ، چرگوئی ،

(۹) گوئی : مثلاً از خر ، خر گوئی از سپی ، سپی گوئی ،

(۱۰) کئی ، از هید ، هیدوکی ، یزد ، یزکی ، تته ، تنکی ، بنجه ، بنجکی ، لور

لورکی ، بننده ، شنده کی ، اگر در آخر اسم ها باشد حذف می شود :

« اسم صوت »

صوت لفظی است که برای اواز چیز ها استعمال می شود ، در پشتو برای او از

هر چیز نام علیحدہ می باشد و علامات آن (ی) (کی) و علامات جمع آن (هار) می باشد

شر پ : اواز چپ خوردن آب و غیره شر پی شر بهار

غب : اواز سگ غبی غپا غپهار

شرق	شرقی	شرق: او از شمشیر و غیره
غرب	غربی	غرب: او از شیر
دزها		دز: او از تفنگ.
خرپ	خرپی	خرپ: او از تصادم دو چیز سخت
درب	دربی	درب: او از پا
کپک	کپکی	کپک: او از مرغ ماده
بنه	بنکی	بنه: او از مگس
شرنگ	شرنگی	شرنگ: او از زنجیر و روبه
شرها	شرکی	شر: او از آب
بس	بسکی	بس: او از سخن اهسته
پس	پسکی	پس: او از مار
ترنگ	ترنگی	ترنگ: او از مس

نوت: گاهی به تکرار کلمه هم جمع آنها می‌آید مثلاً پس پس 'شر شر' 'غپ غپ' 'خرپ خرپ' 'بنه بنه':

اسم آله و اسم ظرف

اسم آله اسم را گویند که واسطه صدور فعلی باشد، در افغانی برای اسم آله قاعده مقرر نیست مگر کلمه (ونی) برای آن مستعمل می‌شود. مثلاً 'توزونی (اله تراش) لگونی (آله فروختن) پیچونی (آله پیچاندن) پاکونی (آله پاک کردن) پرونی چادر اور لرونی (آله آتش شور دادن) سرترونی (سربند) مچ شرونی (مگس پران).

اسم ظرف

اسم ظرف عبات از وقت و جای صدور فعل است، برای ساختن آن قاعده مقرر نیست لیکن بعضی برای ساختن آن کلمه (خی) مخفف حی است مقرر کرده است مثلاً 'لوستخی (مکتب) لمونخخی (مسجد) انوخی (بازار):

تمرین (۶) سوالات:

- (۱) اسم مصغر را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید؟
- (۲) در پشت و علامات اسم تصغیر چند است هر یک را با مثالش بنویسید؟
- (۳) اسم اله کدام اسمی را میگویند، علامه ساختن آن در پشت چیست؟
- (۴) اسم ظرف را تعریف کنید و علامه آنرا با چند مثال بنویسید؟
- (۵) در جمله های ذیل اسم تصغیر، صوت، اله و ظرف را معلوم کنید؟
 داسانو دبیبو در بهاری دی؛ داهلک خه بهاری لری؛

هلته دمار به بهاری دی، هلته داو بو شرهاری دی.

دلته دمچانو ډیر بهاری دی، وحلیمی ته سرترونی ورکه.

ماته میچ شرونی را که، احمد ته هغه اور لرونی ورکه.

داهلکان به کم لوستخی کی سبق وائی، ته لمونج خی ته تللی وی:

قسمت سوم: بیان صفت

صفت آن کلمه را گویند که تعریف، تعداد، درجه و مقدار غیر معین اسمی را ظاهر میکند مثلاً بنه سری، خلور کتابونه، اوم سری، خو هلکان، ډیری اوبه، در فقرات فوق بنه، خلور، اوم، خو، ډیری صفات اند که تعریف، تعداد، درجه و مقدار غیر معین، سری، کتابونه، سری، هلکان، اوبه، را ظاهر میکند:

فصل اول: اقسام صفات

صفت برشش قسم است، (۱) صفت توصیفی (۲) صفت عددی (۳) صفت مقداری (۴) صفت نسبتی (۵) صفت اشاره (۶) صفت استفهام:

فصل دوم: بیان صفت توصیفی

صفت توصیفی آن صفتی است که صفت و کیفیت یک چیزی را ظاهر میکند مثلاً

بنه هلك، گد آس در عبارت فوق (بنه) و (گله) صفت اند که صفت و کیفیت (هلك) و (آس) را بیان میکند، اسمی را که صفت و یا کیفیت آن بیان کرده می شود موصوف میگویند.

در پشتو برعکس فارسی اول صفت بعده موصوف می آید، مثلاً 'توره شپه' درین عبارت (توره) صفت و شپه 'موصوف است' مرگاہ صفت بعد موصوف خود بیاید آنوقت صفت بطور خبر و موصوف بطور مبتدا می آید، مثلاً 'داسپی بنه دی' درین جمله (بنه) که صفت است بعد موصوف خود (سپی) که مبتدا واقع شده است خبر موصوف خرد آمده است، پس وقتیکه صفت خبر موصوف خود بیاید آنوقت بعد موصوف خود می آید:

در پشتو خلاف فارسی صفت بلحاظ تذکیر و تانیث 'مفرد و جمع تابع موصوف خود می باشد' هر گاه موصوف مذکر یا مؤنث 'مفرد یا جمع باشد صفت هم بصیغه مذکر یا مؤنث' مفرد و یا جمع می آید، مثلاً 'مور سپی'، 'ما زه سپی'، 'مړه بنخه مړې بنخې'، هر گاه موصوف متعدد و در جنس خود مختلف باشند و در صفتی با هم شریک باشند ذکر صفت با هر یکی جدا گانه لازم است مثلاً 'دکلی زاره سپی' اوزرې بنخې په میخ راغلي، گاهی اسم مفعول هم بطور صفت می آید، مثلاً 'سوی دودی'، و ژلی سوی سپی: گاهی اسمیکه صفت دران مضمراست، صفت اسم دیگر می آید مثلاً 'غل سپی'، 'فقیر سپی'، 'باغبان سپی':

صفات بلحاظ تذکیر و تانیث 'مفرد و جمع به صیغهای مختلف می آید' بعضی صفات هستند که برای واحد و جمع یکسان می آن و هیچ تغییر نمیخورند و بعضی برای واحد مذکر و جمع مذکر به صیغه های مختلف می آیند و برای واحد مؤنث و جمع مؤنث بصورت های علیحده می آید مثلاً 'گوسپی'، 'گوسپی'، 'گله بنخه'، 'گله بنخې'، 'زوره سپی'، 'زره سپی'، 'زره بنخه'، 'زره بنخې'. تفصیل آنها بقرار ذیل است:—

(۱) اگر حرف آخر صفت حرف صحیح باشد اکثراً برای واحد مذکر و جمع مذکر صفت بك سان می آید و برای واحد مؤنث های غیر ملفوظی (ه) در آخر واحد مذکر و جمع مؤنث یای معروف (ی) و گاهی یای مجهول در آخر واحد مذکر می آرند مثلاً: -

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مؤنث	جمع مؤنث
كلك	(محكم)	كلكه	كلكی
پلن	(پهن)	پلنه	پلنی
سپك	(سبك)	سپكه	سپکی
بسد	(بسد)	بسه	بسدی
تور	(سیاه)	توره	توری
ینخ	(سرن)	ینخه	ینخی
وچ	(خشک)	وچه	وچی
سپین	(سفید)	سپینه	سپینی
لور	(بلند)	لوره	لوری
جگ	(بلند)	جگه	جگی
غت	(کلان)	غته	غتی
غونده	(گرد)	غونده	غوندی

صفات ذیل خلاف قاعده می آیند

اوزد	(دراز)	اوزده	اوزدی
غل	(دزد)	غله	غلی
مل	(رفیق)	مله	ملی
تریخ	(تلخ)	ترخه	ترخی

مهری	مهره	میره	(مرده)	میر
شنی	شنه	شنه	(ابی)	شین
مشری	مشره	مشران	(بزرگ)	مشر

(۲) اگر حرف آخر صفت حرف صحیح باشد و حرف ماقبل و یادوم آن واو ساکن معروف و یا مجهول باشد، جمع مذکر آن چنین ساخته می شود که و او را با لث بدل نموده در آخر آن های غیر ملفوظی می آرند، حرف ماقبل آنرا زور کی میدهند و واحد مونث آن چنین ساخته می شود که و او واحد مذکر را حذف نموده در آخر آن های غیر ملفوظی می آرند و جمع مونث آن از واحد مونث ساخته می شود که های غیر ملفوظی را حذف نموده در آخر آن یای مجهول را می آرند مثلاً:

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
مور (سیر)	ماره	میره	مهری
کوز (کج)	کازه	کزیه	کزی
سور (سرد)	ساره	سیره	سری
زور (بیر)	زاره	زیره	زری
کون (کر)	کانه	کنه	کنی
روند (نابینا)	رانده	رنده	رندهی
لوند (قر)	لانده	لنده	لندی
دروند (سنگین)	درانه	درنه	درنی
پوست (نرم)	پاسته	پسته	پستی
خیور (منتشر)	خیاره	خیره	خبری

صفات ذیل خلاف قاعده می آید

تود (گرم)	تاوده	توده	تودی
-----------	-------	------	------

خوز (شیرین) خوازه خوزه خوزي
 (۳) اگر در آخر صفت یای ملینه باشد جمع مذکر آن چنین ساخته می شود
 که یای ملینه را به یای معروف بدل میکنند ، و واحدمونث را به یای ثقیله (ی)
 بدل میکنند .

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
پردی (بیگانه)	پردی	پردی ؟	پردی ؟
لیونی (دیوانه)	لیونی	لیونی ؟	لیونی ؟
پاسنی ()	پاسنی	پاسنی ؟	پاسنی ؟
بسی (راست)	بسی	بسی ؟	بسی ؟
گرنندی (چابک)	گرنندی	گرنندی ؟	گرنندی ؟
مندری (گوش بریده)	مندری	مندری ؟	مندری ؟
کبنتی (زیرینه)	کبنتی	کبنتی ؟	کبنتی ؟
لاندنی (زیرینه)	لاندنی	لاندنی ؟	لاندنی ؟
ورستنی	ورستنی	ورستنی ؟	ورستنی ؟
پرونی (دیروزه)	پرونی	پرونی ؟	پرونی ؟
نری (باریک)	نری	نری ؟	نری ؟

(۴) اگر در آخر اسم صفت یای ثقیله باشد جمع مذکر و جمع مونث آن
 چنین ساخته می شود که یای ثقیله را به یای معروف بدل میکنند و واحد
 مونث آن چنین ساخته می شود که یای ثقیله را به یای مجهول بدل میکنند مثلاً

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
تبری ؟ (تشنه)	تبری	تبری	تبری
وزی ؟ (گشنه)	وزی	وزی	وزی

وردگی^۴ (خورد) وردگی وردگی
ورکوتی^۴ (خورد) ورکوتی ورکوتی

(۵) اگر در آخر صفت های خفی باشد واحد مذکر، جمع مذکر و احد مونث و جمع مونث آن يك سان می آید و در بعضی صفات جمع مونث آن به یای مجهول می آید مثلاً: -

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث:
بته (خوب)	بته	بته	بته
بیده (خواب)	بیده	بیده	بیدی
بنکاره (ظاهر)	بنکاره	بنکاره	بنکاره
ناکاره (بیکار)	ناکاره	ناکاره	ناکاره ، ناکاری
خپه (ناراض)	خپه	خپه	خپه
پوه (فهمیده)	پوه	پوه	پوه :

(۶) اگر در آخر صفت یای معروف و ما قبل حرف آن ساکن باشد، واحد و جمع مذکر آن يك سان می آید و واحد مونث آن باوردن های غیر ملفوظی و جمع مونث آن باوردن یای معروف در آخر واحد مذکر ساخته می شود

واحد مذکر	جمع مذکر	واحد مونث	جمع مونث
لوی (کلان)	لوی	لویه	لویی

نوت: اگر ما قبل و یا ما بعد صفت جمع حروف مغیره بیاید در آن وقت در آخر صفت جمع و او مجهول (و) می آرند اگر حرف آخر صفت یا باشد آنرا حذف میکنند مثلاً دینوسر و خبره اروه ، دزیو لشتو شخه کتله جو ریبری ، دلیو نو خلقوسره مه کبینه دلیو نیو بنجو خبره مه اروه

«مراتب صفت توصیفی»

صفت توصیفی سه درجه دارد (۱) صفت محض (۲) صفت بعض (۳) صفت کل :

صفت محض آن صفتی را میگویند که صرف حالت و کیفیت يك اسم را بیان میکند مثلاً بنه سِری ، بده بنهجه ، صفت بعض آن صفتی را میگویند که در بین دو اسم در يك صفت مقابله باشد و یکی را بر دیگری ترجیح بدهد مثلاً احمد تر محمود بنه دی اسلم دا احمد شخه بنه دی . احمد له محمود نه بنه دی :

در پشتو مانند فارسی برای صفت بعض علامت مخصوصی نیست بلکه ما قبل اسم اخر لفظ (تر) یا (د . . شخه) یا (له . . نه) را می آرند مثلاً دا هلك تر هغه هلك بنه دی ، دا نجلې دهغې نجلې شخه بنه ده ، داسړې له هغه سړې نه بنه دی :

صفت كل آن صفتی را میگویند که در بین يك چیز و كل در يك صفت مقابله باشد و یکی را بر كل ترجیح دهد مثلاً دا هلك تر تو لو هلكا نو بنه دی ؛ در پشتو هم چنین برای صفت كل علامت مخصوصی نیست مثلیکه در فارسی لفظ (ترین) است . بلکه در پشتو در بین يك و كل لفظ (تر تو لو) یا (له تو لو نه) می آرند مثلاً داسړې تر تو لو سړو هوبنیار دی ، دا هلك له تو لو نه هوبنیار دی :

« تمرین (۷) سوالات »

- (۱) صفت کدام کلمه را میگویند ، تعریفش را با مثالش بیان کنید ؟
- (۲) آیا در پشتو صفت قبل و یا بعد موصوف خود می آید مثالش را بنویسید
- (۳) اگر صفت بعد موصوف خود بیاید آنوقت چه گفته می شود ؟
- (۴) صفت چند مراتب دارد هر يك را با مثالش بنویسید ؟
- (۵) در پشتو برای صفت بعض و صفت كل کدام علامت مخصوصی است ؟ اگر است با مثالش بنویسید ؟
- (۶) آیا در پشتو صفت بلخاظ مذکر و تانیث ، مفرد و جمع تابع موصوف خود است ؟
- (۷) در پشتو صفت بلخاظ مذکر و تانیث ، مفرد و جمع چند قاعده دارد هر يك را با مثالش مفصل بنویسید :

- (۸) و احد مونث صفات ذیل را به مقابلش بنویسید: پلن، تر یخ، زور، خپور، شین، پردی، بینی، گرنندی، ور کوئی، خپه، غل، لوی:
- (۹) جمع مذکر صفات ذیل را به مقابلش بنویسید: سپک، لور، اوژد، غل، مر، لوند تود، سور، مور، لیونی، وزی، شکاره: لوی:
- (۱۰) جمع مونث صفات ذیل را به مقابلش بنویسید: وچ، غونده، شین، دروند رونده، پاسنی، تیزی، پرونی، پوه، بیده، لوی، لور:
- (۱۱) صفات ذیل را در جمله استعمال کنید: تر یخ، خپور، پردی، گرنندی، تاوده، اوژده، زری، لیونئی، وزی، مره، لویئی، وچی، غونده، پاسنی، درنه، بیده، پردی، رنده، بینی، ماره:

(۱۲) باموصوف های ذیل صفت که مناسب حال آنها باشد در جمله ها استعمال کنید:

سپی . نجونی . هلك . مندی . لور . لرگی . لبتی . و بینه . دودی . ختکی . هندوانی . قلمونه . انگور . انار . اسپه . مالگه . پینه . میزونه . سترگه . غوزونه . بزی . لاسونه . شپه . روخی . سپوزمئی . ستوری . اسمان . مشوانری . اور . تبئی . اوشان . چای .

فصل سوم: بیان صفت مقداری غیر معین

صفت مقدار غیر معین آن صفتی است که مقدار مبهم يك چیز را ظاهر میکند و آنها ازین قراراند:

- (۱) (دیر) (۲) لبر (۳) هیخ (۴) خه (۵) تول (۶) نیم (۷) خو (۸) خومره (۹) خومری (۱۰) خوننه (۱۱) هر خو مره (۱۲) خنی (۱۳) بل (۱۴) هریو (۱۵) یوخو (۱۶) وارده (۱۷) نور (۱۸) هر خو مری (۲۰) کم: مثلاً:-

(۱) دیر: (بسیار) مثلاً احمد دیر کار کوئی:

- (۲) لَبز (کم) داهلك لَبز دودی خوری : داسری لَبز کار لری :
- (۳) (هیخ) : هیخ مثلاً تاهیخ کار کپی نه دی : زه هیخ کار نه لرم
- (۴) خه : (قدری) مثلاً هغه خه کار کپی دی : زه خه کار لرم :
- (۵) : (نول) همه مثلاً ماخپل نول کارونه کپی دی :
- (۶) نیم. نیمه (نصف) مثلاً هغه نیم کار کپی دی :
- (۷) خو (چند) مثلاً زما سره خو ملگری وه :
- (۸) خومره : (چقدر) مثلاً خومره روئی لری :
- (۹) خومری : (چقدر) مثلاً خومری روپی چه غواړې ' وائی خله :
- (۱۰) خونه : (چقدر) مثلاً خونه روپی غواړې :
- (۱۱) هر خومره : (هر قدر) مثلاً هر خومره روپی چه غواړې ' ووايه :
- (۱۲) حینی : (بعضی) : مثلاً حینی خلق ښه بښتو وائی ؟
- (۱۳) بل (دیگری) : مثلاً بل سړی راغی :
- (۱۴) هریو (هریکې) مثلاً هریو هلك داسبق ویلای سی :
- (۱۵) یو خو (یک چند) مثلاً یو خو تن راغلل :
- (۱۶) واړه (همه) مثلاً واړه هلکان راغلل :
- (۱۷) نور (دیگر) مثلاً زما کره نور میلما نه راغلل :
- (۱۸) هر (هر) مثلاً هر سړی دا کار کولای سی :
- (۱۹) کم (کدام) مثلاً کم شی چه غواړې راته ووايه
- (۲۰) هر خومری (هر قدر) : مثلاً هر خومری روپی چه غواړې نو ووايه :

فصل چهارم : بیان صفت عددی

صفت عددی آن صفتی را گویند که تعداد و درجه معین یک اسم را ظاهر میکند
 صفت عددی بر دو قسم است ، (۱) صفت عددی مطلق (۲) صفت عددی ترتیبی :

صفت عددی، مطلق آن صفتی است که تعداد و یا شمار معین يك اسم را ظاهر کند مثلاً
 یوسری، دوه اوئبان، شل کس، دیرش بنجی، پنخه هلكان
 صفت عددی ترتیبی آن صفتی را گویند که درجه معین يك اسم را ظاهر کند، مثلاً
 لسم سری، پنخم کتاب، شپنم اونب، اتلسم هلك، شلم کتاب:

بیان صفت عددی مطلق

صفت عددی در پشتو به قرار ذیل است: -

یو، دوه، درې، خلور، پنخه، شپنر، او، اته، نه، لس، یوولس، دوولس
 دیارلس، خورلس، پنخهلس، شپارس، او، لس، اتهلس، نونس، شل، یوویشت
 دوه ویشت، دروویشت، خلیر ویشت، پنخه ویشت، شپنر ویشت، او، ویشت
 اته ویشت، نه ویشت، دیرش، خلویشت، پنخوس، شپیته، اویا، اتیا، نوی
 سل، زر، لك، کروړ و غیره:

در پشتو معدود بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد و جمع تابع عدد خود می باشد، اگر
 عدد مذکر باشد معدود هم مذکر می آید و اگر مؤنث باشد معدود هم مؤنث می آید
 اگر عدد واحد و یا جمع باشد معدود هم واحد یا جمع می آید مثلاً یوسری، یوه پنخه،
 دوه سری، اودوی بنجی

قواعد عمومی اعداد در پشتو

هرگاه احاد با عشرات بیاید آن وقت در بعض جاها در احاد تغییر پیدای شود مثلاً: -

- (۱) یو: یو در يك جا با (لس) تغییر پیدا میکند مثلاً «یوولس»
- (۲) دوه: دوه در دو جا تغییر پیدا میکند یکی با (لس) دیگری با (دیرش) و عشرات دیگر
 مثلاً «دوولس» «دودیرش» دوخلویشت، دوپنخوس، دوشپیته، دواویا و غیره
- (۳) درې: درې سه جا تغییر پیدا میکند، یکی با (لس)، دوم با (ویشت) سوم با (دیرش)
 و در عشرات دیگر مثلاً «دیارلس»، «دروویشت»، «دری دیرش» درې خلویشت و غیره

(۴) خلور : خلور دو جا تغییر پیدا میکند ، یکی با « لس » دوم با (ویش) مثلاً خور لس :
«خلیر ویشت»

(۵) پنخه : پنخه يك جا تغییر میخورد ، با (لس) های پنخه را حذف نموده لام لس
را مشد می سازد مثلاً «پنخلس»

(۶) شپیز : شپیز دو جا تغییر میخورد یکی با لس مثلاً شپارس ، (ز) شپیز را به الف
ولام لس را به (ر) بدل میکند دوم با (ویش) مثلاً شپیز ویش فقط (پ) شپیز را
پیش میدهد ، و با عثرات ما فوق آن مثلاً شپیز خلویش و غیره

(۷) اوه : اوه يك جا تغییر میخورد با (لس) که های (اوه) را حذف نموده لام
لس را مشد می سازد مثلاً (اولس) :

(۸) اته : يك جا تغییر میخورد با (لس) که های (اته) را حذف نموده لام لس را
مشد می سازد مثلاً «اتلس»

(۹) نه : نه يك جا تغییر میخورد با (لس) که های (نه) را به واو بدل نموده و لام
لس را به نون بدل میکنند مثلاً نونس :

(۲) مونث یو ، یوه و مونث دوه (دوپی) می آید ، و باقی تمام اعداد برای مذکر
و مونث يك سان می آید مثلاً یوسپی ؛ یوه پنخه ، دوه سپی ، دوپی پنخی ، خلور
سپی خلور پنخی ، لس هلکان ، لس نجونی ، اوه سپی ؛ اوه پنخی ، پنخه ختکی ؛
پنخه هند وانی :

(۳) جمع (شل) (شلی) می آید بز یادتی بای معروف در آخر (شل) مثلاً در پی شلی او بنان
خلور شلی روپی :

(۴) جمع (سل) (سوه) می آید ، لام (سل) را با واو بدل نموده در آخر آن های غیر
ملفوظی را می آرند ؛ مثلاً در پی سوه روپی ، پنخه سوه پسونه ، اته سوه اسان ؛

(۵) جمع (زر) زره ، لك ، لکه ، کرور ، کروره می آید با ورن های غیر ملفوظی

در آخر واحد مثلاً پنجه زره ، اوه لکه ؛ نه کروړه ؛
 (۶) منتهی الجمع شل ، زر باوردن لفظ (گونه) باخروا احد ساخته می شود مثلاً ؛
 هغه سړی سل گونه روپئی لری ؛ زه زر گونه روپئی لرم ؛
 (۷) منتهی الجمع (سل) ، (لك) (کروړ) باوردن (ونه) در آخر واحد ساخته می شود
 مثلاً داسړی سلو نه روپئی لری ، زه لکو نه روپئی لرم ، هغه سړی کروړ نه روپئی لری .
 (۸) هرگاه اعداد و معدود جمع باشد و فاعل فعل ماضی متعدی بیاید و یا با حروف
 مغیره بیاید آنوقت با آخر آنها و او مجهول می آرند مثلاً دلسو کوسره ولاړم ، پنځو
 سړو هغه هلک ووايه ؛

بیان صفت عد د تریبی

عد د تریبی از عد د مطلق ساخته می شود ، در آخر عد د مطلق برای مذکر (م) و برای
 مونث (مه) را می آرند مثلاً ازلس ، لسم از پنجه ، پنجم از اوه ، اوم ، هرگاه در آخر
 واحد های غیر ملفوظی باشد انرا حذف میکنند ، و ازلس ، لسمه از شل ، شلمه
 از اته ، اتمه فائده ؛ عد د تریبی (یو) لمړی و از یوه ، لمړی می آید مثلاً لمړی
 سړی ، لمړی پنجه ،

برای تا کید اسم عد د لفظ (واړه) یا (سره) در آخر اسم عد د می آرند مثلاً
 درې واړه ولاړل ، څلور سره ولاړل ،

عدد تا کیدی (یو) یوازی واز (دوه) دواړه می آیند مثلاً احمد یوازی
 ولاړ ؛ دواړه راغلل ؛ احمد او محمود دواړه ولاړل ؛

فصل پنجم : بیان صفت اشاره ؛

صفت اشاره آن کلیمه ایست که بواسطه آن طرف چیزی اشاره می شود ، مثلاً داسړی
 هغه پنجه ، (دا) و (هغه) صفت اشاره است که بطرف (سړی) و (پنجه) اشاره میکند
 اسمیکه بطرف آن اشاره می شود ، مشارالیه میگویند ؛

اسم اشاره بردو قسم است (۱) اشاره قریب (۲) اشاره بعید ؛
 اشاره قریب آن کلمه‌ئیست که بیک چیز نزدیک اشاره میکند و آنها ازین قرار اند
 'دا' ، 'دی' ، 'دغه' ، 'دغی' ، 'دغو' مثلاً 'دا هلك ز ما ووردی' ، 'دی بنجی وویل' ، 'دغه سپی'
 'دا حمد پلاردی' ، 'دغو بنجو وویل چه احمد نا جور دی' :

دا :- اسم اشاره عام است که برای جان دار و بیجان ، مذکر و مؤنث ، مفرد و جمع
 یکسان استعمال می شود و هیچ تغییر نمی خورد ، مثلاً 'داسپی' ، 'دانبخه' ، 'دانبجی' ، 'دالرگی'
 'دالرگی' ، 'دالنبته' ، 'دالنبتی' ، لیکن هم‌رای مشارالیه که فاعل فعل ماضی متعدی معروف
 باشد استعمال نمی شود بلکه آنوقت بجای (دا) 'دی' استعمال می شود مثلاً 'دی سپی'
 'دی سپی ووو هلم' ، 'دی بنجی و لیدلم' ، 'دی بنجو و ویل' ،

دغه : این هم اسم اشاره عام است ، که هم‌رای مشارالیه مذکر و مؤنث ، مفرد و جمع
 جان دار و بیجان یکسان استعمال می شود ، و هیچ تغییر نمی خورد مثلاً 'دغه سپی' ، 'دغه
 سپی' ، 'دغه بنجی' ، 'دغه لرگی' ، 'دغه لرگی' ، 'دغه لنبته' ، 'دغه لنبتی' ، 'دردو جای استعال
 نمی شود' ، اگر مشارالیه مفرد مؤنث و فاعل فعل ماضی متعدی باشد و یا با حرف
 مغیره استعمال شده باشد آنوقت بجای (دغه) ، 'دغی' می آید مثلاً 'دغی بنجی وویل'
 کتاب می دغی بنجی ته و رکی ، 'دغی بنجی زوی داخیره و کپه' ،

دغو : دغو هم‌رای مشارالیه مذکر و مؤنث جمع که فاعل فعل ماضی متعدی باشد می آید
 مثلاً 'دغو سپی وویل' ، 'دغو بنجو احمد واهه' ؛ (دا) و (دغه) هر دو اشاره قریب است
 لیکن (دغه) به نسبت (دا) قریب تر است :

بیان اشاره بعید

اشاره بعید آن کلمه را گویند که بسوی يك چیز دوری اشاره می کند مثلاً 'هغه سپی'
 'هغه بنجی' و آن بقرار ذیل است : - 'هغه' ، 'هغی' ، 'هغو' ؛
 هغه : هغه اسم اشاره عام است که هم‌رای مشارالیه مذکر و مؤنث ، مفرد و جمع ، جان دار

و بیجان یکسان استعمال می شود، هغه سږی راغی، هغه سږی و لارل، هغه ښځه و لاره، هغه ښځی، و لارې، هغه اس زما دی، هغه اسان زما دی، لیکن اکثر بامشا رایه مفر دموانث که فاعل فعل ماضی متعدی معروف باشد نمی آید بلکه بجای آن (هغی) می آید مثلاً هغی ښځی دا کتاب واخست،

هغی: اگر مشارالیه واحد مونث که فاعل فعل ماضی متعدی باشد و یا با حروف مغیره استعمال شده باشد، می آید مثلاً هغی ښځی دا قلم را کی، د هغی ښځی څخه می دا قلم واخست؛ هغو: هغو فقط همراهی جمع مذکر و مونث که فاعل فعل ماضی متدی باشد، می آید مثلاً هغو سږوزه ولیدم، هغو ښځو وویل؛ و یا با حروف مغیره می آید مثلاً دهغو سږو سره و لارم دهغو ښځو څخه می دا کتاب واخست،

فائده: هرگاه اسم اشاره بامشارالیه خود بیاید آ نوقت صفت اشاره گفته می شود، و اگر مشارالیه نداشته باشد آ نوقت ضمیر اشاره گفته می شود مثلاً داسږی راغی، هغه ښځه راغله، دغه سږی راغی، دا راغله، هغه راغی، هغه وویل، نوت هغه، که حرف اول آن زیر داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً هغه راغی، هغه وائی: هغه به وائی:

(هغه) که حرف ما قبل آن زورکی داشته باشد بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً هغه داخبره وکره، دا: بطور ضمیر واحد مونث فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً دا راغله، دا وائی، دا به وائی؛

دې: بطور ضمیر واحد مذکر فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً دې داخبره وکره:

فصل ششم بیان صفت نسبتی

صفت نسبتی آن صفت را گویند که کسی یا چیزی را به جائی یا به چیزی نسبت دهد مثلاً ننگیالی کابلی که نسبت آن به ننگ و کابل شده است یعنی شخصی که صاحب ننگ و یا باشند کابل باشد

« بیان ساختن صفت نسبتی »

صفت نسبتی از اسم ساخته می شود که در آخر اسم علامات ذیل را می آرند :

(۱) یالی (۲) ژن (۳) جن (۴) لن (۵) من (۶) ن (۷) نی (۸) ی (۹)
 ناک (۱۰) والی (۱) یالی؛ مثلاً از توره، تور یالی، از ننگ، ننگیالی، اگر
 در آخر اسم های غیر ملفوظی باشد حذف می شود؛ و مونث آن به یای ثقیله
 ساخته می شود مثلاً ننگیالی:

(۲) ژن : مثلاً از در واغ، درواغژن :

(۳) جن : : مثلاً از غم غمجن، از در واغ، در واغجن، از او به، او بجن،
 از تبه تبجن، اگر در آخر های غیر ملفوظی باشد حذف می شود :

(۴) لن : مثلاً از او به، ابلن، اگر در آخر اسم های غیر ملفوظی باشد حذف

می شود : (۵) من : مثلاً از دولت، دولتمن، از سود، سودمن، از خوز، خوزمن،

(۲) ن. مثلاً ازیم، یمن، از خیره، خیرن؛ از چنجی، چنجن : اگر در آخر اسم یای
 ملینه و یا های غیر ملفوظی باشد حذف می شود :

(۷) نی : از پخوا، پخوانی؛ از پورته، پورته نی؛ از پاس پاسنی، از وختی

وختنی

(۸) ی : مثلاً از کابل، کابلی، از قندهار، قندهاری، از پرون، پرونی :

(۹) ناک : مثلاً از بوی، بویناک، از زیم، زیمناک ؛

(۱۰) وال : مثلاً از غزنی، غزنیوال، از بنگری، بنگری وال

نوت :- گاهی لفظ (خیل)، (زی) بطور علامت نسبتی هم استعمال می شود

مثلاً، محمود عمر خیل دی (محمود عمر خیل است) احمد محمدزی دی (احمد محمدزی است)

احمد شاه بابا سدوزی دی (احمد شاه بابا سدوزی است :-)

فصل هفتم: بیان صفت استفهام

صفت استفهام کلمه ایست که در محل سوال و پرسش می آید و مستفهم عنه و با او ذکر می بشد و آنها بقرار ذیل است:-

(۱) کم، کمه: (کدام) مثلاً کم سِری راغی: کمه بنخه ولا ره؟

(۲) خو (چند) مثلاً خو سِری راغلل، خوبنخی ولا ری: مستفهم عنه (خو) همیشه جمع می آید

(۳) خومری: (چقدر) مثلاً خومری غنم لری؟ مستفهم عنه (خومری) همیشه جمع می آید

(۴) خونَه: (چقدر) مثلاً خونَه رو پی غواری: مستفهم عنه آن همیشه جمع می آید

(۵) خومره: چقدر مثلاً خومره او بنان لری: مستفهم عنه آن همیشه جمع می آید

(۶) خه (چه) مثلاً ستاورور خه کار کوی:

تمرین (۸) سوالات

(۱) صفت مقدار غیر معین را تعریف کنید و مثالش را بیارید:

(۲) کلمات صفت مقدار را با مثالش بنویسید:

(۳) صفات مقداری ذیل را در جمله ها استعمال کنید، یوخو، تول، واره، دیر

لنز، خنی، بل، نور.

(۴) در جمله های ذیل صفت مقدار را با موصوفش معلوم کنید: - دا هلك

دیر سبق وائی، زه لنز کار لرم.

ستا وورور هیخ کارنه کوی، هغه هلك خه کارنه کوی، محمود خپل تول

کتابونه را وړل، دې هلك تراوسه پوری نیم کار هم کړی نه دی، زما سره خو هلكان

ملگری وه، هر خومری روپی چه غواری، ووا یاست خنی خلق بنه پښتو وائی

دا کتاب نه غورام، بل کتاب را که . یرون زموز کره خومیلما نه را غلی و ه .

- (۵) صفت عددی کدام صفت را میگویند و چند قسم است ؟
- (۶) وقتی که احاد باعشرات استعمال شود . کدام کدام تغییر پیدا می کند و در چند جا ؟
- (۷) جمع سل . سل . زر ، لك و كر و چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید ؟
- (۷) جمع منتهی سل . زر ، سل . لك و كر و چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید ؟

- (۹) صفت عددی ترتیبی را در پشت و چطور می سازند با مثالش بنویسید ؟
- (۱۰) صفت اشاره را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است و مثال هر يك را مفصلاً بنویسید :

(۱۱) صفت نسبتی را بیان کنید و بنویسید که از چه ساخته می شود و چطور ساخته می شود :

- (۱۲) صفت استفهام را تعریف کنید و مثالش را بنویسید ؟
- (۱۳) کلماتی که در پشت و برای صفت استفهام استعمال می شود همه را با مثالش بنویسید ؟

- (۱۴) در جمله های ذیل صفت نسبتی را با موصوفش معلوم کنید ؟
- داسبی بمن دی ، داختکی چنجن دی ، ددی هلك كالی خیرن دی ، داهند وانه
ابجنه ده ، داسپی دیر دروغژن دی ، زه دیر غمجنیم ، داهلك قندهاری دی
- (۱۵) فرق در بین صفت استفهام و صفت مقدار چیست با مثالش تشریح کنید :
- (۱۶) صفت عددی ترتیبی کلمات ذیل را به مقابلش بنویسید : او ، اته ، نه ،
خلور ، پنخه ، سل ، زر ، سل :

(۱۷) عدد تا کیدی : یو ، دو ، را با مثالش بنویسید ؟

قسمت چهارم « بیان ضمیر »

ضمیر آن کلمه را گویند که بعوض اسم استعمال می شود و آنرا قائم مقام اسم میگویند

مثلاً احمد دلته نسته، هغه خپل کور ته تللی دی : درین جمله (هغه) ضمیر است که بجای (احمد) استعمال شده است :

فصل اول (اقسام ضمیر)

ضمیر بر شش قسم است : (۱) ضمیر شخصی (۲) ضمیر اشاره (۳) ضمیر موصول (۴) ضمیر استفهام (۵) ضمیر مشترك (۶) ضمیر مبهم :

فصل دوم : (بیان ضمیر شخصی)

هر گاه شخصی در خصوص خود چیزی بیان میکند او نام خود را نمیگرد بلکه بعوض نام خود کلمه دیگری را استعمال میکند مانند 'زه' 'موز' 'زموز' 'زما' این چنین الفاظ بر شخص متکلم دلالت میکند و نیز اگر باشخص مخاطب حرف میزنیم ما نام او را نمیگیریم ، بلکه بعوض نام او لفظ دیگری را استعمال میکنیم مانند 'تاسی' 'ستا' 'ستاسی' این چنین کلمات بر شخص مخاطب دلالت میکند ، بعض اوقات ما در خصوص شخص غائب سخن میزنیم ، درینجائیز نام او را نمیگیریم بلکه بجای او لفظ دیگری را استعمال میکنیم ، مانند

دی ، ده ، هغه ، دوی ، دا ، دې ، هغې ، هغو ، هغوی ؛

این چنین کلمات بر شخص غائب دلالت میکنند ، پس ضمیر شخصی آن است که بر شخص متکلم ، مخاطب و غائب دلالت میکند ؛

« اقسام ضمیر شخصی »

ضمیر شخصی بر دو قسم است ؛ (۱) ضمیر منفصل (۲) ضمیر متصل ؛

ضمائر منفصل آن ضمائریست که تنها ذکر شود و با اسم و فعل متصل نباشد ، مانند 'زه' ، 'ما' ، 'ته' ، 'تا' ، 'موز' ، 'تاسی' ، 'دی' ، 'ده' ، 'دا' ، 'دې' ، 'دوی' ، 'هغه' ، 'هغې' ، 'هغوی' ، 'هغو' ، چونکه

ضمائم منفصله مانند اسم به حالات مختلفه می آید و برای خوانندگان محترم در محل استعمال آن به حالات مختلفه اشتباه پیش می شود و دانستن آنها به حالات مختلفه بصورت صحیح ضروری است لهذا توضیحات آنرا ضروری دانسته اشکال و محل استعمال آنها را در حالات مختلفه در جدول ذیل می نگارم تا که خوانندگان محترم از آن استفاده نمایند :-



(جدول ضمائر منفصله به حالات مختلفه)

(غائب)	شخص سوم	(مخاطب)	شخص دوم	شخص اول (متكلم)	حالت فاعلی
جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد
دوی (ایشان مذکر و مورث) هغوی ' هغو (ایشان مذکر و مورث)	دی ' ده (او مذکر) دا ' دی (او مورث) هغه (او) مذکر و مورث هغهي (او) مورث	جمع تاسی ' تاسو (شما)	مفرد ته ' تا (تو)	جمع موږ (ما)	مفرد زه ' ما (من)
دوی (ایشان را مذکر و مورث) هغوی (ایشان را مذکر و مورث)	دی (او را مذکر) دا (او را مورث) هغه (او را مذکر و مورث)	تاسی ' تاسو (شمارا)	ته ' تا (ترا)	موږ (ما را)	زه ' ما (مرا)
					حالت مفعولی

دوی ته (باایشان	ده ته (باو مذکر)	ناسی ته (به شما)	تا ته (بتو)	موز ته (بما)	ما ته (بمن)	حالت جری
مذکر و مونت)	دی ته (باو مونت)					
هغو ته (باایشان	هغه ته (باو مذکر)					
مذکر و مونت)	هغی ته (باو مونت)					
ددوی (ازایشان	دده (از او مذکر)	ستاسی، ستاسو (از شما)	ستا (از تو)	زموز (از ما)	زما (از من)	
مذکر و مونت)	ددی (از او مونت)	د تاسو	د تا	د مو بز	د ما	
د هغو (از ایشان	د هغه (از او مذکر)					
مذکر و مونت)	د هغی (از او مونت)					

فائده: ضمائر ما، تا، ده، دې، هغه، هغې، موز، تاسی، دوی، هغوا کثراً
 فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً: ماختکی و خورل، ده احمد و واهه، دې
 زه و لیدم، هغه ته و لیدی، هغې هندوانه و خورله، موز ختکی و خور، تاسی
 کتاب و وایه، هغوته و لیدی، دوی احمد و واهه، و نیز ضمائر فوق باحروف
 جاره، و حرف اضافه (د) می آید مثلاً: ماته، تاته، ده، ته، دې، ته، هغه، ته، هغې، ته،
 موز، ته، تاسی، ته، دوی، ته، هغوته؛

ضمائر فوق با افعال خصوصی نیز استعمال می شود، مثلاً: ماو خندل، تاو ژرل،

و غیره

(۲) ضمائر (ما، تا) مفعول صریح فعل حال و مستقبل متعدی می آید، مثلاً:

احمد ماوهی، محمود تاوهی: اسلم به ما ووهی، محمود به تا ووهی

(۳) ضمائر (زما، زموز، ستا، ستاسی، دده، ددې، ددوی، دهغه، دهغې

دهغو) فقط به حالت اضافی می آیند مثلاً: زما کتاب، زموز کتاب، ستا کتاب،

ستاسی کتاب، دده کتاب، ددې کتاب، ددوی کتاب، دهغه کتاب، دهغې کتاب،

دهغو کتاب

(۴) زه، ته، دی، دا، هغه، موز، تاسی، دوی، هغوی، فقط در حالت

فاعلی با تمام افعال لازمی و افعال حال و مستقبل متعدی می آیند مثلاً: زه راخم

زه به راسم، موز راخو: زه احمد وهم و غیره؛

بیان ضمائر متصل

ضمیر متصل آن ضمیری است که بعد از اسم می آید یعنی با اسم متصل می آید و آنها ازین قرارند: می، مو، دی، مو، ئی، و آن به سه حالت می آیند (۱) حالت فاعلی، (۲) حالت اضافی (۱) حالت مفعولی،

«حالت فاعلی»

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
احمدی و لید، احمد مو و لید، احمد دی و لید، احمد مو و لید، احمد ئی و لید		

حالت اضافی

شخص متکلم	شخص مخاطب	شخص غائب
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
کتاب می	کتاب دی	کتاب ئی
کتاب مو	کتاب مو	کتاب ئی

حالت مفعولی

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
احمدی و ینی، احمد مو و ینی، احمد دی و ینی، احمد مو و ینی، احمد ئی و ینی		

فائده: ضمائر متصل فاعلی صرف همراهی فعل ماضی متعدی و فعل مخصوص می آید و همراهی افعال لازم و فعل حال و مستقبل متعدی نمی آیند و در جمله بعد مفعول خود می آید مثلاً 'کتاب می و ر کی'، 'کتاب مو و ر کی'، 'کتاب دی و ر کی'، 'کتاب مو و ر کی'، 'کتاب ئی و ر کی'، 'ومی خندل'، 'ودی خندل'، 'وئی خندل':

(۲) در حالت اضافی بعد مضاف خود بدون دال (د) علامت اضافت می آید
مثلاً کتاب می را که ، کتاب مورا که ، کتاب دی را که ، کتاب مورا که ، کتاب ئی
را که ، کتاب ئی را که :

(۳) در حالت مفعولی صرف همراهی فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً
احمد ئی وینی ، احمد می وینی ، احمد دی وینی ، احمد مو وینی ، احمد ئی وینی
احمد ئی وینی ، احمد به می و وینی ، احمد به مو و وینی ، احمد به دی و وینی ، احمد
به مو و وینی ، احمد به ئی و وینی ، احمد به ی و وینی :

بیان ضمائر متصله (ور، در، را)

(۱) هر گاه ضمائر متصل (ور ، در ، را) با فعل متعدی بیاید آن وقت معنی
مفعولیت را میدهد مثلاً کتاب می ور کی (کتاب را با و دادم) کتابی در کی (کتاب را
بتو دادم) کتاب دی را کی (کتاب را بمن دادید) . در جمله های فوق (ور)
بمعنی باو . «در» بمعنی بتو . و «را» بمعنی بمن می آید ،

« ۲ » هر گاه همراهی فعل لازمی بیاید آن وقت معنی ظرفیت را میدهد مثلاً
زه ور رخم «من بطرف اومی روم» . زه در رخم «من بطرف تومی آیم» ، تهر اخی
« تو بطرف من می آئی » :

« ۳ » گاهی ضمائر مذکور جزو فعل میگردد و معنی فعل را بدل میکنند مگر باز هم
معنی مفعولیت و طرف را میدهد مثلاً «کول» کردن با آوردن ضمائر مذکور معنی آن
تغییر می یابد ، مثلاً «ور کول» دادن باو «در کول» دادن بتو ، «را کول» دادن بمن
مثلاً ما کتاب ور کی «من کتاب را با و دادم» احمد کتاب در کی «احمد کتاب را
بتو داد» ، احمد کتاب را کی «احمد کتاب را بمن داد» ، «تلل» رفتن با آوردن
ضمائر مذکور معنی آن تغییر می یابد مثلاً «را تلل» آمدن بطرف من ، و معنی طرف
و ظرفیت هم در آن موجود است ؛ مثلاً زه ور رخم «من بطرف اومی روم» تهر اخی «تو

بطرف من می آئی) ز در رحم (من بطرف تو می آیم)؛
 (۴) ضمائر مذکور برای مفرد و جمع هر دو یکسان استعمال می شود مثلاً (ور)
 باو، بایشان، (در) بتو، بشما، (را) بمن، به ما:-

تمرین (۹) سوالات

- (۱) ضمیر کدام کلمه را میگویند تعریفش را با مثالش بیان کنید:
- (۲) ضمیر بر چند قسم است؟ هر یک را با مثالش بیان کنید:
- (۳) ضمائر شخصی بر چند قسم است، هر یک را با مثالش بنویسید:
- (۴) از ضمائر شخصی کدام ضمائر در حالت فاعلی با فعل متعدی و حروف جار استعمال می شود:
- (۵) ما تا به حالت مفعولی با کدام افعال متعدی استعمال می شود با مثالش بیان کنید:
- (۶) از ضمائر شخصی کدام ضمائر به حالت فاعلی با فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی استعمال می شود با مثالش بیان کنید:
- (۷) ضمائر متصله کدام اند و در چند حالت می آیند:
- (۸) ضمائر متصله را به حالت فاعلی، مفعولی و اضافی استعمال کنید و مثالش را بنویسید.
- (۹) ضمائر منفصل در حالت فاعلی با کدام فعل استعمال می شود با مثالش بیان کنید
- (۱۰) ضمائر متصله را در حالت اضافی با مثالش بیان کنید:
- (۱۱) ضمائر متصله در حالت مفعولی با کدام افعال استعمال می شود مثالش را بنویسید.
- (۱۲) اگر ضمائر متصله (ور، در، را) با فعل ماضی متعدی استعمال شود، چه معنی میدهد و اگر با فعل لازمی استعمال شود چه معنی میدهد.

(١٤) اگر ضمائر (ور، در، را) جزو فعل گردد در معنی فعل چه اثر پیدا میکند
بامثالش بیان کنید :

(١٥) در جمله های ذیل ضمائر منفصله و متصله را معلوم کنید و بنویسید که
بکدام حالت آمده است. احمد می ولید، کتاب دی را که، قلم ی را کی، محمود
می ولید، احمدی و هی، اسلم دی و هی، کتاب می در کی، قلم دی چیری دی، و روردی
چیری دی، ماپرون ته په بازار کنی ولیدی، احمد ما هر ه روخ و ینی، دی ز فولیدم،
ده ماته قلم را کی، مادی ته کتاب ور کی، هغی موز ته پینسنونه را که، ستاسی کور چیری
دی، دده پلار ز ماد پراشنای دی، دهغه کور پیر لری دی، ددوی کورونه پیر لری
دی: دا کتاب می احمد ته ور کی :

فصل سوم : بیان ضمیر اشاره

ضمیر اشاره آن کلمه ایست که با سمیکه قبل ذکر شده است اشاره میکند، و بعوض آن اسم می آید

اقسام اسم اشاره

اسم اشاره بر دو قسم است، (١) اشاره قریب (٢) اشاره بعید :

اشاره قریب

اشاره قریب با سمیکه قریب باشد اشاره میکند مثلاً

جمع

مفرد

دغو، دوی :

دا، دهغه، دغی، دی، ده

اشاره بعید

جمع

مفرد

هغوی، هغو

هغه، هغه، هغی

فائده :- هر گاه اشاره همراهی مشارالیه خود بیاید آنوقت صفت اشاره گفته می شود،
مثلاً داسری (این مرد) هغه هلیک (آن بچه)، در اینجا (دا) و (هغه) صفت

اشاره است که با مشار الیه خود (سری) ، و (هلك) آمده است : و اگر بدون مشار الیه آمده باشد آنوقت ضمیر اشاره گفته می شود ، مثلاً دی راغی ، داراغله ، هغه و ویل ، و غیره :

فرق در بین ضمیر اشاره و صفت اشاره آن است : که ضمیر اشاره بجای اسم و صفت اشاره همراهی اسم استعمال می شود ،

فصل چهارم بیان ضمیر استفهام

ضمیر استفهام آن کلمه ایست که در موقع سوال و پرسش استعمال می شود ، و طلب فهم بآن می شود مثلاً چا و ویل (که گفت) خوک راغی (که آمد) : و آنها بقرار ذیل است ،

خوک (که) چا (که) خه (چه) خو (چند) ، خونه (چقدر) شو مره (چقدر) شو مری (چقدر) کم ، کمه (کدام) :

(۱) خوک (که) : برای اشخاص می آید ، و فاعل فعل لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً خوک و لار ؟ (که رفت) خوک ما وینی ، (که مرا می بیند) ، خوک به احمد ووهی (که احمد را خواهد زد) و نیز مفعول فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً زه خوک وینم (من که را می بینم) ، ته به خوک و وینی (تو کی را خواهی دید) و بحالت جری نمی آید مثلاً اگر گفته شود ، خوک ته دی ور کی ، غلط است بلکه گفته می شود چا ته دی ور کی (به کی دادید) و بحالت اضافی هم نمی آید مثلاً اگر گفته شود داد خوک کتاب دی ، غلط است بلکه گفته می شود ، داد چا کتاب دی (این کتاب کیست) :

(۲) چا : برای جان دار ذوالعقول می آید و به حالت فاعلی یعنی فاعل فعل ماضی متعدی ، و حالت اضافی و جری می آید ، مثلاً چا احمد و واهه (که احمد را زد) چا ته دی خپیل قلم ور کی (به کی قلم خود را دادید) ، دا هلك دچا زوی دی (این بچه پسر کیست) :

(۳) (خه) برای بیجان می آید. و به حالت فاعلی همراهی فعل لازم می آید و فاعل فعل متعددی نمی آید و نیز بحالت مفعولی می آید و بحالت اضافی و جری نمی آید مثلاً 'هلمته خه و دلته خه دی'، 'تاخه و اخست' (توجه گرفتگی) 'ناسی خه غواری' (شما چه میخواستید) (۳) 'خو' (چند) برای تعداد می آید، به حالت فاعلی فاعل فعل لازم می. و بحالت مفعولی و حالت جری می آید مثلاً 'خودی' (چند است)، 'خووه' (چند بود) 'خودی رانیول' (چند خریدید) 'ته'، 'خه غواری' (توجه میخواستی) 'په خودی و اخستلی' (به چند گرفتگی)، 'و به حالت اضافی استعمال نمی شود'، چون با (خو) مستفهم عنه ذکر نباشد در آن صورت فعل و کلمه ربط همیشه بصورت جمع می آید مثلاً 'خودی' (۴) 'خونه' (چقدر) برای تعداد و مقدار می آید مثلاً 'خونه غواری' (چقدر میخواستید)؛ (۵) 'خومره' (چقدر) برای تعداد و مقدار می آید مثلاً 'خومره غواری' (چقدر

میخواستید)؛ 'خومری هم برای تعداد و مقدار می آید'،
 نوت. هرگاه ضمیر استفهام با مستفهم عنه خود بیاید آن وقت ضمیر استفهام گفته نمی شود بلکه صفت استفهام گفته می شود مثلاً 'خوکس راغلل' (چند نفر آمدند) 'کم کتاب غواری' (کدام کتاب را میخواستی). 'خه خیره کوی' (چه حرف میزنی) 'تاخونه روپی را کړی' (تو چند روپه را بمن دادی)؛

فصل پنجم: بیان ضمیر موصول

ضمیر موصول آن کلمه ایست که رجوع با سمیکه قبل ذکر شده باشد میکند و آنرا مرجع میگویند و علاوه ازین اسم موصول دو جمله را با هم وصل میکند، فرق در بین ضمیر شخصی و ضمیر موصول این است، که اسم موصول بجای مرجع خود می آید و دو جمله را با هم وصل میکند و ضمیر فقط بعوض اسم خود می آید:

در پشتو لفظ (چه) برای اسم موصول می آید و برای جاندار و بیجان هر دو می آید، مثلاً «داهغه سړی دی چه» پرون دلته راغلی و «این همان شخصی است که دیروز اینجا آمده بود»، «داهغه کتاب دی چه تا و ماته را کړی و این همان کتابی است که شما بمن داده بودید: درین هر دو جمله «چه» ضمیر موصول است که بعوض مرجع خود «سړی» و «کتاب» آمده است:

هر گاه ضمایر استفهام و ضمیر موصول یکجا بیاید آنوقت آنها را ضمائر موصوله مرکبه میگویند و آنها بقرار ذیل است، 'شوک چه' «کسیکه»، «چاچه» «کسیکه (شه چه) چیزیکه»، هر شوک چه، هر (چاچه هر کسیکه) هر خو نه چه (هر قدریکه) خو مر چه «هر قدریکه»

«۱» شوک چه «کسیکه» مثلاً شوک چه بد کوی سزاو به و مندی «کسیکه بد میکند سزا خواهد یافت»:

«۲» چاچه «کسیکه» مثلاً چاچه زما کتاب مندی وی را دی کی، «کسیکه کتاب مرا یافته است بدهد».

«۳» شه چه «چیزیکه» مثلاً شه چه ته وای، رشتیا دی «چیزیکه شما میگوئید درست است»:

«۴» هر شوک چه (هر کسیکه) مثلاً هر شوک چه راخی، رادی سی (هر کسیکه می آید، بیاید)»:

«۵» هر چاچه «هر کسیکه» مثلاً هر چاچه زما کتاب ا خستی دی را دئی کی «هر کسیکه کتاب مرا گرفته است بدهد»

«۶» خونه چه (هر قدریکه) مثلاً خونه چه غوا دی، وا ئی خله «هر قدریکه میخواهید بگیرید.»:

«۷» خومره چه، خومری چه «هر قدریکه» خومره چه دی په کا روی ووا به

(هر قدریکه بکار داری بگو)

(۸) هرخونهچه (هر قدریکه) مثلاً هرخونه چه دی دلاس کیبزی، ویی که (هر قدر که از دست میشود بکن)

نوت : ضمائر موصوله به حالت فاعلی، مفعولی و جری می آید و به حالت اضافی نمی آید مثلاً هرچاچه زما کتاب اخیستی دی، رادی کی، خهچه ته وائی رشتیادی، هرچاته چه دی زما کتاب ور کپی دی، خنی وای خله (به هر کسیکه کتاب مرا داده ازو بگیر) :

فصل ششم بیان ضمیر مشترك

ضمیر مشترك آن کلمه نیست که بطور تاکید همراهی ضمیر شخصی متکلم، مخاطب و غائب، مفرد باشد یا جمع يك سان استعمال می شود و هیچ تغییر نمی خورد در پشتو ضمیر مشترك بر دو قسم است، مثلاً

(۱) پخپله . (۲) خپل :

(۱) پخپله (خود) با فاعل فعل بطور تاکید می آید مثلاً زه پخپله و لارم (من خود ر قتم)، تا پخپله و ویل (تو خود گفتی)، هغه پخپله راغی (او خود آمد) احمد پخپله دا کار و کی (احمد خود این کار را کرد)

(۲) خپل خود: (خود) با مفعول صریح، و مفعول بالواسطه «مجروور» بطور تاکید می آید مثلاً ماخپل زوی په مکتب کښی داخل کی، «من پسر خود را در مکتب داخل کردم» تاخپل کتاب و اوست «تو کتاب خود را خواندی» احمد خپل کورته و لار «احمد به خانه خود رفت»

« ۳ » گاهی لفظ «خان» بطور ضمیر مشترك در حالت مفعولی می آید مثلاً ته خان وژنی، تو خود را میکشی زه خان وژونم «من خود را میکشم» هغه خان وژنی «او خود را میکشد».

نوت: گاهی (خان) بمعنی جان می آید آنوقت بطور اسم و فاعل فعل می آید، مثلاً
خان می درد کوی (جانم درد میکند)،

فائده: ضمیر مشترك گاهی تاکید و گاهی تشخیص يك اسم و ضمیر را میکند،

فصل هفتم . بیان ضمیر مبهم

ضمیر مبهم آن کلمه نیست، که بجای شخصی یا چیزی بطور مبهم می آید، در پشتو
ضمیر مبهم بقرار ذیل است:

(۱) چا (کسی) مثلاً چا یو شه و یل چا بل شه ویل (کسی يك چیز میگفت، کسی دیگر
چیز میگفت). چاو ویل، چه صبا رخصتی ده (کسی گفت که فردا رخصتی است):

(۲) شوک (کسی) مثلاً شوک شه کوی، شوک بد کوی (کسی خوب میکند کسی بدمیکند):

(۳) هیچا: (هیچ کس) مثلاً دا خبره هیچا ویلې نه ده (این حرف را هیچ کس نگفته است):

(۴) هیچ شوک: (هیچ کس) می شوک نه وائی چه زه بدیم (کسی نمیگوید که من بدم):

(۵) خنی: (بعضی): مثلاً خنی رشتیا وائی. خنی درواغ وائی (بعضی راست

میگویند بعضی دروغ میگویند):

(۶) هیخ (هیچ) مثلاً زه هیخ نه وایم (من هیچ نمیگویم):

(۷) بل (دیگر) مثلاً دا کتاب واخله، بل را که (این کتاب را بگیر دیگری را بده).

(۸) بل یو (دیگری) مثلاً بل یو راغی (دیگری آمد):

(۹) هر یو (هر کسی) مثلاً هر یو وائی چه زه هوشیاریم (هر کسی میگوید که من

هوشیار هستم)

(۱۰) بل شوک (دیگری) مثلاً بل شوک راغی (دیگری آمد).

(۱۱) هر شوک (هر کسی) مثلاً هر شوک وائی چه زه بو دیم (هر کسی میگوید

که من هوشیار هستم)

(۱۲) نور (دیگران) مثلاً نور می هم ولیدل (دیگران را هم دیدم).

(۱۳) ټول (همه) مثلاً ټول راغلل (همه آمدند):

- (۱۴) نورخه (دیگر چیزی) مثلاً نورخه را که (دیگر چیزی بده)
 (۱۵) خه (چیزی) مثلاً خه را که (چیزی بده):

نوت: ضمائر مبهم اگر در محل سوال استعمال شود ضمیر استفهام گفته می شود و اگر بامستفهم عنه خود بیاید صفت استفهام گفته می شود.

تمرین (۱۰) سوالات!

- (۱) ضمیر اشاره را تعریف کنید و اقسام آنرا بنویسید:
 (۲) ضمائر اشاره قریب و بعید را بامثالش بنویسد.
 (۳) اگر با ضمیر اشاره مثالیه بیاید آنوقت چه گفته میشود مثالش را بنویسید.
 (۴) ضمیر استفهام را بیان کنید و بنویسید که چند قسم است:
 (۵) ضمیر استفهام (خوڪ) در چند مواقع استعمال میشود همراه با مثالش بنویسید.
 (۶) ضمیر استفهام (چا) و (چه) در کدام کدام موقع استعمال میشود، مفصل حالش را بامثالش بنویسید:
 (۷) هرگاه ضمیر استفهام بامستفهم عنه خود بیاید، آنوقت چه میشود، مثالش را بنویسید:
 (۸) ضمیر موصول را تعریف کنید و بنویسید که چند است هر يك را بامثال بنویسید
 (۹) اگر ضمائر استفهام با ضمیر موصول یکجا بیاید آنوقت آنها را چه میگویند
 (۱۰) ضمائر موصوله را بامثالش بنویسید.
 (۱۱) ضمیر مشترك کدام ضمیری را میگویند و بر چند قسم است مثال هر يك را بنویسید
 (۱۲) پنخپله و خپل کدام ضمیری اند و هر يك آنها در کدام موقع استعمال میشود
 مفصل بیانش را بامثالش بنویسید
 (۱۳) آیا گاهی (خان) بطور ضمیر مشترك می آید بامثالش بنویسید.

- (۱۴) ضمیر مبهم را تعریف کنید، و اقسام آن را با مثالش بنویسید :
- (۱۵) در جمله های ذیل ضمیر اشاره، ضمیر استفهام، ضمیر موصول و ضمیر مبهم را معلوم کنید و بنویسید که در کدام حالت آمده اند
- (۱) ده و ویل چه زده کار کولای نه سم (۲) ددی کوردر لری دی (۳) ماهغه په بازار کش ولید، (۴) دوی نه می خپل کتاب ور کی (۵) داسپری دچاوروردی (۶) احمد شهوائی؟ (۷) نه چا وو هلی (۸) کتاب دی چاته ور کی؟ (۹) هغه هلك، چه دلته راغلی و، زما زوی دی (۱۰) شوک شه درواغ وائی تل به بی اعتباره وی، (۱۱) چاچه داخبره کړې ده، غلطه ده، (۱۲) زه پخپله مکتب ته ولاړم (۱۳) دازما خپل کتاب دی (۱۴) ما پخپله ولید (۱۵) ما خپل کتاب ولوست. (۱۶) اسلام خپل زوی ته قلم ور کی (۱۷) احمد خان وژنی (۱۸) بل شوک راغی (۱۹) زه هیخ نه غواړم (۲۰) داخبره هیچا کړې نه ده (۲۱) بل شه ووايه (۲۲) هر شوک دا کار کولای سی (۲۳) نور هم راغلل (۲۴) هر یونوائی چزه هوشیارم (۲۵) بل یوراغی (۲۶) نور شه را که (۲۷) نور سړی هم راغلل :

قسمت پنجم: بیان فعل :

هر گاه بخوایم بیان شخصی و یا چیزی را بنمائیم، تنها بگرفتن نام همان شخص و یا چیز مطلب خود را ادا کرده نمی توانیم، تا که کلمه دیگری را بآن ضم نکنیم، پس کلمه که بیان شخصی و یا چیزی را میکند و یا کیفیت و عمل آنرا ظاهر میکند، باصطلاح قواعد زبان آنرا فعل میگویند، مثلاً ماریو حیوان دی (ماریک حیوانی است) احمد کتاب وائی (احمد کتاب میخواند)، در جمله اول (دی) کیفیت مار را ظاهر میکند و در جمله دوم (وائی) عمل و کار احمد را بیان میکند، یعنی مار چه چیز است و احمد چه کار میکند، تعریف: فعل آن کلمه نیست که بیان، کیفیت یا عمل یک

اسم را ظاهراً هر میکند و تعلق به یکی از سه زمانه داشته باشد.

فصل اول : « بیان زمانه »

زمانه عبارت از وقتی است که فعل در آن واقع شود و آن بر سه قسم است زمان حال ، زمان ماضی ، زمان مستقبل ، زمان حال : کاریکه در زمان موجوده واقع شود آنرا فعل حال میگویند مثلاً . زه تخم (من می روم) : زمان ماضی : کاریکه در زمان گذشته واقع شده باشد آنرا فعل ماضی گویند مثلاً زه لایم (من رفتم) . زمان مستقبل کاریکه در زمان آینده واقع شود آنرا فعل مستقبل گویند مثلاً زه به ولا رسم (من خواهم رفت)

فصل دوم : بیان فعل لازمی و متعدی

اگر فعل صرف تقاضای فاعل کند و محتاج مفعول نباشد آنرا فعل لازمی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود و اثرش بدون واسطه دیگر کلمه باسم دیگری را ساعدی نکند ، مثلاً ا حمد ولازم (احمد رفت) محمود راغی (محمود آمد) : فعل که علاوه از فاعل خود محتاج مفعول هم باشد آنرا فعل متعدی گویند یعنی کاریکه از فاعل خود صادر شود و بدون واسطه کلمه را سماً بر اسم دیگری واقع شود مثلاً احمد محمود وواهه (احمد محمود را زد) درین جمله (وواهه) فعلی است که از فاعل خود (احمد) صادر شده است و اثرش بدون واسطه کس نام کلمه به (محمود) رسیده است :

فصل سوم : بیان فعل معروف و مجهول

فعل معروف آن فعلی است که فاعلش در جمله ذکر شده باشد مثلاً احمد راغی (احمد آمد) ، اسلم محمود ولید (اسلم محمود را دید) ، درین جمله ، (راغی) و (لید) افعال معروف اند که فاعل آنها (احمد) و (اسلم) در جمله ذکر شده اند :
فعل مجهول فعلیکه فاعلش در جمله بسبب بعضی وجوهات ذکر نشده باشد و نسبت

فعل به مفعول آن شده باشد ، فعل مجهول میگویند و این چنین مفعول را باصطلاح قواعد زبان قائم مقام فاعل گویند مثلاً احمد و واهه شو (احمد زده شد).
درین جمله (و واهه شو) فعل مجهول است که فاعلش ظاهر اذکر نشده است و نسبت فعل به مفعول او (احمد) شده است :

فصل چهارم : بیان فعل مثبت و منفی

فعل مثبت آن فعلی را گویند که دلالت بر اثبات و کردن کاری کند یعنی که از آن کردن کاری مفهوم شود مثلاً احمد ولار (احمد رفت) درین جمله (ولار) فعلی است که از آن کردن کاری ثابت می شود ، فعل منفی : فعل منفی آن فعلی است که دلالت بر نکردن و نه شدن کاری کند مثلاً اسلم نه ولار (اسلم نرفت) درین جمله (نه ولار) فعلی است که دلالت بر نه کردن کاری میکند :

نوت : (نه) علامت نفی است که همراهی فعل می آید :

فصل پنجم . بیان افعال قیاسی و سماعی

افعال قیاسی : افعال قیاسی آن افعالی است که فعل حال و ماضی مطلق آن بقرار يك قاعده مقرر ساخته می شود و این چنین افعال را افعال با قاعده میگویند ، درپشتو افعال عموماً قیاسی می باشند که فهرست آن در آخر کتاب درج است :

افعال سماعی : افعال سماعی آن افعالی است ؛ که فعل حال و ماضی مطلق آن بقرار قاعده مقرر ساخته نشود ، و این چنین افعال را افعال بی قاعده میگویند ، که تعلق به سمع دارد ، و این چنین افعال درپشتو بسیار کم می آید ، و آنها بدین قرارند :

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۱) غرُحبدل	جستن	غرُحی	وغرُحیده
(۲) درویدل	رفتن	درومی	ودرومیده
(۳) زیزیدل	زائیدن	زیزری	وزیزریده
(۴) تبئبدل	گر یختن	تبئتی	وتبئتیده

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۵) اوسیدن	سکونت کردن، ماندن	اوسی	واوسیده
(۶) ایشیدن	جوشیدن	ایشی	وایشیده
(۷) برپنبیدن	درخشیدن	برپنبی	وبرپنبیده
(۸) اوریدن	شنیدن	اوری	واوریده
(۹) رغریدن	غلطیدن	رغری	ورغریده
(۱۰) زغلیدن	دویدن	زغلی	وزغلیده
(۱۱) گرزیدن	گردیدن	گرزی	وگرزیده
(۱۲) بنوریدن	حرکت کردن	بنوری	و بنوریده
(۱۳) اخستل	گرفتن، خریدن	اخلی	واخست
(۱۴) شملاستل	دراز کشیدن، خوابیدن	شملی	شملاست
(۱۵) راوستل	آوردن بدون تحمیل	راولی	راوست
(۱۶) زغاستل	دویدن	زغلی	وزغاست
(۱۷) غنبتل	تاب دادن	غری	و غنبت
(۱۸) لوستل	خواندن	لولی	ولوست
(۱۹) ویشتل	زدن بواسطه چیزی	ولی	وویشتل
(۲۰) لونبتل	جدا کردن	لوری	ولونبت
(۲۱) فنبتل	چسپیدن	فنبلی	ونفبت
(۲۲) ارنبتل	برگشتن	اوری	واونبت
(۲۳)	راغونبتل طلبیدن، خواستن	راغواری	راوغونبت
(۲۴) غونبتل	خواستن	غواری	رغونبت
(۲۵) پرا نیتل	باز کردن	پرانخی	پرانت

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۲۶) کنبینستل	نشستن	کنبیننی	کنبینوست
(۲۷) جاروتل	باهم پیچیدن	جاروزی	جاروت
(۲۸) کنبپوتل	گرفتار شدن	کنبیوزی	کنبیوت
(۲۹) الوتل	پربدن	الوزی	والوت
(۳۰) یربوتل	دراز کشیدن	یریوزی	یربوت
(۳۱) پوربوتل	عبور کردن	پوریوزی	پوربوت
(۳۲) ننوتل	دورن شدن	ننوزی	ننوت
(۳۳) وتل	بیرون شدن	وزی	ووت
(۳۴) راوتل	بیرون برآمدن	راوزی	راوت
(۳۵) ایستل	بیرون کردن	باسی	واست
(۳۶) یرئیستل	خواستار شدن	پر یباسی	پرئیست
(۳۷) ننئیستل	دورن کردن	نن یباسی	ننئیست
(۳۸) پورئیستل	عبور دادن	پور یباسی	پورئیست
(۳۹) جارئیستل		جار یباسی	وجاریست
(۴۰) کنبپئیستل	بند کردن	کنبی یباسی	کنبپئیست
(۴۱) تیرئیستل		تیر یباسی	تیرئیست
(۴۱) بیوتل	بردن	بیائی	بوت
(۴۲) ویل	گفتن	وائی	ویل
(۴۳) کول	کردن	کوی	وکی، وکر
(۴۴) تلل	رفتن	حی	ولار
(۴۵) راتلل	آمدن	راخی	راغی

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
(۴۶) و ر ل	بردن	و ری	یو و ر
(۴۷) ایسبودل	گذاشتن	ایسز دی	کنسپنبود
(۴۸) کشل	کشیدن	کازی	و کنش
(۴۹) را کنبل	بیرون کشیدن	را کازی	راو کنش
(۵۰) پرینبودل	گذاشتن	پرینز دی	پرینبود
(۵۱) کندل	کنندن	کنی	و کنده
(۵۲) منبل	مالیدن	میزی	و منبه
(۵۳) کیدل	شدن	کیتری	و سو
(۵۴) کتل	دیدن	گوری	و کوت
(۵۵) چول	ترقیدن	چوی	و چاوه
(۵۶) لر ل	داشتن	لری	درلود
(۵۷) بلل	طلبیدن	بولی	و باله
(۵۸) اینبل	گذاشتن	اینز دی	کنسپنبود
(۵۹) بوتلل	بردن	بیایی	بوت
(۶۰) لیدل	دیدن	ونی	ولید
(۶۱) نیول	گرفتن	نیسی	و نیوه
(۶۲) اخنبل	خمیر کردن	اغتری	واخنبل
(۶۳) رودل	مکیدن	روی	وروده
(۶۴) اغوستل	پوشیدن	آغوندی	واغست
(۶۵) سکنبتل	قیچی کردن	سکنری	وسکنت
(۶۶) شکل	جشیدن	شکی	وشا که

مصدر	معنی	فعل حال	فعل ماضی مطلق
۶۷ چینیل	نوشیدن	چنبی	وچینیل
۶۸ کھیل	کوبیدن	کھتی	و کھیل
۶۹ اودل	با فیدن	اوتی	واوده
۷۰ اوسیلل	آه سرد کشیدن	اوسیلی	واوسیلل
۷۱ پیژندل	شناختن	پیژنی	و پیژانده
۷۲ کسبیکسبل	چاپی کردن	کسبیکازی	کسبیکسبل
۷۳ ملاستل	دراز کشیدن	خملی	وملاست
۷۴ منبتل	چسپیدن	منبتلی	ومنبت
۷۵ چاودل	ترقیدن	چوی	وچاوده
۷۶ وژل	کشتن	وژلی	وواژه
۷۸ نغردل	فرو بردن	نغری	وانغرد
۷۹ غرنبل	غرن کردن	غرنبنی	وغرنبل
۸۰ کنل	کنندن	کننی	وکنده
۸۱ موندل	یافتن	مومی	ومنده
۸۱ پیرو دل	خریدن	پیری	وپیرو

فصل ششم: بیان وجه فعل

وجه فعل طریق یا وضعیت فعل را نشان میدهد؛ و آن بر چهار قسم است (۱) وجه اخباری

(۲) وجه شرطی (۳) وجه امری « ۴ » وجه مصدری ،

وجه اخباری : وجه اخباری آن است که کار را بطور خبر ، بیان نماید مثلاً
 احمد سبق وائی (احمد سبق میخواند) زه بیرون بازار ته و لایزم (من دیروز به بازار رفتم)
 احمد خوار دی ، (احمد غریب است) :

وجه شرطی : - وجه شرطی آن است که کار را بطور شرط بیان نماید ، یعنی وضعیت
 فعل مشروط بیک شرطی باشد مثلاً « که تنه راسی ، نوز به هم را سم
 (اگر تو بیائی ، من هم خواهم آمد)

وجه امری : وجه امری آن است که کار را بطور حکم بیان نماید یعنی از وضعیت
 فعل حکم کردن کاری معلوم شود مثلاً « کار و که » این کار را بکن ، « و لایسه » برو :
 وجه مصدری : وجه مصدری آن است که فعل بصورت مصدری آمده باشد و از زمانه
 معلوم نشود مثلاً احمد د کتاب و یلوشوق لری « احمد شوق خواندن کتاب را دارد » :

فصل هفتم: بیان فعل معاون و ناقص

فعل معاون آن فعلی است که در ساختن زمانه ها و افعال مجهول و افعال امکانی
 با اصل فعل معاونت می نماید و خود هم گاهی به معنی مستقل می آید ، جمیع افعال ماضی
 و افعال مجهول و افعال امکانی بمعاونت فعل معاون ساخته می شود ، مثلاً احمد کورته
 تللی دی « احمد به خانه رفته است » زه دا کار کولای نه شم « من این کار را کرده
 نمی توانم » ، احمد و و هل شو « احمد زده شد » در جمله های فوق « دی » است ، « شم »
 می توانم ، « شو » شد افعال معاون است که در ساختن فعل ماضی قریب ، و فعل حال
 امکانی و فعل ماضی مجهول با اصل فعل « تلل » ، « کول » و « و هل » معاونت کرده است .
 فعل ناقص : فعل ناقص آن فعلی است که در تصریف خود ناقص باشد یعنی در تمام

زمانه ها استعمال نشود افعال معاون در پشت و سه است « ۱ » کیدل « شدن » (۲) شول
 « بودن » (۳) سول « توانستن ». نوت: چونکه برای توانستن تا حال مصدر مخصوصی
 نداریم ، لیکن افعال آنرا داریم لهذا بعضی « سول » را مصدر آن قرار میدهد :

فصل هشتم : بیان مصدر

مصدر آن کلمه ئیست که دلالت بر کردن کاری بدون تعلق زمانه کند ،
 و آن کلمه ئیست که خود از کلمه دیگر ساخته نشده باشد ولیکن از او کلماتی
 زیادی ساخته می شود چنانچه جمیع افعال و اسمای مشتق از مصدر ساخته می شود ،
 مصدر در پشت و دو قسم است (۱) مصدر وضعی (۲) مصدر ترکیبی :

بیان مصدر وضعی

مصدر وضعی آن مصدری را گویند که خاص برای معنی مصدری وضع شده
 باشد ، و در آخر آن لام (ل) علامت مصدری باشد ، و این چنین مصادر لازمی
 و متعدی هر دو می آید ، مثلاً دریدل (ایستاده شدن) و هل (زدن) : مصدر وضعی
 بر دو قسم است (۱) مصدر وضعی با قاعده (۲) مصدر وضعی بی قاعده ، مصدر
 وضعی با قاعده آن مصدری است که فعل حال و فعل ماضی مطلق آن به قاعده مقرر
 ساخته می شود چنانچه جدول این چنین مصادر در آخر کتاب مفصلاً داده شده است
 مصدر وضعی بی قاعده آن مصدری است که فعل حال و ماضی مطلق آن بقاعده
 مقرر ساخته نمی شود چنانچه جدول مصادر بی قاعده در بیان افعال سماعی
 مفصلاً با فعل حال و ماضی مطلق آن داده شده است :

بیان مصدر ترکیبی

مصدر ترکیبی آن مصدری را گویند که از ترکیب اسم صفت و یا اسم و مصدر
 کول و یا کیدل ساخته می شود چنانچه در آخر صفت یا اسم ، مصدر کول و مخفف

آن ول برای متعدی، و کیدل و مخفف آن یدل برای لازمی می‌آرند مثلاً از اسم پخلا (آستی) پخلا کول، و پخلا کیدل، و از او به 'او بول (آب دادن) و او بیدل (آب شدن)، و از صفت (ژوندی) زنده، ژوندی کول (زنده کردن) و ژندی کیدل (زنده شدن) و از چاپ (طبع) چاپول (طبع کردن) و چاپیدل (واز (وچ) خشک و چول (خشک کردن) و وچیدل (خشک شدن) می‌آیند، جدول مصادر ترکیبی در آخر این کتاب مفصلاً داده شده است:

تغیر اینکه در وقت ساختن مصدر ترکیبی در اسم و اسم صفت می‌آید بقرار ذیل است (۱) اگر در آخر اسم و صفت های غیر ملفوظی باشد حذف می‌شود مثلاً

از او به، او بول، او بیدل و غیره

(۲) اگر در بین اسم و صفت که از سه حرف ساخته شده باشد و او باشد اکثر آن و او را حذف میکنند مثلاً از سوژ (سرد) سړول، سړیدل، از (مور) سیر، مړول، مړیدل، از کوز (کچ) کښول، کښیلال

نوت: مصدر ترکیبی (تور) سیاه (خوز) افگار (جور) تندرست خلاف قاعده می‌آید مثلاً تورول، توریدل، خو زول، خو زیدل، جو رول، جو ریدل، (۳) در بعض اسماء و صفات که او معروف قبل از نون غنه بیاید آن و او حذف

می‌شود مثلاً از (کون) گنول، و اگر اسم یا صفت زیاده از چهار حرفی باشد آنوقت علاوه از حذف نمودن و او حرف آخر اسم و صفت را هم حذف میکنند مثلاً از دروند (سنگین) در نول، در نیدل:

فائده: - اگر ما قبل مصدر وضعی یا ترکیبی حرف مغیره (حرف جر، حرف اضافه) بیاید لزوماً در آخر مصدر و او را می‌آرند مثلاً په ویلو سره نه گیزی (به گفتن نمی‌شود) دمعلم دو هلوخه شا گردان بیریزی (از زدن معلم شاگردان می‌ترسند): فعل و کلمه ربط مصادر وضعی و ترکیبی که بطور فاعل آمده باشد به صیغه جمع

می آید چرا که مصادر از قبیل اسمای جنس می باشد که جمع گفته می شود مثلاً
خط کنبل دیر گران دی (خط کشیدن خیلی مشکل است) (گنبدل آسان دی) (دوختن
آسان است) :

آسمای مشتق

اسم مشتق آن اسمی است که از مصدر ساخته می شود، و آن بر سه قسم است
(۱) اسم فاعل (۲) اسم مفعول (۳) حاصل مصدر :

«اسم فاعل»

اسم فاعل آن اسم مشتق را میگویند که دلالت بر آن ذاتی میکند که فعل
از مصدر شده باشد و در جمله بطور صفت استعمال می شود یعنی صفت يك اسم
واقع می شود در قواعد زبان اینرا صفت فعلی میگویند مثلاً تلو نکئی سړی
(مرد رونده). اسم فاعل در پشتو از مصدر ساخته می شود چنانچه لام علامت
مصدری را حذف نموده، در آخر آن لفظ (ونکی) یا (ونئی) می آید مثلاً از تلل
تلو نکئی یا تلو نی، از لیدل، لیدونکی یا لیدونئی، از ویل، ویونکی، ویونئی (گوینده)
فائده: اسم فاعل در پشتو سه صیغه دارد، یکی برای واحد مذکر که به یای ثقیله
می آید مثلاً تلو نکئی، دیگری برای مؤنث که به یای مجهول می آید مثلاً تلو نکئی، سوم برای
جمع مذکر و مؤنث که به یای معرف می آید مثلاً تلو نکئی سړی، تلو نکئی ښځی و غیره:

اسم مفعول

اسم مفعول آن اسم مشتق است که دلالت بر آن ذات میکند که فعل بر او واقع شده باشد
و در جمله بطور صفت استعمال می شود یعنی صفت يك اسم را می کند و آنرا با اصطلاح
قواعد صفت فعلی میگویند، مثلاً سوې ډو ډی (نان سوخته)، و ژلی سوئی سړی
(مرد کشته شده): اسم مفعول در پشتو از مصدر ساخته می شود، چنانچه در آخر مصدر
یا برای لازمی می آید مثلاً تللی (رفته) و برای متعدی در آخر (ی) لفظ شوی

رامی آرند مثلاً 'ازوژل' و ژلیء یا وژلی شوی (گشته شده) گاهی برای تخفیف لام مصدری را حذف نموده در آخر آن (ی) را می آرند مثلاً از کپل کپی ازور کول و رکپی (داده شده) :

اسم مفعول از مصدر ترکیبی چنین ساخته می شود که علامت مصدری را حذف نموده در آخر اسم یا صفت لفظ (سوی یا شوی) و برای متعدی لفظ (کپی) را می آرند مثلاً از خوژیدل 'خوژ شوی' (افگار شده) و از خوژول 'خوژ کپی' (افگار کرده شده) و از یخول پوخ کپی (پخته کرده شده) و از یخیدل 'پوخ شوی' 'پخته شده' : اسم مفعول هم سه صیفه دارد برای واحد مذکر بیای ثقیله و برای واحد مونث بیای مجهول و برای جمع مذکر و مونث به بیای معروف می آید مثلاً 'خوژ شوی سپی' «مرد افگار شده» 'خوژ شوی بیخی' «زن افگار شده» 'خوژ شوی سپی' «مردان افگار شده» 'خوژ کپی سپی' «زنهای افگار شده» 'خوژ کپی سپی' 'خوژ کپی بیخی' : سپی 'خوژ کپی بیخی' :

نوت : اگر از فعل لازمی اسم مفعول ساخته شود آنرا صفت مشبهه میگویند مثلاً 'تلی' ، 'زاغلی' و غیره .

(حاصل مصدر)

حاصل مصدر آن اسم مشتق را میگویند که از آن اثر و کیفیت فعل معلوم می شود و تعلق بزمانه نداشته باشد و در جمله کار اسم را میدهد یعنی فاعل 'مفعول' مبتدا و خبر واقع می شود مثلاً 'دوطن ساتنه پر هرچا لازمه ده' ، 'تهدخیل کور ساتنه کولای شی' 'په جنگ کس ماته بینه ده' ، حاصل مصدر از مصدر بقرار قاعد های ذیل ساخته می شود (۱) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن لفظ (نه) را می آرند مثلاً از ساتل 'ساتنه' ، از غوبنتل 'غوبنتنه' ، از لپول (تلاش کردن) (لپونه) (تلاش) .

(۲) گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی ماند در آخر آن های غیر ملفوظی (ه) را می آرند ،

مثلاً از تل (رفتن) تله (رفتار) از کبیناستل (نشتن) کبیناسته (نشت) از ولاریدل ، ولاریده ، از لویدل ، لویده ،

(۳) گاهی (ول) یا (یدل) ، علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن های غیر ملفوظی را می آرند مثلاً از تبتول (گریختادن) ، تبته «گریز» از یبیدل «واقع شدن» ، یبیه (واقع) ، از ماتیدل «شکستن» ، ماته «شکست» از جورول ، جوروه ، از یپیدل ، یپه ، یوه ،

«۴» گاهی صرف «ول» علامت مصدری را حذف میکنند آنچه باقی می ماند حاصل مصدر می شود مثلاً از غوبلول «چغل کردن» ، غوبل ، از خرخول ، خرخو غیره .
«۵» گاهی علامت مصدری «یدل» را حذف نموده در آخر آن لفظ «تون یا توب» را می آرند مثلاً از کنه یدل «بیوه شدن» ، کنه تون کنه توب «بیوه گی» از بیلیدل «جدا شدن» ، بیلتون «جدائی» .

«۶» گاهی علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن لفظ «خت» ، «بنت» را می آرند مثلاً از منل «قبول کردن» ، منخت ، از سپارل «سپردن» ، سپارنیت «سفارش» ،

«۷» گاهی خود مصدر بجای حاصل مصدر استعمال می شود مثلاً خورول و غیره :

نوت : حاصل مصدر بعضی مصادر ها خلاف قاعده های فوق می آید

که مشهور آنها این است :

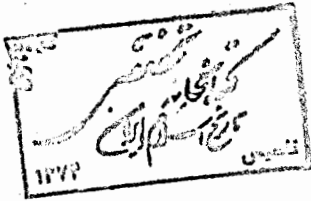
مصدر	معنی	حاصل مصدر	معنی
او سیدل	سکونت کردن	استو گه	سکونت
خلاصیدل	خلاص شدن	خلاصی	خلاصی
پیزندل	شناختن	پیزند گلوی	شناختن
سول	سوختن	سوی	سوزش
سپر بدل	سوار شدن	سپارلی	سواری
پر سیدل	اماسیدن	پار سوب	اماس
پخیدل	پخته شدن	پخلی	پخت
چلول	چلانیدن	چلند	چلش
مخ تورول	روی سیاه کردن	مخ توری	روسیاهی

«تمرین (۱۱) سیوات»

- (۱) فعل کدام کلمه را میگویند ؟
- (۲) زمانه بر چند قسم است هر یک را مفصل بیان کنید ؟
- (۳) فعل لازمی و فعل متعدی کدام افعالی را میگویند هر یک را با مثالش بیان کنید ؟
- (۴) فعل معروف و مجهول را با مثالش بیان کنید ؟
- (۵) فعل مثبت و منفی کدام افعالی را میگویند هر یک را با مثالش بیان کنید .
- (۶) افعال قیاسی را تعریف کنید :
- (۷) افعال سماعی کدام افعالی را میگویند و در پشتو افعال سماعی چند است :
- (۸) وجه فعل را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هر یک را بیاورید :
- (۹) افعال معا و ن و ناقص را تعریف کنید و بنویسید که چه کار میکند

با مثالش بیان کنید ؟

- (۱۰) افعال معاون در پشتو چند است مثال هر یک را بنویسید ؟



(۱۱) مصدر کدام کلمه را میگویند و بر چند قسم است مثال هر یک را بنویسید؟

(۱۲) علامت مصدر در پشتو چیست و مصدر وضعی بر چند قسم است؟

(۱۳) مصدر ترکیبی در پشتو از چه ساخته می شود و به چه طریق ساخته میشود

مثالش را بیان کنید

(۱۴) در وقت ساختن مصدر ترکیبی در اسم و صفت چه تغییر پیدا می شود

همه را مفصل بنویسید؟

(۱۵) اسم مشتق را تعریف کنید، و بنویسید که از چه ساخته می شود

و چطور ساخته میشود؟

(۱۶) اسم فاعل کدام اسم را میگویند و در جمله چه کار میکند

و از چه ساخته می شود با مثالش بیان کنید؟

(۱۷) اسم مفعول کدام اسم را میگویند و از چه و چطور ساخته میشود

مثالش را بنویسید؟

(۱۸) حاصل مصدر را تعریف کنید و در جمله چه کار میکند:

(۱۹) حاصل مصدر از چه ساخته میشود، قاعده های ساختن آنرا با مثالش بیان کنید؟

(۲۰) بعضی حاصل مصدر که خلاف قاعده می آید بنویسید؟

(۲۱) از مصادر ذیل اسم حاصل مصدر، فاعل و اسم مفعول را بسازید: -

کول، چنبیل، اخستل، تلل، خرول، تبتیدل، استول، نیول، الوتل، اوریدل،

اچول، لویدل، لپول، ماتول، ساتل، گرزیدل، خلاصول، خرخول، کببناستل

ابول، بخول، دریدل

فصل نهم: «تصرف افعال معان»

(۱): تصرف فعل معاون کیدل (شدن)

« فعل حال مطلق »

فعل حال التزامی.

من بشوم	زه و شم	من می شویم	زه کینریم
ما بشویم	موزو شو	ما می شویم	موز کینرو
تو بشوی	ته و شی	تو می شوی	ته کینرې
شما بشوید	تاسی و شی	شما می شوید	تاسی کینرې
او بشود	دی و شی	او می شود	دی کینرې (مذکر)
آنها بشوند	دوی و شی	آنها می شوند	دوی کینرې
او بشود	دا و شی	او می شود	دا کینرې (مونث)
آنها بشوند	دوی و شی	آنها می شوند	دوی کینرې

فعل مضارع

فعل حال امکانی

من شوم	زه شم	من شده می توانم	زه کیدلای شم
ما شویم	موز شو	ما شده می توانیم	موز کیدلای شو
تو شوی	ته شی	تو شده می توانی	ته کیدلای شی
شما شوید	تاسی شی	شما شده می توانید	تاسی کیدلای شی
او شود	دی شی	او شده می تواند	دی کیدلای شی
آنها شوند	دوی شی	آنها شده می توانند	دوی کیدلای شی
او شود	دا شی	او شده می تواند	دا کیدلای شی
آنها شوند	دوی شی	آنها شده می توانند	دوی کیدلای شی

نوت : فعل حال شرطیه از فعل مضارع ساخته می شود، ما قبل مضارع حرف

شرط (که) را می آروند مثلاً که زه شم (اگر من بشوم) ، که موز شو ، که ته شی ، که تاسی شی ، که دی شی ، که دوی شی ، که داشی ، که دوی شی ،

ماضیه قریب		ماضی مطلق	
من شده‌م	زه شوی ^م یم	من شدم	زه شوم
ماشده‌یم	موزشوی یو	ماشدیم	موزشوو
توشده‌ئی	ته شوی ^{ئی} یی	توشدی	ته شوئی
شماشده‌ئید	تاسی شوی یاست	شماشدید	تاسی شوی یا ، شواست
اوشده‌است	دی شوی ^{دی} (مذکر)	اوشد	دی شو (مذکر)
آنهاشده‌اند	دوی شوی دی (مذکر)	آنهاشندن	دوی شو یا شول (مذکر)
اوشده است	داشوپی ده (مونث)	اوشد	داشو و (مونث)
	دوی شوی دی (مونث)	آنهاشندن	دوی شوپی (مونث)

نوت : در بعض محاوره (سوی) می نویسند : و بجای شواست (شوی^م) و بجای یاست (ئی) می نویسند :

ماضی استمراری		ماضی بعید	
من می شدم	زه کیدم	من شده بودم	زه شوی ^{وم}
مامی شد یم	موزکیدو	ماشده بودیم	موزشوی وو
تومی شدی	ته کیدی	توشده بودی	ته شوی ^{وی}
شمامی شدید	تاسی کیداست	شماشده بودید	تاسی شوی و است
اومی شد	دی کیده (مذکر)	اوشده بود	دی شوی ^{وو} (مذکر)
آنها می شدند	دوی کیدل (مذکر)	آنهاشده بودند	دوی شوی و و (مذکر)
اومی شد	دا کیده یا کیدله	اوشده بود	دا شوپی و و (مونث)
آنها می شدند :	دوی کیدلی (مونث)	آنهاشده بودند	دوی شوی و پی (مونث)

نوت : سیغه واحد متکلم و واحد مخاطب مونث را به یای مجهول (شوپی) می نویسند مثلاً زه شوپی و م ، ته شوپی و پی ، بعض اوقات کلمه (به) را با فعل ماضی استمراری هم می آرند مثلاً زه به کیدم (من می شدم)

ماضی شرطیه

ماضی تمنائی

که زه شوی^ء وای اگر من می شدم کشکی زه شوی^ء وای کشکی من می شدم
 که موزشوی وای اگر ما می شدیم کشکی موزشوی وای کشکی ما می شدیم
 که ته شوی^ء وای اگر تو می شدی کشکی ته شوی^ء وای کشکی تو می شدی
 که تاسی شوی وای اگر شما می شدید کشکی تاسی شوی وای کشکی شما می شدید
 که دی شوی^ء ای اگر او می شد کشکی دی شوی^ء وای کشکی او می شد
 که دوی شوی وای اگر آنها می شدند کشکی دوی شوی وای کشکی آنها می شدند
 که داشوی وای اگر او می شد کشکی داشوی وای کشکی او می شد
 که دوی شوی وای اگر آنها می شدند کشکی دوی شوی وای کشکی آنها می شدند
 نوت: در صیفه واحد متکلم واحد مخاطب و واحد غائب مونث لفظ « شوی »
 را به یای مجهول می نویسند مثلاً که زه شوی وای که ته شوی وای کشکی
 زه شوی وای کشکی ته شوی وای کشکی داشوی وای :

ماضی احتمالی

ماضی امکانی

زه به شوی^ء یم من شده باشم زه کید لای نوم من شده می توانستیم
 موز به شوی یو ما شده باشیم موز کید لای شوو ما شده می توانستیم
 ته به شوی^ء یی تو شده باشی ته کید لای شوې تو شده می توانستی
 تاسی به شوی یاست شما شده باشید تاسی کید لای شوی^ء شما شده می توانستید
 دی به شوی^ء وی او شده باشد دی کید لای شو او شده می توانست
 دوی به شوی وی آنها شده باشند دوی کید لای شول آنها شده می توانستند
 دابه شوې وی او شده باشد دابه کید لای شوو او شده می توانست
 دوی به شوی وی آنها شده باشند دوی کید لای شوې آنها شده می توانستند
 نوت: در صیفه های واحد متکلم، مخاطب و غائب مونث فعل احتمالی لفظ « شوی »
 را به یای مجهول « شوې » می نویسند :

ماضی تو بخي

فعل مستقبل مطلق

زه به شوی ^ء وم	من باید میشدم	زه به شم	من خواهم شد :
موز به شوی وو	ما باید میشدیم	موز به شو	ما خواهیم شد
ته به شوی ^ء وي	تو باید میشدی	ته به شي	تو خواهی شد
تاسی به شوی وی ^ء	شما باید میشدید	تاسی به شی ^ء	شما خواهید شد
دی به شوی ^ء و	او باید می شد	دی به شی	او خواهد شد
دوی به شوی وه	آنها باید میشدند	دوی به شی	آنها خواهند شد
دابه شوی وه	او باید میشد	دابه شی	او خواهد شد
دوی به شوی وي	آنها باید میشدند:	دوی به شی	آنها خواهند شد

نوت : در صیغه های واحد متکلم و مخاطب و غائب مونث لفظ (شوی) را به یای مجهول (شبی) می نویسند مثلاً زه به شوی وم (من باید می شدم) ته به شوی وی (تو باید می شدی): دابه شوی وی

مستقبل التزامی

مستقبل امکانی

زه به وشم	من خواهم شد	زه به کید لای شم	من شده خواهم توانست
موز به وشو	ما خواهیم شد	موز به کید لای شو	ما شده خواهیم توانست
ته به وشي	تو خواهی شد	ته به کید لای شي	تو شده خواهی توانست
تاسی به وشي ^ء	شما خواهید شد	تاسی به کید لای شی	شما شده خواهید توانست
دی به وشي	او خواهد شد	دی به کید لای شی	آنها شده خواهند توانست
دای به وشي	او خواهد شد	دابه کید لای شی	اوشده خواهد توانست
دوی به وشي	آنها خواهند شد	دوی به کید لای شی	آنها شده خواهند توانست

امر حاضر مجرد		امر غائب	
و شه	بشو	ود شی	بشود
وشمی	بشوید	ودی شی	بشوند
امرا ستاری		فعل نسبی :	
کیزه	شده باش	مد کیزه	مشو
کیزی	شده باشید	مد کیزی	میشوید
امر متکلم		اسم فاعل	
ودی شم	بشوم	کیدو نکي	(مذکر واحد) شوند
ودی شو	بشویم	کیدو نکي	(مونث) شوند
		کیدو نکي (جمع مذکر و مونث) شوندگان	
اسم مفعول		حاصل مصدر	
شوی (مذکر)	شده	کیدنه	شدن
شوی (جمع مذکر)	شدگان		
شوی (واحد مونث)	شده		
شوی (جمع مونث)	شدگان		
گردان فعل معاون (شول) بردن			
فعل حال مطلق		فعل ماضی مطلق	
زه یم	من هستم	زه وم	من بودم
موز یو	ما هستیم	موز ورو	ما بودیم
ته ی	تو هستی	ته وی	تو بودی
تاسی یاست	شما هستید	تاسی وی	شما بودید
دی دی	او هست	دی و	او بود

دوی دی	آنها هستند	دوی وه	آنها بودند
داده	او هست	داوه، موئث	او بود
دوی دی	آنها هستند	دوی وی، موئث	آنها بودند
فعل مستقبل مطلق		امر حاضر	

زه به یم	من خواهم بود	اوسه	باش
موزبه یو	ما خواهیم بود	اوسی	باشید
ته به ې	تو خواهی بود		
تاسی به یاست	شما خواهید بود	فعل لپی	
دی به وی	او خواهد بود	مه اوسه	مباش
دوی به وی	آنها خواهند بود	مه اوسی	مباشید
دا به وی	او خواهد بود		
دوی به وی	آنها خواهند بود		

نوت : فعل معاون (شول) بودن در تصریف خود ناقص است ، تمام زمانها

ازین فعل نمی آید باین سبب این را فعل معاون ناقص میگویند :

گردان فعل معان (شول) توانستن

فعل حال		فعل ماضی مطلق	
زه شم	من می توانم	ماسو، زه شوم	من می توانستم
موز شو	ما می توانیم	موزسو، موزشور	ما می توانستیم
ته شې	تو می توانی	تشاو، ته شې	تو می توانستی
تاسی شئی	شما می توانید	تاسی شو، تاشی شوی	شما می توانستید

د ی شی	اومی تواند	ده شو . دی شو	اومی توانست
دوی شی	آنها می توانند	دوی شو - دوی شوه	آنها می توانستند
داشی	اومی تواند	دی شو - دا شوه	اومی توانست
دوی شی	آنها می توانند	دوی شو - دوشوی	آنها می توانستند

نوت: (ماشو) برای ماضی متعددی و (زه شوم) برای ماضی لازمی می آید مثلاً
ما و هالای شو، زه دریلای شوم

فعل مستقبل

زه به شم	من خواهم توانست	موز به شو	ما خواهیم توانست
ته به شی	تو خواهی توانست	تاسی به شی ^۱	شما خواهید توانست
دی به شی	او خواهد توانست	دوی به شی ^۲	آنها خواهند توانست
دا به شی	او خواهد توانست	دوی به شی	آنها خواهند توانست

فائده: فعل توانستن در پست و تا حال مصدر معنوی ندارد بعضی (شول) را مصدر آن قرار میدهد، و افعال آن بطور مستقل تنها مستعمل نمی شود، صرف برای ساختن فعل امکانی حال، و فعل ماضی و مستقبل امکانی بطور معاون همراهِ دفعول اصل فعل می آید مثلاً زه کولای شم (من کرده می توانم) ما کولای شو (من کرده می توانستم) زه به کولای شم (من کرده خواهم توانست):
اگر تنها استعمال شود بمعنی شدن می آید مثلاً زه شوم (من شدم)، زه به شم (من خواهم شد).

درینجا گردان او فقط برای دانستن صیغه های آن نوشته شد، این فعل هم در تصریف خود ناقص است:-

فصل دهم : بیان فعل حال

کاریکه در زمان حال شود آنرا فعل حال گویند و آن بر پنج قسم است (۱) فعل حال مطلق (۲) فعل حال التزامی (۳) فعل حال امکانی (۴) فعل حال استمراری: (۵) فعل حال شرطیه

ساختن فعل حال مطلق

در پشتو فعل حال مطلق از مصدر وضعی لازمی با قاعده از مصدر ساخته می شود چنانچه لام (بدل) را حذف نموده، دال (د) آنرا به (ز) بدل نموده در آخر آن علامات فاعلی یعنی ضمائر فاعلی (م، و، ی، ی، ی) را می آرند چنانچه از مصدر (دریدل) فعل حال مطلق (در بزم) و غیره می آید:

و از مصدر وضعی متعدی با قاعده فعل حال مطلق چنین ساخته می شود که لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند در آخر آن ضمائر فاعلی را می آرند مثلاً از مصدر وهل، زدن، فعل حال مطلق (وهم) و غیره می آید:

و از مصدر ترکیبی لازمی فعل حال مطلق چنین ساخته می شود که لام فعل معاون (کیدل یا بدل) را حذف نموده دال آنرا به (ز) بدل نموده در آخر آن ضمائر فاعلی را می آرند چنانچه از مصدر پخلا کیدل فعل حال مطلق پخلا کیزم و غیره می آید و از مصدر پخبدل، پخیزم می آید:

از مصدر ترکیبی متعدی فعل حال چنین ساخته می شود که لام (کول یا اول) را حذف نموده در آخر آن علامت فاعلی می آرند: مثلاً از مصدر پخلا کول فعل حال مطلق پخلا کوم و از پخول فعل حال مطلق پخوم می آیند

گردان فعل حال، طاق از مصدر وضعی لازمی و متعدی دریدل و وهل

شخص اول (متکلم) شخص دوم (مخاطب) شخص سوم (غائب)

واحد جمع واحد جمع واحد جمع

من ایستاده می شوم ما ایستاده می شویم تو ایستاده می شوی شما ایستاده می شوید او ایستاده می شود آنها ایستاده می شوند

مؤنث: « » مؤنث: « » مؤنث: « » مؤنث: « »

من ایستاده می شوم ما ایستاده می شویم تو ایستاده می شوی شما ایستاده می شوید او ایستاده می شود آنها ایستاده می شوند

مذکر: زه و هم مؤنث: « » مؤنث: « » مؤنث: « »

دوی و هی دوی و هی دای و هی دای و هی دای و هی دای و هی

من می زنم ما می زنیم تو می زنی شما می زنید او می زند آنها می زنند

گردان فعل حال مصطلق از مصدر ترکیبی لازمی و متعدی بپخیدل و پختول؛

شخص اول (متکلم) شخص دوم (مخاطب) شخص سوم (غائب)

مفرد جمع مفرد جمع مفرد جمع

من پخته می شوم ما پخته می شویم تو پخته می شوی شما پخته می شوید او پخته می شود آنها پخته می شوند

مذکر: زه و پختیزم مؤنث: « » مؤنث: « » مؤنث: « »

دای پختیزی دای پختیزی دای پختیزی دای پختیزی دای پختیزی دای پختیزی

مدگر:	ز دپخوم	موزپخوو	توپخوی	ناسی پخوی ^۵	دی پخوی	دوی پخوی
مواث:	»	»	»	»	دا پخوی	»
	من پخته میکنم	ماپخته میکنیم	توپخته میکنی	شماپخته میکنید	اوپخته میکنید	آنها پخته میکنند

(بیان فعل حال مطلق مجهول)

فعل حال مطلق مجهول از اسم مفعول و یا صفت مشبهاصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول لفظ (گیرزی) و در آخر (گیرزی) علامت فاعلی را می آراند مثلاً از مصدر وهل فعل حال مطلق مجهول چنین می آید، زه وهلی گیرم (می زده می شوم) موزو هلی گیرو (مازده میشویم) ته وهلی گیرتی (توزده می شوی) تاسی وهلی گیرتی (شمازده می شوید) دوی وهلی گیرتی (او زده می شود) (دوی وهلی گیرتی (آنهازده می شوند) (اوزده می شود) دوی وهلی گیرتی (آنهازده می شوند):

فعل یا زدهم: بیان فعل حال التزامی

فعل حال التزامی معروف از فعل حال مطلق معروف ساخته می شود چنانچه ما قبل فعل حال مطلق واو (و) الحاق را می آراند، مثلاً از فعل حال مطلق (در بزم) فعل حال التزامی (و در بزم) (ایستاده شوم) و از فعل حال مطلق و هم، فعل حال التزامی (و و هم) بز نم و از فعل حال مطلق (اچوم) فعل حال التزامی (واچوم) بیندازم، می آید:

نوت: فعل حال شرطیه از فعل حال التزامی ساخته می شود چنانچه در شروع فعل حال التزامی حرف شرط (که) را می آراند مثلاً که زه نو در بزم (اگر من ایستاده شوم) که زه ئی و و هم (اگر من او را بز نم) و غیره؟

گردان فعل حال التزامی لازمی معروف

شخص سوم (غائب)	شخص دوم (مخاطب)	شخص اول (متکلم)
جمع	مفرد	جمع
دوی و در بیزی	دیی و در بیزی	موز و در بیزیم
»	»	»
دا و در بیزی	تاه و در بیزی	ما ایستاده شوم
»	»	»
آنها ایستاده شوند	شما ایستاده شوید	من ایستاده شوم

گردان فعل حال التزامی متعدی معروف

شخص سوم (غائب)	شخص دوم (مخاطب)	شخص اول (متکلم)
جمع	مفرد	جمع
دوی نمی رودهی	دیی نمی رودهی	موز نمی رودهم
»	»	»
دانی رودهی	تانی رودهی	ماوز نمی رودهم
»	»	»
آنها را برانند	شما او را برانید	من او را برانتم

« بیان فعل حال التزامی مجبوری »

فعل حال التزامی مجبوری از اسم مفعول ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون (شوم ، شو ، شی ، شی) را می آرند مثلاً از مصدر وهل فعل حال التزامی مجبوری زه و وهلی شم و غیره (من زده بشوم) .

«گردان فعل حال التزامی تجزیه‌پول»

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	جمع
زده و دهلی شم	تبه و دهلی شئی	دی و دهلی شئی
موز و دهلی شو	تاسی و دهلی شئی	دوی و دهلی شی
موت: زده و دهلی شم	توه و دهلی شئی	دا و دهلی شی
»	»	»
مین زده بشوم	توز زده بشوی	او زده بشود
مازده بشویم	شما زده بشوید	آنها زده بشوند

فصل دوازدهم: بیان فعل حال امکانی

فعل حال امکانی آن فعلی است که دلالت بر وقوع فعل در زمان حال بصورت امکان نماید؛

«ساختن فعل حال امکانی معروف و مجهول»

(۱) فعل حال امکانی معروف از اسم مفعول و یا صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاون امکانی (شم، شو، شی، شئی) می آید مثلاً زده دریدلی شم (من ایستاده می توانم) ، زده احمد و دهلی شم (من احمد را زده میتوانم) :

(۲) در محاوره قند هار در آخر مصدر (ای) را برای ساختن اسم مفعول خصوصاً در افعال امکانی می آرند مثلاً از دریدل، دریدلای، از وعل، وعلای، مثلاً زده دریدلای شم، زده احمد وعلای شم. ته داس ترا شی، موز احمد

و هلالی شو . ناسی بر میز دریدلای شی^۲ ادا دادا کتات لو ستلای شی . دی مکتب ته تلای شی ، دوی مالیدلای شی و غیره :

(۳) فعل حال امکانی مجهول از فعل حال امکانی معروف ساخته میشود چنانچه درین اسم مفعول و فعل معاون

(شم^۱ شو^۲ شی^۳ شی^۴ شی^۵) انظرا کیدلای رای آرنلو در همه صیغه های یکسان میآید هتبع تغییر نمیخورد 'مثلاً ز مو هلی^۶ کیدلای شم (من

زده شده میتوانم) مو بز مو هلی کیدلای شو 'تهو هلی^۷ کیدلای شی 'ناسی و هلی کیدلای شی 'دوی و هلی کیدلای شی^۸؛

گردان فعل حال امکانی لازمی معروف .

شخص اول (متکلم) (شخص دوم (مخاطب) (شخص سوم (غائب)

جمع مفرد جمع مفرد جمع مفرد

مذکر: زده دریدلای شم مو بز دریدلای شو ته دریدلای شی ناسی دریدلای شی دی دریدلای شی

مؤنث: » » » » » » داوریدلای شی » » » » » »

من ایستاده شده میتوانم ماء ایستاده شده میتوانم تو ایستاده شده میتوانی شما ایستاده شده میتوانید او ایستاده شده میتوانند

(گردان فعل حال امکانی متعدی معروف)

شخص اول (متکلم) (شخص دوم (مخاطب) (شخص سوم (غائب)

جمع مفرد جمع مفرد جمع مفرد

مذکر: ز مو هلالی شم مو بز هلالی شو تهو هلالی شی ناسی و هلالی شی دی و هلالی شی دوی و هلالی شی

مؤنث: » » » » » » داو هلالی شی » » » » » »

من زده می توانم مازده می توانیم نوزده می توانی شوازده میتوانید اوزده می تواند آبهازده می تواند
 نوت : در محاوره قندهار گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن «ای» می آرند مثلاً زده در بیای شم ،
 زه تولا ی شم و غیره :

بیان فعل حال امکانی مجہول

فعل حال امکانی مجہول از فعل حال امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون
 «شم ، شو» و غیره لفظ کیدلای را می آرند مثلاً زمو هلی کیدلای شم «من زده شده می توانم» :
 گردان فعل حال امکانی مجہول

۵

شخص اول	« متکلم »	شخص دوم	« مخاطب »	شخص سوم	« غائب »
مفرد	جمع	مفرد	جمع	مفرد	جمع
من	ما	تو	شما	او	آنها
نشتم	نشتم	نشستی	نشستید	نشست	نشستند
نشتم	نشتم	نشستید	نشستید	نشست	نشستند

بیان فعل حال استمراری

فعل سبزد هم:

فعل حال استمراری آن فعل را میگویند که در زمان حال واقع شود و دلالت بر تکرار فعل کند: فعل حال استمراری معروف ساز فعل حال مطلق معروف ساخته می شود چنانچه قبل از فعل حال لفظ (گیا) را می آرند و در آخر (گیا) علامت فاعلی را هم می آرند مثلاً از فعل حال مطلق در بزم فعل حال استمراری چنین می آید ازه لگیا بزم در بزم (من ایستاده می شوم) گاهی لفظ (تل) یا (رنگه) را قبل از فعل حال مطلق می آرند مثلاً زه تل در بزم (من همیشه ایستاده می شوم) از هیو رنگه در بزم (من همیشه ایستاده می شوم)

۲۴

گردان فعل حال استمراری لازمی معروف

شخص اول (مکالم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مذکر: زه لگیا بزم در بزم	تاسی لگیا بزم در بزم	دوی لگیا بزم در بزم
»	»	»
مؤنث:	»	»
	»	»
	»	»

من ایستاده می شوم ما ایستاده می شویم تو ایستاده می شوی شما ایستاده می شوید او ایستاده می شوند

تمرین ۱۲ سوالات:

- (۱) فعل حال را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هر یک را بنویسید؟
- (۲) فعل حال مجهول چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید؟
- (۳) فعل حال مطلق از چه ساخته می شود و چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید؟
- (۴) فعل حال التزامی از چه ساخته می شود مفصلاً با مثالش بنویسید؟
- (۵) فعل حال امکانی را بیان کنید و بنویسید که چطور ساخته می شود؟
- (۶) در محاوره قند هار فعل حال امکانی چطور ساخته می شود؟
- (۷) فعل حال استمراری را بیان کنید و بنویسید که چطور ساخته می شود؟
- (۸) از مصادر ذیل فعل حال مطلق، التزامی، امکانی و استمراری را بسازید و گردان هر یک را بنویسید و هل، دریدل، نریدل، رسیدل، یریدل، بایلدل، مندل
- (۹) فعالیکه در جمله های ذیل آمده اند بنویسید که چه قسم فعل است و کدام صیغه است:
- (۱) زه پر بام بانندی در بزم (۲) زه داهلک و هلائی شم (۳) دی وهلی کیدلای شی
- (۴) زه ستا خبره منلای نه شم : (۵) زه پر دی چو کی ود ر بزم :
- (۶) احمد زما شخه یر بیریزی (۸) دارمه پدهی کنت کی و خریزی :
- (۸) ستا په باغ کنش او به بهیزی (۹) ان هوا یره سره دهه :
- (۱۰) دا هلک تللای نه شی (۱۱) دانجونئی یری تو خیزی :
- (۱۲) زه تا و هلائی نه شم (۱۳) احمد هر هروخ باغ ته خئی
- (۱۴) ته خور وئی ماته را کولای شی (۱۵) زه دا آس تر لای نه شم :
- (۱۶) زه دا هلک ووهم (۱۷) زه دهیچا شخه نه بیر بزم
- (۱۰) فعل حال شرطیه چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید:

فصل چهاردم: بیان فعل ماضی

کاریکه در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی گویند، درپشتو فعل ماضی بر نه قسم است،

- (۱) ماضی مطلق (۲) ماضی قریب (۳) ماضی بعید (۴) ماضی استمراری
- (۵) ماضی احتمالی یا شکیه (۶) ماضی شرطیه (۷) ماضی تمنائی (۸) ماضی امکانی
- (۹) ماضی توییخی :-

فصل پانزدهم: بیان ماضی مطلق

کاریکه بدون لحاظ قرب و بعد در زمان گذشته شده باشد آنرا فعل ماضی مطابق گویند مثلاً زه ولانم (من رفتم) ما احمد ووامه (من احمد را زدم) :

ساختن ماضی مطلق

(۱) ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده چنین ساخته می شود که لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند در اول آن واو (و) و در آخر آن علامت فاعلی (م، و، ی، ی، یا یا ست، ه، ل، ه، ی) را می آرند مثلاً از مصدر دریدل فعل ماضی مطلق ودریدم، از بهیدل، و بهیدم و غیره.

(۲) گاهی در اول مصدر واو (و) را می آرند و در آخر آن علامت فاعلی را می آرند. مثلاً از دریدل، ودریدلم، و دریدلو، و از بهیدل، و بهیدلم و غیره.

(۳) درصیغه واحد غائب مذکر لام علامت مصدری را حذف نموده آنچه باقی می ماند ماضی مطلق می شود صرف در اول آن واو الحاق را می آرند مثلاً از مصدر دریدل، صیغه واحد غائب مذکر ودریده و از مصدر بایلل، بایله، از ختل و خوت، چونکه حرف آخر ماضی مطلق مفتوح می باشد لهذا در بعض افعال در آخر صیغه واحد غائب مذکر (های ملفوظی) را می آرند مثلاً ودریده، و او سیده و غیره.

و در بعضی افعال حرف آخر صیغه واحد غائب مذکر را ساکن می‌سازد مثلاً از ختل،
و خوت، از کتل و کوت و غیره :

(۴) فعل ماضی مطلق متعدی از مصدر وضعی با قاعده چنین ساخته می‌شود
که در شروع مصدر علامت فاعلی (م، و، ی، ی، یا یا است، ه، ل، ه، ی) را می‌آرند و در
واحد غائب مذکر لام مصدری را حذف می‌سازد، مثلاً از مصدر وهل فعل ماضی
مطلق متعدی معروف چنین می‌آید زه‌ئی و وهلم موزئی و وهلو، ته‌ئی و وهلی،
تاسی‌ئی و وهلاست، دی‌ئی و واهه، دوی‌ئی و وهل، دائی‌ئی و وهله، دوی‌ئی و وهلی.
اگر حرف اول ماضی الف مفتوحه باشد و او یک‌باره لذوماً در اول ماضی می‌آید
به سبب قرب آن الف ساکن می‌گردد.

مثلاً از مصدر اچول، و اچاوه، و از اخیستل، و اخیست، و زالوتل، و الوت
و غیره گاهی بعد از حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر صیغه
واحد غائب مذکر الف ساکن را می‌آرند، تا که صیغه واحد غائب مذکر مشا به
با مر واحد حاضر نشود، مثلاً از تزل، و تاره، و از وهل، و واهه امر حاضر آن
و واهه، و تره می‌آید، گاهی در بین وادو اصل فعل ضمیر متصل فاعلی را می‌آرند
مثلاً و می واهه، و می تاره، و دی واهه، و می تاره. بشرطیکه مفعول آن با او نیامده باشد،
و اگر مفعول آن ذکر شده باشد آن وقت ضمیر متصل فاعلی بعد از مفعول می‌آید
مثلاً احمد می و واهه، زه‌ئی و وهلم، ته‌ئی و لیدلی، دی و واهه و غیره :

(۵) فعل ماضی لازم مطلق از مصادر ترکیبی چنین ساخته می‌شود که
از مصادر لازمی علامت کیدل یا یدل را حذف نموده در آخر اسم یا صفت فعل معاون
(شوم، شوو، شوی، شوئی یا شواست، شو، شول، شوه، شوی) را می‌آرند مثلاً
از ماتیدل، مات شوم، مات شو از یدخلا کیدل، یدخلا شوم و غیره :

(۶) از مصادر ترکیبی متعدی فعل ماضی مطلق چنین ساخته می‌شود که علامت

کول یا ول را حذف نموده در آخر اسم یا اسم صفت فعل معاون (کر) با علامت فاعلی آن می آرند مثلاً از مصدر پتول ، فعل ماضی مطلق زه ئی پت کر م ، مو ز ئی پت کر و ته ئی پت کر ی ، تاسی ئی پت کر است ، دی ئی پت کر ، دوی ئی پت کر ل ، دائی پته کر ه .
دوی ئی پتی کر ی :-

(۷) فعل ماضی متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث ، مفرد و جمع تعلق به مفعول خود دارد نه به فاعل خود ، اگر مفعول فعل مذکر یا مؤنث ، مفرد یا جمع ، متکلم یا مخاطب باشد فعل هم بصیغه مذکر یا مؤنث . مفرد یا جمع ، متکلم یا مخاطب می آید مثلاً ده احمد ولید . ما حلیمه ولیدله . تا هلکان ولیدل ، ما نجونی ولیدلی ، احمد زه ولیدلم ؛ احمد ته ولیدلی وغیره :

(۸) گر دان فعل ماضی متعدی که مفعول آن با او ذکر نشده باشد در تمام صیغه ها به صیغه و احد غائب مذکر می آید مثلاً ماوو اهه ، تاوو اهه . تاسی و وا هه ده ووا هه ، دوی ووا هه ، دی ووا هه :

گردان فعل ماضی مطلق از مصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص سوم (غائب)	شخص دوم (مخاطب)	شخص اول (متکلم)
جمع	مفرد	جمع
مفرد	جمع	مفرد
دوی و دریدل	تسه و دریدست	موز و دریدم
دوی و دریدی	داودریده	«
	«	«
		ما ایستاده شدیم
		من ایستاده شدم
		گردان فعل ماضی مطلق از مصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص سوم (غائب)

شخص دوم (مخاطب)

شخص اول (متکلم)

جمع

مفرد

جمع

مفرد

جمع

مفرد

دوی ئی و وهل

دی ئی و راهه

تاسی ئی و هلاست

ته ئی و وهلی

موز ئی و وهلو

منگ کر زه ئی و وهلم

دوی ئی و وهلی

دائی و وهله

«

«

«

مونت

او ایشان رازد

او او رازد

او شمارازد

او نوازد

او مارازد

او سرازد

(بیان فعل ماضی مطلق جبهول)

فعل ماضی مطلق جبهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول فعل معاوژن (شوم ، شو ، شوی

شوی؛ یا شواست، شو، شول، شوه، شویی) را می‌آورند، مثلاً زه و وهلی، شوم، موز و وهلی شو، نو ما قبل اسم مفعول واو را می‌آورند،

گاهی در آخر مصدر فعل ماورن (شوم شو و غیره) را می‌آورند و ما قبل مصدر واو را می‌آورند مثلاً زه و وهلی شو، موز و وهلی شو، تاسی و هل شو، دی و وهلی شو، دوی و وهلی شو، داو و هل شو، دوی و وهلی شو؛

گردان فعل ماضی مطلق بجهول

شخص اول (مکالم) شخص دوم (مخاطب) شخص سوم (غائب)

مفرد جمع مفرد جمع مفرد جمع

مستدرک زه و وهلی شوم موز و وهلی شو تاسی و وهلی شوی تاسی و وهلی شوست دی و وهلی شو، دی و وهلی شول دوی و وهلی شوی دوی و وهلی شوه ایشان زده شدند

من زده شدم ما زده شدیم تو زده شدی شما زده شدید

فصل شانزدهم : بیان ماضی قریب

فعل ماضی قریب آن فعل را گویند که وقوع آن در زمان گذشته قریب واقع شده باشد، ماضی قریب از اسم مفعول و با صفت مشبیه اصل فعل ساخته می‌شود چنانچه در آخر اسم مفعول و با صفت مشبیه های فعل ماورن (یم، یو، ئی، ئی، یا باست، دی، ده، دی، ارا می‌آورند مثلاً زه دریدی، یم، زه ئی و وهلی یم و غیره

'باست' دی 'ده' دی (فعل معاون (شوی) رومی آرند مثلاً ز مو هلی شوی 'یم' موز و هلی شوی یو 'تدو هلی شوی' نی
 ناسی و هلی شوی باست'دوی و هلی شوی 'دی' دا و هلی شوی 'ده' دوی و هلی شوی دی .

فصل هفدهم بیان ماضی بعید

ماضی بعید آن فعل را گویند که وقوع آن در زمان گذشته و رو اقع شده باشد ،
 ماضی بعید از اسم مفعول یا صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود . چنانچه در آخر اسم مفعول و یا صفت مشبیه فعل معاون
 (وم' او' و'ی' تری' یاواست . و'وه' وه . و'ی' .) را می آرند مثلاً ز مدريد لي' وم' . زه'ئی و هلی' وم' ؛

گر دان ماضی بعید از مصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)	مفرد	جمع	شخص دوم (مخاطب)	مفرد	جمع	شخص سوم (غائب)	مفرد	جمع
من	بودم	بودیم	تو	بودی	بودید	او	بود	بودند

گردان فعل ماضی بعید از مصدر و وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم) شخص دوم (مخاطب) شخص سوم (غائب)

مفرد جمع مفرد جمع مفرد جمع

مذکر: زنی و هلی و م موزنی و هلی و م تهنی و هلی و بی تاسی و هلی و است دی بی و هلی و دوی بی و هلی و م

مؤنث: زنی و هلی و م « تهنی و هلی و بی « دوی بی و هلی و م

او مر از ده بود او مر از ده بود او تر از ده بود او شر از ده بود او ار از ده بود

بیان ماضی بعید مجهول

- ماضی بعید مجهول از ماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول اصل فعل و فعل مصدر (وم) و م
- و غیره) فعل معاون (شوی) را می آرند مثلاً ز موهلی شوی و م (من زده شد بوزم)؛

گردان ماضی بعید مجهول از مصدر متمدی با قاعده

شخص اول (متکلم) شخص دوم (مخاطب) شخص سوم (غائب)

مفرد جمع مفرد جمع مفرد جمع

مذکر: ز موهلی شوی و م موز موهلی شوی و م تهنه شوی و بی تاسی و هلی شوی و است دی و هلی شوی و م

مؤنث: ز موهلی شوی و م « تهنه شوی و بی « دی و هلی شوی و بی

من زده شده بودم ما زده شده بودیم تو زده شده بودی شما زده شده بودید او زده شده بودند

فصل هژدهم «بیان فعل ماضی استمراری»

فعل ماضی استمراری آن فعلی است که وقوع آن در زمان گذشته شده باشد

و از معنی آن استمرار فعل معلوم می‌شود.

(۱) ماضی استمراری لازمی از مصدر ساخته می‌شود چنانچه گاهی لام علامت مصدری را حذف نموده در آخر آن علامات فاعلی را می‌آرند مثلاً از مصدر دریدل، زه دریدم، موز دریدو و غیره. گاهی در آخر مصدر علامات فاعلی را می‌آرند مثلاً از مصدر دریدل، زه دریدلم و غیره. (۲) ماضی استمراری متعدی از مصدر ساخته می‌شود: چنانچه در آخر مصدر علامات فاعلی را می‌آرند مثلاً از مصدر وهل، زه ئی وهلم، موز ئی وهلو و غیره؛ لیکن در صیغه واحد غائب مذکر لام مصدری را حذف میکنند. (۱) گاهی خود مصدر معنی ماضی استمراری را میدهد مثلاً ماویل، موزویل، تاویل، تاسیویل، دهویل، دویویل، دیویل و این در وقت می‌شود که مفعول فعل يك مقوله باشد مثلاً ماویل، چه احمد بی عقل دی، (من میگفتم که احمد نادان است): یا افعال مخصوصه باشد مثلاً ماخندل (من خنده میکردم) نوت: گاهی در تمام صیغه‌های استمراری لفظ (به) را می‌آرند مثلاً زه به ئی وهلم (مرا می‌زد) ما به ویل، چه ته‌دا کار کولای نه شی (من میگفتم که تو این کار را کرده نمی‌توانی)، زه به دریدلم (من ایستاده می‌شدم)

گردان ماضی استمراری از مصدر لازمی با قاعده

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
زهدریدم	تادریدی	دودی دریدل
»	»	دودی دریده
»	»	داد ریده
»	»	دودی دریدی

من ایستاده می شدم ما ایستاده می شدیم تو ایستاده می شدی شما ایستاده می شدید او ایستاده می شد اینان ایستاده می شدند

گردان فعل ماضی استمراری از مصدر وضعی متعدی با قاعده

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سوم (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
ز نه گئی و هلم	موزئی و هلو	دوی ئی و ههل
»	»	دوی ئی و هله
»	»	دائی و هله
»	»	دوی ئی و هلی
اورامی زد	او مارامی زد	او و مارامی زد
اورامی زد	او و مارامی زد	او و مارامی زد

بیان فعل ماضی استمراری مجهول

فعل ماضی استمراری مجهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول اصل فعل فعل استمراری مصدر « گیدل » راعی آ رند مثلاً ز مو هلتی گیدم « من زده می شدم »

نوت: گاهی از مصدر ساخته می شود چنانچه در آخر مصدر فعل ماضی استمراری مصدر « کیدل » رami آرنده مثلاً زموهل کیدم (من زده می شدم).

گر دان ماضی استمراری بجهول از مصدر رمتندی وضعی باقاعده

شخص اول « متکلم »	شخص دوم « مخاطب »	شخص سوم « غائب »
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
مذکر: زموهلی کیدم	توههلی کیدی	دوی وهلی کیدل
مؤنث: زموهلی کیدم	توههلی کیدی	دوههلی کیده
من زده می شدم	توزده می شدی	اوشان زده می شدند

فصل نهم بیان ماضی شکیه بااحتالی

ماضی شکیه آن فعل را گویند که در زمان گذشته بر بودن و کردن کاری شک و شبهه ظاهر کنند، ماضی شکیه از اسم مفعول و یا صفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و یا صفت مشبهه علامت ذیل را می آرند (بهیم، به، یو، به، ئی، به، یاست به وی) مثلاً از مصدر (دریدل) زه به دریدی ئیم (من ایستاده شده باشم) و از مصدر (وهل) زنی به به ئی وهلی ئیم (او مرا زده باشد)

گردان ماضی شکیه از مصدر وضعی لازمی بافاعده

	شخص سوم (غائب)	شخص دوم (مخاطب)	شخص اول (متکلم)
جمع	مفرد	جمع	مفرد
مناکره: ..	دوی به‌دریدلی ^ی دوی	تاسی به‌دریدلی ^ی تویی	زه به‌دریدلی ^{یم} یوموز به‌دریدلی ^ی یو
	« دابه‌دریدلی ^{وی} »	« ته به‌دریدلی ^{ئی} »	« زه به‌دریدلی ^{یم} »
من ایستاده شده باشم، اما ایستاده نشده باشم، تو ایستاده شده باشی، شا ایستاده شده باشید، او ایستاده شده باشند، ایشان ایستاده شده باشند			
نوت: -	گاهی لفظ (به) را ما قبل از اسم مفعول و صفت مشبیه می آرند و گاهی ما بعد اسم مفعول می آرند اما فصیح آن است که ما قبل از اسم مفعول آورده شود مثلاً زه به‌دریدلی ^{یم} ، زه به‌ئی و هلی ^{یم}		

گردان ماضی شکیه از مصدر وضعی متعدی بافاعده

	شخص سوم (غائب)	شخص دوم (مخاطب)	شخص اول (متکلم)
جمع	مفرد	جمع	مفرد
مناکره: ..	دوی به‌ئی و هلی ^{وی} دی	تاسی به‌ئی و هلی ^{ئی} تویی	زه به‌ئی و هلی ^{یم} یوموز به‌ئی و هلی ^ی یو
	« دابه‌ئی و هلی ^{وی} »	« ته به‌ئی و هلی ^{ئی} »	« زه به‌ئی و هلی ^{یم} »
موانع: ..	او ایشان رازده باشند	او شمارازده باشند	او ما رازده باشند

بیان ماضی شکیه مجهول

ماضی شکیه مجهول از ماضی شکیه معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (به یم، به یو و غیره) فعل معاون (شوی) را می آرند مثلاً: زه به و هلی^۱ شوی یم (من زده شده باشم)

گردان ماضی شکیه مجهول

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به و هلی ^۱ شوی یم	موز به و هلی شوی یو
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	جمع
» ته به و هلی ^۱ شوی یی	تاسی به و هلی شوی یاست
شخص سوم (غائب)	

مفرد	جمع
» دی به و هلی ^۱ شوی وی	دوی به و هلی شوی وی
شخص اول (متکلم)	

مفرد	جمع
مواث: زه به و هلی ^۱ شو ییم	موز به و هلی شوی یو
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	جمع
» ته به و هلی ^۱ شو یئی	تاسی به و هلی شوی یاست

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مؤنث: دابه وهلی شوې وی	دوی به وهلی شوی وی

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
من زده شده باشم	مازده شده باشیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
تو زده شده باشی	شمازده شده باشید

شخص شوم (غائب)

مفرد	جمع
اوزده شده باشد	ایشان زده باشند

فصل بیستم: بیان ماضی تمنائی

ماضی تمنائی آن فعل را گویند که وقوع آن دلالت بر زمانه گذشته میکند و از وقوع آن خواهش و تمنا ظاهر شود،

ماضی تمنائی از اسم مفعول و یا صفت مشببه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و یا صفت مشببه لفظ (وای) و در شروع آن لفظ (کشکی) رامی آرند مثلاً کشکی زه دریدلی، وای (کاشکی من استاده می شدم) کشکی زه ئی وهلی، وای (کاشکی مرا می زد)، لفظ (وای) در تمام صیغه هایك سان می آید هیچ تغییر نمیخورد:

گردان ماضی تمنائی از مصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد

جمع

مذکر: کشکی زه دریدلی^ه وای کشکی موز دریدلی وای

شخص دوم (مخاطب)

مفرد

جمع

کشکی ته دریدلی^ه وای کشکی تاسی دریدلی وای

شخص سوم (غائب)

مفرد

جمع

کشکی دی دریدلی^ه وای کشکی دوی دریدلی وای

شخص اول (متکلم)

مفرد

جمع

مونث: کشکی زه دریدلی^ه وای کشکی موز دریدلی وای

شخص دوم (مخاطب)

مفرد

جمع

کشکی ته دریدلی^ه وای کشکی تاسی دریدلی وای

شخص سوم (غائب)

مفرد

جمع

کشکی دادریدلی^ه وای کشکی دوی دریدلی وای

مفرد

جمع

شخص اول (متکلم)

کشکی من ایستاده می شدم کشکی ما ایستاده می شدیم

کاشکی تو ایستاده می شدی کاشکی شما ایستاده می شدید
کاشکی او ایستاده می شد کاشکی ایشان ایستاده می شدند

گردان فعل ماضی تمنائی از مصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی زه ئی و هلی وای	کشکی موز ئی و هلی وای
مؤنث: کشکی زه ئی و هلی وای	»
کاشکی او مرا می زد	کاشکی او ما را می زد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی ته ئی و هلی وای	کشکی تا سی ئی و هلی وای
مؤنث: کشکی ته ئی و هلی وای	»
کاشکی او ترا می زد	کاشکی او شما را می زد

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی دی ئی و هلی وای	کشکی دوی ئی و هلی وای
مؤنث: کشکی دا ئی و هلی وای	»
کاشکی او او را می زد	کاشکی او ایشان را می زد

بیان ماضی تمنائی مجهول

ماضی تمنائی مجهول از فعل ماضی تمنائی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (وای) فعل معاون (شوی) را می آرند، مثلاً کشکی زه و هلی و شوی وای (کاشکی من زده می شدم):

گردان ماضی تمنائی نجهول

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: کشکی زه وهلیء شویء وای	کشکی موزو وهلی شوی وای
مؤنث: کشکی زه وهلی شوی وای	»
کشکی من زده می شدم	کشکی ما زده می شدیم
شخص دوم (مخاطب)	

مفرد	جمع
مذکر: کشکی ته وهلی شویء وای	کشکی تاسی وهلی شوی وای
مؤنث: کشکی ته وهلی شوی وای	»
کشکی تو زده می شدی	کشکی شما زده می شدید
شخص سوم (غائب)	

مفرد	جمع
مذکر: کشکی دی وهلیء شویء وای	کشکی دوی وهلی شوی وای
مؤنث: کشکی دا وهلی شوی وای	»
کشکی او زده می شد	کشکی ایشان زده می شدند
فصل بست یکم: بیان ماضی شرطیه	

ماضی شرطیه آن فعل است که وقوع آن دلالت بر زمان گذشته کند و مقید بیک شرطی باشد که بدون جزا معنی خود پوره ظاهر کرده نتواند، ماضی شرطیه از اسم مفعول و یا صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و یا صفت مشبیه لفظ (وای) و ماقبل آن حرف شرط (که) را می آراند، مثلاً که زده در بدلئی وای (اگر من ایستاده می شدم)، که زهئی وهلی وای (اگر او مرا می زد):

(گردان ماضی شرطیه از مصدر لازمی وضعی با قاعده

شخصی اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: که زه دریدلی ^ء وای	که موز دریدلی وای
مؤنث: که زه دریدلی وای	»
اگر من ایستاده می شدم	اگر ما ایستاده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: که ته دریدلی ^ء وای	که تاسی دریدلی وای
مؤنث: که ته دریدلی وای	»
اگر تو ایستاده می شدی	اگر شما ایستاده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: که دی دریدلی ^ء وای	که دوی دریدلی وای
مؤنث: که دادریدلی وای	»
اگر او ایستاده می شد	اگر ایشان ایستاده می شدند

گردان فعل ماضی شرطیه از مصدر متعدی وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: کهزه ئی وهلی ^ء وای	که موز ئی وهلی وای
مؤنث: کهزه ئی وهلی وای	»
اگر او مرا می زد	اگر او ما را می زد

شخصی دوم (مخاطب)

مفرد	مذکر : که ته ئې وهلی وای
مؤنث :	که ته ئې وهلی وای
جمع	اگر او ترا می زد
	اگر او شمارا می زد

شخصی سوم (غائب)

مفرد	مذکر : که دی ئې وهلی وای
مؤنث :	که دائې وهلی وای
جمع	اگر او او را می زد
	اگر او ایشان را می زد

(بیان ماضی شرطیه مجهول)

ماضی شرطیه مجهول از ماضی شرطیه معرف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاون (وای) لفظ (شوی) می آرد مثلاً که زه وهلی شوی وای (اگر من زده می شدم) :

گردان ماضی شرطیه مجهول از مصدر وضعی متعدی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر : که زه وهلی شوی وای
مؤنث :	که زه وهلی شوی وای
جمع	اگر ما زده می شدیم
	اگر ما زده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

مذکر : که ته وهلی شوی وای
 مؤنث : ته وهلی شوې وای
 اگر تو زده می شدی
 اگر شما زده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد
 جمع
 مذکر : که دی وهلی شوی وای
 مؤنث : که دا وهلی شوې وای
 اگر او زده می شد
 اگر ایشان زده می شدند

نوت :- در جزای ماضی شرطیه لفظ (به) زیاده میکنند ، مثلاً که ته راغلی ء
 وای ، نوزه به هم در سره تللی ء وای (اگر تو می آمدی ، من هم همراهت
 می رفتم) :

فصل بیست دوم : بیان ماضی امکانی

ماضی امکانی آن فعل را گویند که دلالت بر قدرت و امکان وقوع فعل در زمان گذشته میکند ، ماضی امکانی از اسم مفعول و صفت مشبیه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مفعول و صفت مشبیه فعل معاون (شوم ، شوو ، شوې ، شوی ء شو ، شول ، شوه ، شوې) می آرند مثلاً زه درید لای شوم (من ایستاده شده می توانستم) ما احمد وهلای شو (من احمد را زده می توانستم) .

گردان ماضی امکانی از مصدر لازمی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه درید لای شوم	موزدرید لای شو و
مؤنث: «	«
من ایستاده شده می توانستم	ما ایستاده شده می توانستیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته درید لای شوی	تاسی درید لای شوی
مؤنث: «	«
تو ایستاده شده می توانستی	شمان ایستاده شده می توانستید

شخص سوم (غائب).

مفرد	جمع
مذکر: دی درید لای شو	دوی درید لای شول
مؤنث: دا درید لای شوه	دوی درید لای شوی
او ایستاده شده می توانست	ایشان ایستاده شده می توانستند

نوت: - در محاوره قندهار در ماضی امکانی برای ساختن اسم مفعول در آخر مصدر لفظ (ای) را می آرند و گاهی لام علامت مصدری را حذف نمود در آخر آن (ای) می آرند مثلاً از درید لای یا دریدای و از و هل و هلا ی ' از تپل ' تپ لای و غیره:

گردان ماضی امکانی معروف از مصدر روضعی متعدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه ئی وهلای شوم	موز ئی وهلای شوو
مؤنث: «	«
او مرا زده می توانست	او ما را زده می توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته ئی وهلای شوی	تاسی ئی وهلای شوی
مؤنث: «	«
او ترا زده می توانست	او شما را زده می توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی ئی وهلای شو	دوی ئی وهلای شول
مؤنث: دا ئی وهلای شوه	دوی ئی وهلای شو ی
او او را زده می توانست	او ایشان را زده می توانست

« بیان ماضی امکانی مجهول »

ماضی امکانی مجهول از ماضی امکانی معروف ساخته می شود چنانچه در بین اسم مفعول و فعل معاوت .

(شوم ، شو و غیره) لفظ (کیدلای) را می آرند مثلاً: زه وهلی کیدلای شوم (من زده شده می توانستم)

گردان ماضی امکانی مجهول از مصدر وضعی متعدی بساقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه وهلی کید لای شوم	موز وهلی کید لای شوو
مؤنث: زه وهلی کید لای شوم	»
من زده شده می توانستیم	ما زده شده می توانستیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته وهلی کید لای شوې	تاسی وهلی کید لای شوی
مؤنث: ته وهلی کید لای شوې	»
توزده شده می توانستی	شما زده شده میتوانستید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی وهلی کید لای شو	دوی وهلی کید لای شول
مؤنث: دا وهلی کید لای شوه	دوی وهلی کید لای شوې
اوزده شده میتوانست	ایشان زده شده میتوانستند

فصل بیست سوم (بیان ماضی توییخی):

ماضی توییخی آن فعلی را گویند که وقوع آن در زمان گذشته شده باشد و از تو بیخ دنبیه ظاهر میشود ماضی توییخی معروف از ماضی بعید معروف ساخته میشود چنانچه در بین اسم مفعول و یا صفت مشبه اصل فعل و فعل معاون (وم وو، وې، واست یا وای، و، وه، وه، وې، لفظ (به) رامی آرند،

نوت : . گاهی لفظ (خو) را ماقبل از (به) هم می آرند مثلاً هغه خوبه راغلی و
(او باید می آمد) زه خوی بآ وهلی وم (مرا باید می زد) :

گردان ماضی توییخی معروف از مصدر وضعی لازمی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به در یدلی ء وم	موزبه در یدای وو
مؤنث: زه به در یدلی وم	»
من باید ایستاده می شدم	ما باید ایستاده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر: ته به در یدلی ء وې	تاسی به در یدلی واست
مؤنث: ته به در یدلی وې	»
تو باید ایستاده می شدی	شما باید ایستاده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر: دی به در یدلی ء و	دوی به در یدلی وه
مؤنث: دابه در یدلی وه	دوی به در یدلی وې
او باید ایستاده می شد	ایشان باید ایستاده می شدند

گردان ماضی توییخی معروف از مصدر وضعی متمدی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به ئی وهلی ء وم	موز به ئی وهلی وو

مونث: زه به ئې وهلې وم
او باید مرا می زد
موز به لې وهلې وو
او باید ما را می زد
شخص دوم (مخاطب)

مفرد
مذکر: ته به ئې و هلې وې
مؤنث: ته به ئې وهلې وې
او باید ترا می زد
جمع
ناسی به ئې و هلې واست
»
او باید شما را می زد
شخص سوم (غائب)

مفرد
مذکر: دی به ئې وهلې و
مؤنث: دای به ئې وهلې و
او باید او را می زد
جمع
دوی به ئې وهلې وه
دوی به ئې وهلې وې
او باید ایشان را می زد

بیان ماضی تو بیخی مجهول

ماضی تو بیخی مجهول از ماضی تو بیخی معروف ساخته می شود. بنا آنچه در بین اسم مفعول و فعل، معاون (وم، وو، وغیره) لفظ (شوی) را می آرند مثلاً زده و هلې و شوی وم (من باید زده می شدم)

گردان ماضی تو بیخی مجهول از مصدر متعدی وضعی باقاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد
مذکر: زه به وهلې شوی وم
مؤنث: زه به وهلې شوی وم
من باید زده می شدم
جمع
موز به هلې شوی وو
»
ما باید زده می شدیم

شخص دوم (مخاطب)

مذکر: ته به وهلی شوی ء وې تاسی به وهلی شوی واست
 مؤنث: ته به وهلی شوې وې
 تو باید زده می شدی شما باید زده می شدید

شخص سوم (غائب)

مفرد جمع
 مذکر: دی به وهلی شوئی و دوی به وهلی شری وه
 مؤنث: دا به وهلی شوې وه دوی به وهلی شوی وې
 او باید زده می شد ایشان باید زده می شد

(تمرین ۱۳ - الات)

(۱) فعل ماضی کدام فعل را می گویند و بر چند قسم است مثال هر یک را بنویسید
 (۲) ماضی مطلق کدام فعل است و از چه و چطور ساخته می شود با مثالش بیان کنید
 (۳) اگر حرف اول ماضی متعدی الف باشد پس ضمیر فاعلی را کجا می آرند
 مثالش را بنویسید:

(۴) در کدام وقت بعد حذف لام علامت مصدری در بین دو حرف آخر ماضی مطلق الف می آرند و چرا می آرند، (۵) ماضی متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث مفرد و جمع تعلق به فاعل خود دارد یا با مفعول خود مثالش را بنویسید، (۶) گردان ماضی متعدی بدون مفعول خود چطور می آید، آنرا گردان کنید

(۷) اگر فعل ماضی متعدی باشد از ضمائر شخصی منفصل متکلم، مخاطب و غائب کدام یکی بطور فاعل با آن استعمال می شود مثال هر یک را بنویسید و اگر لازم می و یا متعدی حال و استقبال باشد کدام ضمائر شخصی منفصل با آن بطور فاعل استعمال می شود مثال هر یک را بنویسید

(۸) از ضمائر استفهام (خوځ) و (چا) کدام يك با ماضی متعدی بطور فاعل استعمال می شود مثالش را بنویسید

(۹) از مصادر ترکیبی فعل ماضی مطلق لازمی و متعدی چطور ساخته می شود مثال هر يك را بنویسید :

(۱۰) ماضی مجهول چطور ساخته می شود با مثالش بنویسید :

(۱۱) ماضی قریب معروف و مجهول چطور ساخته می شود بیانش را با مثالش بنویسید

(۱۲) ماضی بعید و ماضی استمراری معروف و مجهول چطور ساخته می شود هر يك را با مثالش بنویسید

(۱۳) ماضی شکیه و ماضی تمنائی معروف و مجهول چطور ساخته می شود تفصیلس را با مثالش بنویسید

(۱۴) ماضی امکانی و توییخی معروف و مجهول چطور ساخته می شود بیان هر يك را با مثالش بنویسید

(۱۵) از مصادر ذیل ماضی امکانی ، تمناهی ، احتمالی ، شرطیه و توییخی معروف و مجهول را بسازید و هر يك را جدا جدا گردان کنید .

(وهل) (لیدل) (اچول) (بهیدل) (دریدل) :

(۱۶) ضمائر شخصی منفصل ذیل را در حالت فاعلی ، مفعولی ، اضافی و جری در محل خود استعمال کنید و هر يك را با مثالش بنویسید (زه - ما) ، (ته - تا) ،

(دی - ده) ، (دا - دې) ، (هغه - هغې) ، (موز - تاسی) ، (دوی - هغو) ، (هغوی -

(۱۷) در جمله های ذیل ماضی مطلق ، قریب ، بعید ، استمراری ، احتمالی ، تمنائی ،

شرطیه ، امکانی و توییخی را معلوم کنید و بنویسید که معروف است یا مجهول و کدام صیغه است ؟

(۱) نن زه مکتب ته تللی وم (۲) دې هلك نن خپل سبق زده كړې نه دی

- (۳) زما زوی پرون د بام ولویدد (:) ته چیری تلې (۵) زه پرون مکتب ته تللم
 (۶) احمد به مکتب تللی، وی (۷) تا به دا خط لیکلی، وی.
 (۸) که تدر اعلی وای نوزه به در سره تللی، وای (۹) ما دا هلك و هلاي نه سو
 (۱۰) مادا کر کولای نه سو (۱۱) کشکی دا هلك زما زوی وای (۱۲) تا خوبه
 دا کار کړی وی (۱۳) دا و هلي سوي وه، (۱۴) زه و هلي سوي وم (۱۵)
 ته لیدلئی سوي ئې (۱۶) دا و هلي سوه (۱۷) زه کور ته ولاړم، (۱۸) ما احمد
 ووا هه (۱۹) احمد پرون په مکتب کښ ډیرو و هلي سو (۲۰) ته و و هلي سوي!
 فصل بیست و چهارم (بیان فعل مستقبل)

فعل مستقبل آن فعلی است که وقوع آن بر زمان آینده دلالت کند و آن بر سه
 قسم است (۱) فعل مستقیم مطلق (۲) فعل مستقبل التزامی (۳) فعل مستقبل امکانی:

« بیان فعل مستقبل مطلق »

فعل مستقبل مطلق از فعل حال مطلق ساخته می شود چنانچه قبل از فعل حال
 مطلق لفظ (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از فعل حال مطلق (در یزیم)
 فعل مستقبل مطلق (به در یزیم) از (و هم)، (به و هم)، (۲) اگر فعل حال از
 مصدر ترکیبی ساخته شده باشد در وقت ساختن فعل مستقبل مطلق (یزری)
 علامت فعل حال را حذف نموده در آخر اسم یا اسم صفت لفظ (به سی و غیره) را
 می آرند مثلاً از ور کیزی (گم می شود) فعل مستقبل مطلق (ورک به سی) و از
 پیخیزی (پخته می شود) پیوخ به سی (پخته خواهد شد).

(۳) اگر فعل حال از مصدر ترکیبی متعدی ساخته شده باشد در وقت ساختن
 فعل مستقبل مطلق در آخر اسم یا صفت فعل معاون (کم، کو، کي، کی، کی) و ما قبل آن
 (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از پیخوم (پخته می کنم) پیوخ به کم، پیوخ به کو،
 پیوخ به کي، پیوخ به کي، پیوخ به کي، پیوخ به کي، پیوخ به کي، پیوخ به کي

از پخلا کوم (راضی میکنم) پخلا به ئی کم، پخلا به ئی کو، پخلا به ئی کبی، پخلا به ئی کی، پخلا به ئی کئی، پخلا به ئی کئی فائده: - گاهی لفظ (به) در بین دو جز و فعل می آرند مثلاً از پری زدم (می گدازم) پری به ئی زدم (خواهم گذاشت) از کبینوم (می نشانم) کبئی به ئی نوم (اورا خواهم نشانم) و از دروم (ایستاده میکنم) و به ئی دروم (اورا ایستاده خواهم کرد).

گاهی بعد از (به) ضمیر متصل مفعولی را می آرند مثلاً و به ئی وهم (اورا خواهم زد) و به می وهی (مرا خواهد زد) و به دی وهی (ترا خواهد زد) و غیره، گردان فعل مستقبل معروف لازمی از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

جمع	مفرد
موز به در یبزو	مذکر: زه به در یبزم
»	» مؤنث
ما ایستاده خواهیم شد	من ایستاده خواهم شد
	شخص دوم (مخاطب)

جمع	مفرد
تاسی به در یبزی	مذکر: ته به در یبزی
»	» مؤنث:
شما ایستاده خواهید شد	تو ایستاده خواهی شد
	شخص سوم (غائب)

جمع	مفرد
دوی به در یبزی	مذکر: دی به در یبزی
»	مؤنث: دا به در یبزی
ایشان ایستاده خواهند شد	او ایستاده خواهد شد

گردان فعل مستقبل متعدی از مصدر وضعی باقاعده
شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر : زه به ئی و هم	موز به ئی و هو
مؤنث :	«
من او را خواهم زد	ما او را خواهیم زد
	شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر : ته به ئی و هی	تاسی به ئی و هی
مؤنث :	»
تو او را خواهی زد	شما او را خواهید زد
	شخص سوم (غائب) .

مفرد	جمع
مذکر : دی به ئی و هی	دوی به ئی و هی
مؤنث : دا به ئی و هی	»
او او را خواهد زد	ایشان او را خواهد زد

بیان فعل مستقبل مجهول

فعل مستقبل مجهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می شود چنانچه ما قبل اسم مفعول (به) علامت استقبال و در آخر آن فعل معاون (شم ، شو ، شی ، شیء ، شی) را می آرند . مثلاً زه به و هلیء شم (من زده خواهم شد) موز به و هلیء شو ، ته به و هلیء شی ، تاسی بد و هلیء شی ، دی به و هلیء شی ، دوی په و هلیء شی ، دابه و هلیء شی ، گاهی از اسم مصدر می سازند چنانچه ما قبل مصدر (به) و (و) را می آرند . مثلاً زه به و وهل شم (من زده خواهم شد) .

فصل بیست پنجم بیان فعل مستقبل التزامی

فعل مستقبل التزامی از فعل حال التزامی ساخته می شود چنانچه (به) علامت استقبال را قبل از فعل حال التزامی می آرند مثلاً: زه و در بیزم (من ایستاده شوم) فعل مستقبل التزامی زه به و در بیزم (من ایستاده خواهم شد) و از زه و وهم (من بز نم) زه به و وهم (من خواهم زد)

گردان فعل مستقبل التزامی لازمی از مصدر ر و سعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر : زه به و در بیزم	موز به و در بیزو
مؤنث :	»
من ایستاده خواهم شد	ما ایستاده خواهیم شد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر : ته به و در بیزی	تاسی به و در بیزی
مؤنث :	»
تو ایستاده خواهی شد	شما ایستاده خواهید شد

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر : دی به و در بیزی	دوی به و در بیزی
مؤنث : د ا به و در بیزی	»
او ایستاده خواهد شد	آنها ایستاده خواهند شد

گـردان فعل مستقبل التزامی معروف متعدی از مصدر وضعی با قاعده

شخص اول (متکلم)

مفرد	مذکر: زه به ئی ووهم	جمع	موز به ئی ووهو
	مؤنث: »		»

من او را خواهم زد ما او را خواهیم زد

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	مذکر: ته به ئی ووهی	جمع	تاسی به ئی ووهی
	مؤنث: »		»

تو او را خواهی زد شما او را خواهید زد

شخص سوم (غائب)

مفرد	مذکر: دی به ئی ووهی	جمع	دوی به ئی ووهی
	مؤنث: دابه ئی ووهی		»

او او را خواهد زد ایشان او را خواهند زد

بیان فعل مستقبل التزامی مجهول از مصدر متعدی

وضعی لازمی با قاعده

فعل مستقبل التزامی مجهول از فعل حال التزامی مجهول ساخته می شود . چنانچه قبل از اسم مفعول (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از فعل حال التزامی مجهول زه ووهلئی شم (من زده شوم) فعل مستقبل التزامی مجهول زه به ووهلئی شم (من زده خواهم شد) موز به ووهلئی شو، ته به ووهلئی شی، تاسی به ووهلئی شی، دی به ووهلئی شی، دوی به ووهلئی شی، دابه ووهلئی شی:

فصل بست ششم بیان فعل مستقبل امکانی

فصل مستقبل امکانی آن فعلی است که وقوع آن در زمان آینده امکان داشته باشد فعل مستقبل امکانی از فعل حال امکانی ساخته می شود چنانچه قبل از اسم مفعول و یا صفت مشبیه (به) علامت استقبال رami آرند مثلاً از فعل حال امکانی لازمی زه دریدلای شم (من ایستاده می توانم شد) فعل مستقبل امکانی لازمی زه به به دریدلای شم (من ایستاده شده خواهم توانست) و از فعل حال امکانی متعدی زه و هلائی شم (من زده می توانم) فعل مستقبل امکانی متعدی زه به و هلائی شم (من زده خواهم توانست):

(۲) فعل مستقبل امکانی مجهول از فعل حال امکانی مجهول ساخته می شود چنانچه ما قبل اسم مفعول (به) علامت استقبال را می آرند مثلاً از زه و هلائی کیدلای شم (من زده شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به و هلائی کیدلای شم (من زده شده خواهم توانست) و از فعل حال امکانی مجهول زه ترلی کیدلای شم (من بسته شده می توانم) فعل مستقبل امکانی مجهول زه به ترلی کیدلای شم (من بسته شده خواهم توانست):

گردن فعل مستقبل امکانی معروف لازمی

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر: زه به دریدلای شم	موز به دریدلای شو
مؤنث:	»
من ایستاده خواهم توانست	ما ایستاده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر : ته به درید لای شی	تاسی به درید لای شی
مؤنث : «	«
توايستاده خواهی توانست	شما ايستاده خواهيد توانست
	شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر : دی به درید لای شی	دوی به درید لای شی
مؤنث : دابه درید لای شی	«
اوايستاده خواهد توانست	ایشان ايستاده خواهند توانست

گردان فعل مستقبل امکاني معروف متعدی

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر : زه به ئی وهلای شم	موزبه ئی وهلای شو
مؤنث : «	»
من اورازده خواهم توانست	ما اورازده خواهیم توانست
	شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر : ته به ئی وهلای شی	تاسی به ئی وهلای شی
مؤنث : «	»
توايستاده خواهی توانست	شما اورازده خواهی توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر : دی بهئی و هلائی شی	دوی بهئی و هلائی شی
مؤنث : دا بهئی و هلائی شی	«
او اورازده خواهد توانست	ایشان اورازده خواهند توانست

گر داین مستقبل امکانی بجهول

شخص اول (متکلم)

مفرد	جمع
مذکر : زه بهو هلیء کید لای شم	هو زبه و هلی کید لای شو
مؤنث : «	«
من زده شده خواهم توانست	ما زده شده خواهیم توانست

شخص دوم (مخاطب)

مفرد	جمع
مذکر : ته بهو هلیء کید لای شی	تاسی به و هلی کید لای شیء
مؤنث : «	«
توزده شده خواهی توانست	شما زده شده خواهید توانست

شخص سوم (غائب)

مفرد	جمع
مذکر : دی بهو هلیء کید لای شی	دوی بهو هلی کید لای شی
مؤنث : دا بهو هلی کید لای شی	«
اوزده شده خواهد توانست	ایشان زده شده خواهند توانست

تمرین (۱۴) سوالات

- (۱) فعل مستقبل را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است :
- (۲) فعل مستقبل مطلق لازمی و متعدی از چه و چطور ساخته میشود
با مثالش بیان کنید :
- (۳) فعل مستقبل التزامی لازمی و متعدی از چه و چطور ساخته می شود
با مثالش بیان کنید
- (۴) فعل مستقبل امکانی لازمی و متعدی از چه و چطور ساخته می شود
با مثالش بیان کنید :
- (۵) فعل مستقبل مجهول مطلق ، التزامی و امکانی از چه و چطور ساخته میشود
هر یک را با مثالش بیان کنید ،
- (۶) فعل مستقبل ترکیبی مطلق ، التزامی و امکانی معروف و چطور ساخته
می شود ، هر یک را بنویسید
- (۷) از مصادر ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزامی و امکانی معروف را بسا زید
و کر دان هر یک را بنویسید اوسیدل (سکونت کردن) پوهیدل (فهمیدن) رسیدل
(رسیدن) ، تلل (تول کردن) خریل (تراشیدن) ، ساتل (نگاه داشتن) ، تر تل
(سرزنش کردن) ، شړل (راندن) لیزل (فرستادن) :
- (۸) در جمله های ذیل فعل مستقبل مطلق ، التزامی و امکانی معروف و مجهول
لازمی و متعدی را معلوم کنید ؟
- (۱) زه به دلته واوسیزم (۲) دی ستا به خیره پوهید لای شی (۳) زه به په دی
خیره و پوهیزم :
- (۴) زه به تا وساتم (۵) ته به ماسا تلای شی (۶) زه به ساتلی کید لای شم ،

- (۷) زه به دی د کوره وشړم (۸) ته به ما دخپل کور څخه شړلای شی ؛
 (۹) زه ددې کور څخه شړلی کیدلای نه شم (۱۰) زه به دې شړلای شم (۱۱)
 زه به دی وشړم ، (۱۲) زه به پردې بام دریدلای شم ، (۱۳) زه به احمد ووهم
 (۱۴) احمد به ووهلی شی ؛

فصل بیست و هفتم بیان امر

امر آن فعلی را گویند که دلالت بر حکم کردن کاری میکند در زمان حال و استقبال
 و آن برینچ قسم است ،
 (۱) امر حاضر (۲) امر متکلم (۳) امر غائب (۴) امر استقبال (۵) امر دعائیه ؛

بیان امر حاضر

حکمیکه برای کردن کاری به شخص حاضر داده می شود آنرا امر حاضر میگویند
 و آن بر دو قسم است ،

(۱) امر حاضر استمراری (۲) امر حاضر مجرد ،

امر حاضر استمراری از صیغه واحد مخاطب فعل حال مطلق ساخته می شود چنانچه
 یای واحد حاضر را حذف نموده بعوض آن های (ه) غیر ملفوظی را می آرند و برای
 جمع آن یای ثقیله را می آرند مثلاً از در یزې امر حاضر در یزې ، در یزې ، از
 اچوې ، اچوه ، اچوی ، از وهې ، وهه ، وهی ، از کوی ، کوه ، کوی ، از
 تړې ، تړه ، تړی ، از ځې ، ځه ، ځی ، از راځې ، راځه ، راځی ، امر حاضر مجرد از
 فعل حال التزامی ساخته می شود چنانچه یای (ې) مجهول صیغه واحد مخاطب
 را حذف نموده بجای آن های غیر ملفوظی (ه) را می آرند و در صیغه جمع یای
 ثقیله را می آرند مثلاً از ولاړسې ، ولاړسه ، ولاړسی ، وتړې ، وتړه ، وتړی ،
 ووهې ، ووهه ، ووهی ، ودر یزې ، ودر یزې ، ودر یزې ،

گردان امر حاضر

امر حاضر مجرد		امر حاضر استمراری	
واحد	جمع	واحد	جمع
وتره	وتری	وتره	وتری
ولارسه	ولارسی	ولارسه	ولارسی
ودریزیه	ودریزی	ودریزیه	ودریزی
و وایه	و وایی	و وایه	و وایی
وئیسه	وئیس	وئیسه	وئیس

گاهی در بین دو جز وصفیه های امر حاضر ضمیر متصل مفعولی را می آرند مثلاً از کتبیبا سه کتبی ئی باسه ، واخله ، وائی خله ، از ننه باسه ، ننه ئی باسه ، در بعض صیغه های امر مجرد و اوالحاق نمی آید مثلاً از کتبییزده ، کتبی ئی زده ، یوسه یوئی سه ، بوزه ، بوئی زه .

(۳) امر حاضر مجرد از مصدر ترکیبی چنین ساخته می شود که در آخر اسم یا صفت برای واحد لازمی (سه) و برای جمع لازمی (سی) می آرند و در متعدی برای واحد (کره یا که) و برای جمع (کری یا کی) می آرند مثلاً از خوژیدل ، خوژسه ، خوژسی ، واز خوژول ، خوژکره ، خوژکری ، از پخیدل پوخسه ، پوخسی ، از پخول پوخ کره ، پوخ کری ، و غیره :

نوت : ساختن امر استمراری از مصادر ترکیبیه چنان است مثلیکه از مصادر وضعیه بود مثلاً از پخول ، پخوه ، پخوی ، پخیدل ، پخیزه ، پخیزی ، از پا کول ، پا کوه ، پا کوی ، از پاکیدل ، پاکیزه ، پاکیزی ، از وینول ، وینوه ، وینوی ، از وینیدل ، وینیزه ، وینیزی ، و غیره .

امر مجهول

امر مجهول از اسم مفعول اصل فعل ساخته می‌شود چنانچه در آخر اسم مفعول برای امر مجرد واحد (شه) و برای جمع (شی) می‌آرند و برای امر استمراری در آخر اسم مفعول برای واحد لفظ (کیزه) و برای جمع لفظ (کیزی) را می‌آرند مثلاً از وهل و هلی شه، و هلی شی، و هلی کیزه، و هلی کیزی، و از مصدر ترل، ترئی شه، ترلی شی، ترلی کیزه، ترلی کیزی، و غیره :-

(بیان امر متکلم و غائب)

شخصیکه بخود حکم میدهد که من این کار بکنم آنرا امر متکلم میگویند و اگر به شخص غائب بتوسط شخص دیگری حکم میدهد آنرا امر غائب میگویند مثلاً زهدی دا کارو کم (من این کار را بکنم) احمدی دا کارو کی (احمد این کار را بکند):
امر متکلم و غائب از فعل حال مطلق و التزامی ساخته می‌شود چنانچه قبل از فعل حال لفظ (دی) علامت امر متکلم و غائب را می‌آرند. امر متکلم و غائب نیز بردو قسم است مجرد و استمراری :

گردان امر متکلم و غائب

امر استمراری متکلم و غائب		امر مجرد متکلم و غائب	
جمع	مفرد	جمع	واحد
موزدی در ییزو	زهدی در ییزم	موزدی و در ییزو	زه دی و در ییزم
موزدی و هو	زه دی و هم	موزدی و هو	زه دی و هم
هغوی دی در ییزی	هغه دی در ییزم	هغوی دی و در ییزی	هغه دی و در ییزم

بیان امر استقبالی

امر بلحاظ وقوع بر دو قسم است (۱) امر حالی که تعلق به زمان حال دارد که در تمام السنه می آید.

(۲) امر استقبالی که اثر آن در زمان آینده ظاهر می شود، در فارسی و دیگر زبانها اگرچه صیغه های امر استقبالی موجود است که معنی آنرا اهل زبان میدانند مگر در صرف و نحو شان اسم علیحده ندارد بلکه در جمع افعال دیگر می آید مثلاً در فارسی (بکن) امر استقبالی است مگر آنرا در صیغه منارع استعمال میکنند، مراد از (بکن) این است که حالا بکن و اگر حکم کردن کاری در زمان آینده داده شود آنوقت (بکنی) را استعمال میکنند، مثلاً میگویند این کار را حالا بکن، این کار را فردا بکنی هم چنین در پشتو میگویند دا کار اوس و که، دا کار صبا و کپی.

امر استقبال در پشتو از امر حاضر ساخته می شود چنانچه های خفی (ه) صیغه امر حاضر را حذف نموده بجای آن یای مجهول (ی) می آرند، و صیغه جمع آن مانند صیغه جمع امر حاضر می آید، مثلاً ولاریسی (بروی) و لاریسی (بروید) و ئی تری (ببند ی اورا) و ئی تری (ببندید اورا) و ئی وهی (بزنید اورا) و ئی گوری (آزرا به بینید)

گردان امر استقبالی

مفرد	جمع	امر استقبالی	امر حالی
امر استقبالی	امر استقبالی	امر استقبالی	امر استقبالی
سن ولاریسه	صبا ولاریسی	سن ولاریسی	سن ولاریسی
نن ئی ووهه	صبا ئی ووهی	نن ئی ووهی	نن ئی ووهی
نن ودریزه	صبا ودریزی	نن ودریزی	نن ودریزی

نوت: در محاوره گاهی امر استقبالی مانند امر حالی می آید:

بیان امر دعائیه

امر دعائیه آن امری را میگویند که در موقع دعا استعمال می شود. آن از اسم مفعول و یا صفت مشبهه اصل فعل ساخته می شود چنانچه در آخر اسم مذکور، و یا صفت مشبهه فعل معاون (سم، سو، سی، سئی، سی) را می آرند مگر در متکلم و غائب لفظ (دی) را ماقبل اسم مفعول می آرند مثلاً 'لوی دی سم'، 'لوی سی'، 'لودی سو'، 'دی دی سو'، 'لوی سی'، 'لوی دی سی' و غیره:

گردان امر دعائیه

شخص اول (متکلم)	شخص دوم (مخاطب)	شخص سو (غائب)
مفرد	مفرد	مفرد
جمع	جمع	جمع
موزدی لوی سو	لوی سی	لوی دی سی
موزدی مره سو	مره سی	مردی سی
پاكدی سو	پاك سی	پاك دی سی

فصل بست و هشتم بیان فعل نهی

فعل نهی آن فعلی را می گویند که منع حکم از و معلوم می شود، فعل نهی از امر حاضر استمراری ساخته می شود چنانچه ماقبل امر حاضر علامت نهی (مه) را می آرند مثلاً از درینزه، مه درینزه، ازو هه، مه و هه فعل نهی دو صیغه دار دو احد حاضر و بی حاضر:

گردان فعل نهی

از مصدر لازمی وضعی	از مصدر متعاضدی وضعی
مه در بزری	مه و هه
مه گر بزری	مه بخنبه
مه بپر بزری	مه تره
مه پر سبزری	مه مننه

بیان فعل نهی دعائیه

فعل نهی دعائیه آن فعلی را میگویند که خواهش منع فعل از وظاهر می شود، نهی دعائیه از اسم و یا صفت ساخته می شود چنانچه در آخر اسم یا صفت لفظ (مه شی، مه شیء) را می آرند مثلاً از ستری^۴، ستری^۵، مه شی، ستری مه شی، از خوار، خوار مه شی، خوار مه شی^۶، از م، مه مه شی^۷، از لوی، لوی مه شی، لوی مه شی^۸ :-

تمرین ۱۵ سوالات

- (۱) امر کدام فعلی را میگویند و بر چند قسم است بیان هر یک را با مثالش بنویسید
- (۲) امر حاضر از چه ساخته می شود بیانش را با مثالش بنویسید؟
- (۳) امر غائب و متکلم کدام امری را میگویند و از چه و چطور ساخته می شود

بیانش را با مثالش بنویسید

- (۴) امر استقبالیه کدام امری را میگویند و چطور ساخته می شود مثالش را بنویسید؟
- (۵) امر دعائیه کدام امری را میگویند و چطور ساخته می شود مثالش را بیان کنید
- (۶) نهی کدام فعلی را میگویند و بر چند قسم است و چطور ساخته می شود هر یک

را با مثالش بنویسید

- (۷) از مصادر ذیل امر حاضر، متکلم، غائب و فعل نهی را بسازید، ز غمل (برداشت کردن) سپارل (سپردن)، گتئل (کمائی کردن)، ز بیسنل (فشردن) ختئل (لیسیدن) ترهیدل (رم کردن) شکیدل (کننده شدن)، بنوهیدل (نغزیدن)، غزیدل (در از کشیدن) بیریدل (ترسیدن) کتل (دیدن)، خورل (خوردن) دریدل (ایستاده شدن) اوسیدل (سکونت کردن).

(۸) از اسما و صفات ذیل امر دعائیه و نهی دعا ئیه را بسازید :- لوی 'مپ' زورپ

خوان، بخوار، مور، جور، ویش، بیده، ولار، خوز

(۹) در جمله‌های ذیل امر حاضر 'متکلم'، غائب، استقبالیه، امر دعائیه، نهی و نهی دعائیه را معلوم کنید

- (۱) هلته لری و دریزه (۲) دلته مه‌راخه (۳) احمد دی هلته ولاری
 (۴) احمد دی محمودنه وهی (۵) موزدی دا کارو کو (۶) هلاک! لوی مه شی
 (۷) خوارشی (۸) پلار! ستیری مه‌شی (۹) مه خواریزې (۱۰) کوردی
 ودان شه (۱۱) - باقندهار ته ضرور ولاری (۱۲) بل صبا دا کار ضرور کي
 (۱۳) دا کار ژرو که (۱۴) زمازوی مه وهه (۱۵) دا هلاک په کونه کنی
 زاچوه (۱۶) کنینه، دیری خبری مه کوه، (۱۷) زمازوی صباو وینی اوور ته
 و وائی چه ژر راشی :- (۱۸) دوی دی صباو لاری (۱۹) دی دی نه لخی :
 (۲۰) ته که لخی، ولار شه، مگر ژر راشه : (۲۱) صبا زما کره راشی :

فصل بیست و نهم: بیان خواص فعل لازمی و متعدی

(۱) در پشتو افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث مفرد و جمع، متکلم، مخاطب و غائب تعلق به فاعل خود دارد یعنی اگر فاعل مذکر یا مؤنث، مخاطب و یا غائب باشد فعل هم به صیغه مذکر یا مؤنث، مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب و یا غائب می‌آید مثلاً هغه سړی ولار، هغه ښځه ولاره، هغه سړی ولارل، هغه ښځه ولارې. زه ولارم، ته ولارې، دی ولار، دا ولاره، هغه سړی خټکی خوری، هغه ښځه خټکی خوری، دی خټکی خوری، دا خټکی خوری، موز خټکی خورو، زه به خټکی وخورم و غیره.

(۲) فعل ماضی متعدی بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد و جمع، متکلم، مخاطب و یا غائب تعلق به مفعول خود دارد و به فاعل خود هیچ تعلق ندا رد یعنی اگر مفعول مذکر یا مؤنث مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب و یا غائب، باشد فعل هم به صیغه مذکر یا مؤنث، مفرد یا جمع، متکلم، مخاطب

ویا غائب می آید مثلاً 'هغه سږی دابښخه وو هله'، 'هغه سږی دابښخی وو هلی'، 'هغه ښخی داهلک وواهه'، 'هغو ښخو داهلکان وو هل'، 'احمد جلیمه وو هله'، 'حلیمی احمد وواهه'، 'هغه سږی زه وو هلم'، 'هغی ښخی ته وو هلی'، 'ده موز وو هلو'، 'ماتاسی وو هلاست'، 'دې ته وو هلی'، 'دوی دا وو هله'، 'دې دی وواهه و غیره.

(۳) اگر فاعل فعل ماضی متعدی اسم واحد باشد حرف آخر آن یای ملیته و یا های غیر ملفوظی باشد، یای ملیته و های غیر ملفوظی آن به یای معروف بدل می شود و در حالت جمع آنرا به او مجهول بدل میکند، مثلاً (سږی) در حالت فاعل فعل ماضی (سږی) نوشته می شود و بحالت جمع (سږو) نوشته می شود و (ښخه) در حالت فاعل فعل ماضی (ښخی) نوشته می شود و در حالت جمع (ښخو) نوشته می شود مثلاً 'هغه سږی زه وو هلم'، 'هغو سږو ته وو هلی'، 'هغی ښخی ته ولیدی'، 'هغو ښخو زه ولیدم و غیره:

(۴) فعل ماضی متعدی که مفعولش ظاهراً ذکر نشده باشد تصرف آن در تمام صیغه ها بصیغه واحد غائب مذکر می آید مثلاً 'ما ولید'، 'موز ولید'، 'تا ولید'، 'تاسی ولید'، 'ده ولید'، 'دوی ولید'، 'دې ولید'.

(۵) ضمائر شخصی منفصل (زه، ته، دی، دا، هغه، هغوی) فاعل افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً 'زه ولاړم'، 'ته ولاړې دی ولاړ'، 'دا ولاړه'، 'هغه ولاړ'، 'هغه ولاړله'، 'هغوی ولاړل'، 'زه کتاب وا یم'، 'ته دا کتاب وا ئی'، 'دی دا کتاب وا ئی'، 'دا هغه کتاب وا ئی'، 'زه به دا خټکی و خوړم'، 'ته به دا هښد وا نه و خوړې و غیره.

(۶) ضمیر شخصی منفصل (ما، تا، ده، دې، هغه، هغو) اکثراً فاعل فعل ماضی متعدی می آید مثلاً 'ما احمد وواهه'، 'تا حلیمه وو هله'، 'ده زه وو هلم'، 'دې ته ولیدی'، 'هغه اسلم ولید'، 'هغو محمود رو وا هه'، 'ما دا خټکی و خوړم'، 'تا که هندوانه و خوړله' و غیره.

(۷) ضمائر شخصی منفصل (موز، تاسی، دوی) فاعل فعل لازمی و متعدی خواه ماضی باشد یا حال و یا مستقبل می آید مثلاً موز و لارو، موز احمد و لید، موز احمد و هو، تاسی حی؟، تاسی احمد وینی، تاسی اسلم و لید، دوی به و لارسی، دوی ته و وهلی، دوی تا و هی، دوی بد تا و وهی، و غیره:

(۸) ضمیر شخصی منفصل (ما و تا) فقط مفعول صریح فعل حال و مستقبل متعدی می آید، مثلاً احمد ما و هی، اسلم تا و هی، محمود به ما و و هی، اسلم به تا و هی:

(۹) زه، ته فقط مفعول صریح ماضی متعدی می آید مثلاً احمد زه و وهلم محمود ته و وهلی

(۱۰) دا، دی، هغه، موز، تاسی، دوی مفعول صریح فعل ماضی، حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً مادا و لیده، زه دا وینم، مادی و لید، زه دی وینم، ما هغه و لید، زه هغه وینم، مادوی و لیدل، زه دوی وینم، ما تاسی و لید است، زه تاسی وینم، ده موز و لیدو، دوی موز وینی، زه به دی و وینم، ته به موز و وینی و غیره

«۱۱» «چا» اکثر فاعل فعل ماضی متعدی و «خوگ» فاعل افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی می آید مثلاً چا ته و وهلی، خوگ راغی، خوگ ما وینی
«۱۱» فعل ماضی متعدی در سه جابه بیغجه جمع می آید
[اگر مفعول فعل عام باشد و در جمله ذکر نشده باشد مثلاً، ما اوریدلی، دی، چا ویلی، دی]

ب: - اگر اسم مصدر مفعول فعل آمده باشد مثلاً احمد و هغه هلك ته بنکنخل و کره، ما لیکل زده کرپی دی؛ ستالوستل زده دی؛

ج: اگر کلمات «خو» «خه» «هیخ» «لن» «شه» «بد» منقول ضریح فعل ماضی متعدی آمده باشد مثلاً «خودی اخیستی دی» «خه دی لیدی دی» «هیخ می لیدی نه دی» «هغه لن خورلی دی» «تابه کری دی»؛ تا بد و یلی دی» در جمله های فوق جمیع افعال به صیغه جمع آمده اند

(۲۱) اگر افعال لازمی و فعل حال و مستقبل متعدی دو فاعل بطریق عطف داشته باشد فعل آنها بقرار ذیل می آید

۱: - اگر هر دو فاعل واحد غائب مذکر و یا واحد غائب مؤنث باشد فعل آنها به صیغه جمع مذکر و جمع مؤنث می آید مثلاً «احمد و محمود راغلل» «حلیمه او سلیمه راغلی» «احمد او محمود سلیم و هی» «فاطمه او حلیمه محمود و هی»
 ب: - اگر هر دو فاعل یکی مذکر و دیگری مؤنث باشد تعلق فعل بلحاظ تذکیر و تانیث مفرد و جمع به فاعلی که نزد یک فعل باشد میباشد مثلاً «یوسری او یوه بنجه را غله» «یوه بنجه او یوه سری راغلی» «دری سری او دوی بنجی راغلی» «خلور بنجی او پنجه سری راغلل»

ج: - «اگر هر دو فاعل ضمیر شخصی یکی متکلم و دیگری مخاطب و یا یکی مخاطب و دیگری غائب باشد تعلق فعل بلحاظ صیغه به ضمیر متکلم میشود و فعل به صیغه جمع متکلم می آید» مثلاً «زه او ته سکتب ته و لارو» «زه او ته به احمد ووهو» «موز او تاسی به دا کارو کو» «را کر یکی مخاطب و دیگری غائب باشد فعل به صیغه جمع مخاطب می آید» مثلاً «ته او دی باغ ته و لار است» «ته او دی ما وینی» «ته او دی به ما ووهی» «تاسی او دوی به ما ووهی»:

و اگر هر دو ضمیر غائب یکی مذکر و دیگری مؤنث باشد تعلق فعل به ضمیر مذکر میشود و فعل به صیغه جمع مذکر می آید مثلاً «دا او دی و لارل» «دی او دا راغلل» «دی او دا تا وینی دغیره» (۳) اگر فعل ماضی متعدی دو منقول و یا از دو

مفعول بطریق عطف داشته باشد فعل آنها بقرار ذیل می‌آید :-

۱ :- اگر هر دو مفعول وا حد مذکر و یا - اجمع مذکر باشد و یا هر دو مفعول وا حد مؤنث و یا جمع مؤنث باشد فعل آنها به صیغه جمع مذکر . و جمع مؤنث غائب می‌آید . مثلاً ما احمد او محمود پدبازار کس ولیدل ، ما فاطمه او حلیمه پدبازار کس ولیدی ، مادوه هلکان او درې سړی پدبازار کس ولیدل ، مادوې نجونی او یوه پنځه په مکتب کس ولیدلې

ب :- اگر هر دو مفعول یکی مذکر و یکی مؤنث باشد تعلق فعل به مفعولی که نزدیک فعل باشد میشود مثلاً ما احمد او حلیمه ولیدله ، تاحلیمه او احمد ولیدده ، دوې نجونی او درې هلکان ولیدل ، محمود درې هلکان او پنځه نجونی په مکتب کس ولیدلې

ج . - اگر هر دو مفعول ضمیر شخصی یکی متکلم و دیگری مخاطب یا غائب باشد تعلق فعل به ضمیر متکلم میشود و فعل به صیغه جمع متکلم می‌آید ، احمدز او ته وو هلو محمودزه او دی په مکتب کی ولیدلو ، او کریکی مخاطب و دیگری غائب باشد تعلق فعل به ضمیر مخاطب و به صیغه جمع می‌آید مثلاً اسلم ته او : دی ولید است ، واگر هر دو مفعول ضمیر واحد غائب باشد تعلق فعل به ضمیریکه نزدیک فعل باشد ، می‌شود مثلاً ما دا او دی ولید ، تادی او دا ولیدله

نورین ۱۶ سوالات

(۱) اگر فعل لازمی و یا حال و مستقبل متعدی باشد ، آیا تعلق فعل بافاعل

و یا با مفعولش می‌باشد مثال هر یک را بنویسید

(۲) اگر فعل ماضی متعدی باشد تعلق فعل با که می‌باشد بافاعل و یا مفعولش

بیان آنرا با مثالش بنویسید

(۳) ضمائر شخصی منفصل (ما ، تا ، ده ، دي ، هغه ، هغي ، هغو) با کدام فعل

بطور فاعل می آید مثال هر يك را بنویسید

(۴) ضمائر شخصی منفصل (زه ، ته ، دا ، هغه) به حالت فاعلی

با کدام فعل می آید مثال هر يك را بنویسید .

(۵) ضمائر شخصی منفصل (ما ، تا) بحالت مفعولی با کدام

فعل می آید مثال هر يك را بنویسید؟

(۶) ضمائر شخصی منفصل (زه ، ته) بحالت مفعولی با کدام فعل

استعمال می شود مثالش را بنویسید ؟

(۷) ضمائر شخصی (دی ، دا ، هغه) بحالت مفعولی با کدام فعل می آید مثال هر يك را بنویسید؟

۸) (خوك) او (چا) به حالت فاعلی با کدام فعل می آید مثال هر يك را مفصل بنویسید

۹) (خوك) به حالت مفعولی با کدام فعل می آید مثالش را بنویسید :

۱۰) آیا (چا) بحالت مفعولی استعمال می شود :

۱۱) اگر دو اسم هم جنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی یا فعل حال

و مستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را نوشته کنید

۱۲) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف فاعل فعل لازمی و فعل

حال و مستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

۱۳) اگر دو ضمیر شخصی منفصل بطریق عطف فاعل فعل لازمی ، حال

و مستقبل متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید

۱۴) اگر دو اسم هم جنس بطریق عطف مفعول ماضی متعدی آمده باشد

فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را با مثالش بنویسید

۱۵) اگر دو اسم مختلف الجنس بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی

آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید بیانش را با مثالش بنویسید

(۱۶) اگر ضمائر شخصی منفصل بطریق عطف مفعول فعل ماضی متعدی آمده باشد فعل آنها بکدام صیغه می آید مثالش را بنویسید.

(۱۷) جمله های ذیل را تصحیح کنید و وجه صحت هر يك را بنویسید :

(۱) ما احمد وینم (۲) تازمه ولید « ۳ » ده ته وواهه « ۴ » دوی تا و هی « ۵ » دوی ته و هی

« ۵ » چاته ولید « ۶ » چا زه وینم « ۷ » حلیمه او فاطمه را غلل
 « ۸ » احمد او سلیمه را غلی « ۹ » مایوه بنجحه او یو هلك وینم :
 « ۱۰ » زه اودی کورته ولار « ۱۱ » ته اودا مکتب ولاره :
 « ۱۲ » ما احمد او محمود ولید « ۱۳ » تا حلیمه او سلیمه کله په مکتب کنس ولیده
 « ۱۴ » ده زه او ته په مکتب کنس ولید است « ۱۵ » زه ته اودی په باغ کنس
 ولیدم ، « ۱۶ » چاتا ولیدی ، « ۱۷ » خوک ما ولیدم ،
 « ۱۸ » دا اودی چیری ولار « ۲۰ » دی اودا هلته ولاره ،
 « ۲۱ » ما احمد او محمود ولیدم « ۲۲ » تا حلیمه او اسلم ولیدل
 « ۲۳ » مؤزته ولید است « ۲۴ » ته را غلی وی :
 « ۲۵ » تاسی زه چیری ولید است « ۲۶ » دوی زه هلته ولیدل
 « ۲۷ » ته زه و هی « ۲۸ » ماته وهم :

قسمت ششم بیان حرف تمیز

حرف تمیز آن کلمه را میگویند که معنی فعل ، صفت و یا دیگر حرف تمیز را توضیح میکند ، مثلاً احمد بیرون ولار احمد دیروز رفت ، اسلم پور ته ولار « اسلم بالارفت » ، محمود په ژرا کور ته ولار « محمود گریه کنان به خانه رفت » ، اهلک دیر هوشیار دی ، « این بیچه خیلی هوشیار است » ، احمد دیر ژر ژر کورته تی ، « احمد خیلی زود زود به خانه می رفت » در جمله های فوق کلمات

«پرون»، «پورته»، «په ژرا»، ژرژر معنی فعل را توضیح میکند یعنی وقت، مکان وضعیت وقوع فعل را نشان میدهد، و کلمه پیر معنی صفت «هوبنیار» و دیگر حرف تمیز را توضیح میکند:

اقسام حرف تمیز

حرف تمیز برشش قسم است، ۱ ظرف زمان، ۲ ظرف مکان، ۲ حرف علت، ۳ حرف وضعیت، ۵ حرف تاکید، ۶ حرف مقدار:

فصل اول: ظرف زمان

ظرف زمان آن کلمه واگویند که وقت وقوع فعل را نشان میدهد، و آنها بقرار ذیل است:

- (۱) تل (همیشه) داهلك تل ژاری، (این بچه همیشه گریه میکند)
- (۲) بیگا (امشب) مثلاً احمد بیگا راغی (احمد امشب آمد)
- (۳) کله (کی) مثلاً ته کله قندهار ته خچی (تو کی به قندهار می روی)
- (۴) لمپی (اول) مثلاً دی لمپی راغلی و (او اول آمده بود)
- (۵) اوس (اکنون) مثلاً احمد اوس راغی (احمد اکنون آمد)
- (۶) پخوا (پیشتر) مثلاً احمد پخوا راغلی و (احمد پیشتر آمده بود)
- (۷) بیا (باز) مثلاً احمد بیا راغی (احمد باز آمد)
- (۸) پرون (دیروز) مثلاً اسلم پرون ولار (اسلم دیروز رفت)
- (۹) نن (امروز) مثلاً زه نن کورته لحم (من امروز به خانه می روم)
- (۱۰) وختی (بروقت) مثلاً زه وختی راغلم (من بروقت آمدم)
- (۱۱) هلو (هرگز) مثلاً زه هلو دا کارنه کوم (من هرگز این کار را نمیکنم)
- (۱۲) تر کله پوری (تا بکی) مثلاً ته به تر کله پوری په قندهار کسب اوسپی (تو تا بکی در قندهار نخواهی ماند):

(۱۳) لمر څرک (طلوع آفتاب) مثلاً زه لمر څرک د خوب کښینا ستم
(من به طلوع افتاب از خواب بیدار شدم)

(۱۴) هیڅکله (هیچگاه) مثلاً زه به هیڅکله ستا بې امری و نه کم
(من هرگز نافرمانی شمارا نخواهم کرد)

فصل دوم : ظرف مکان

ظرف مکان آن کلمه ئیست که جای وقوع فعل را به ما نشان میدهد مثلاً زه پورته ولاړم (من بالا رفتم) درین جمله (پورته) جای وقوع فعل را به ما نشان میدهد و آنها بقرار ذیل است

(۱) دباندی (بیرون) مثلاً زه دباندی وتللی وم (من بیرون رفته بودم) :

(۲) پورته (بالا) مثلاً احمد پورته ولاړ (احمد بالا رفت) :

(۳) چیرته (کجا) مثلاً ته چیرته تللی ؤوې؟ (تو کجا رفته بودی)

(۴) کښته (پائین) مثلاً احمد کښته ولاړ (احمد پائین رفت)

(۵) باهر «بیرون» مثلاً احمد باهر تللی ؤوې (احمد بیرون رفته بود)

«۶» دلته «اینجا» مثلاً دلته راسه «اینجا بیا»

«۷» دننه «درون» مثلاً زه دننه تللی وم «من درون رفته بودم» .

«۸» نزدې «نزدیک» مثلاً نزدې راسه «نزدیک بیا» :

«۹» لری «دور» مثلاً لری مه څه «دور مرو»

«۱۰» هلته «آنجا» مثلاً دا کتاب هلته کښیږده «این کتاب

را آنجا بگذارد

(۱۱) دپاسه «از بالا» مثلاً زه دپاس راغلم «من از بالا آمدم»

«۱۲» هوری «آنجا» مثلاً زه هوری ولاړم «من آنجا رفتم»

«۱۳» شی خوا «طرف راست» مثلاً شی خوا وگرزه «طرف راست بگرد»

« ۱۴ » کینه خوا « طرف چپ » مثلاً کینه خوا و لارسه « طرف چپ برو » .

« ۱۵ » شا و خوا « هر طرف » مثلاً شا و خوا خوک مه پریزده « چهار طرف

کسی رامگذار »

« ۱۶ » دې لورته « باین طرف » مثلاً دې لورته و لارسه « باین طرف برو »

فصل سوم ؟ آدات وضعیت

آدات وضعیت آن کلمات را میگویند که وضعیت و حالت وقوع فعل را نشان میدهد

مثلاً داسری و رو و روئی « این مرد اهنه اهنه می رود » احمد دکوره پته ووت

« احمد از خانه بطور خفیه بر آمد » در جمله های فوق کلمات « ورو ورو »

و « پته » وضعیت وقوع فعل را نشان میدهد بعضی از آدات وضعیت بقرار ذیل است :

« ۱ » پته « بطور خفیه » مثلاً زده کوره به پته و لارم « من از خانه بطور خفیه رفتم »

« ۲ » به تلوار « به چابکی » مثلاً زه تر یغمان به تلوار و لارم « من تا یغمان به

چابکی رفتم »

« ۳ » ژر ژر « بزودی » مثلاً احمد مکتب ته ژر ژر حی « احمد به مکتب

زود زود میرود » .

« ۴ » په بیکاره « علانیه » مثلاً دې هلك هغه سړی ته په بیکاره بیکار و کړه .

این بچه آن مرد را علانیة دشنام داد :

(۵) په رشتیا (به راستی) مثلاً ته په رشتیا وطن ته حی (تو به راستی بوطن می روی)

(۶) په ناحقه (به ناحق) مثلاً داسری دی په ناحقه ووا هه (این مرد را به ناحق زد)

(۷) په دروغ (به دروغ) مثلاً ته له ماسره په دروغ چلبزې (تو بامن به

دروغ رفتار میکنی)

(۸) په بنه شان (بطور خوب) مثلاً احمد له ماسره په بنه شان گذاره کوی (احمد

بامن بطور خوب گذاره میکند)

(۹) په قراره (به تدریج) مثلاً دا کار به په قراره وسی (این کار به تدریج خواهد شد)

(۱۰) و روو رو (اهسته اهسته) مثلاً مکتب ته و روو رو لځه (به مکتب

اهسته اهسته برو)

(۱۱) قستن (قصداً) دی قستن دا کار نه کوی (او قصداً این کار را نمیکند)

(۱۲) تاریه تار (پرا گنده) مثلاً دد بنمن لښکرمی تاریه تاریکی (فوج دشمن

را پرا گنده ساختم)

«۱۳» ناخایه «نا گهان» مثلاً زما کره ناخایه میلما نه راغلل «به خانه من

نا گهان مهمان ها آمدند»

«۱۴» یوازی «تنها» مثلاً زه نن یوازی مکتب ته ولارم ، «من امروز تنها

به مکتب رفتم»

فصل چهارم : «آداب تا کید»

آداب تا کید ان کلمات را میگویند که برای مبالغه و تا کید فعل ، صفت و یا

دیگر کلمه تمیزی آید مثلاً دا هلك ډېر هوشیاردی «این بچه خیلی هوشیار است»

ته ډیرووو ورو پرلاری لځی «تو بسیار اهسته اهسته براه می روی» ، دوی ټوله

راغلل «انها همه آمدند» در جمله های فوق «ډیر» کلمه مبالغه است که

معنی صفت «هوشیار» و دیگر حرف تمیز «ورو ورو» را توضیح و تا کید میکنند

«ټوله» معنی فعل «راغلل» را توضیح میکند : و آنها بقرار ذیل است :

«۱» ډېر «بسیار» مثلاً دا هلك ډېر هوشیاردی «این بچه خیلی هوشیار است» :

«۲» ټوله «همه» دوی ټوله راغلل «آنها همه آمدند» :

«۳» واړه «همه» مثلاً دوی واړه راغلل «آنها همه آمدند» :

«۴» گرده «همه» مثلاً دوی گرده ولارل «آنها همه رفتند» :

«۵» خو «یقیناً» مثلاً هغه خوراغلی نه دی «او که نیامده است» :

« ۶ » په گډه « یکجا » مثلاً د وی پډه گه راغلل « آنها یکجا آمدند » :
 « ۷ » په سر سره « شخصاً » مثلاً زه په سر سره در غلم « من شخصاً نزد تو آمدم » :
 « ۸ » تګ « بسیار » بالکل « برای تاکید توررنگه‌های آید مثلاً » دا قلم تګ تور دی
 « این قلم بالکل سیاه است »

« ۹ » غوت ، غوته « بالکل » برای تاکید ' نیم ، نیمه ، سر ' می آید مثلاً
 سرئی غوت خنی پر یکی « سرش را با لکل قطع کنید » ، غوته نیمه شپه ده
 « بالکل نیم شب است » :

« ۱۰ » جګ « بالکل » برای تاکید « جور ، می آید مثلاً داسری جګ جور
 دی » این مرد بالکل تند رست است «
 « ۱۱ » ټکنده یا ټکنی « بالکل » برای تاکید غرمه « می آید مثلاً ټکنده
 غرمه ده » بالکل نیم روز است « :

« ۱۲ » تم « بالکل » برای تاکید « تور » می آید مثلاً تور تم دی « بسیار
 تاریک است » :

« ۱۳ » ټپ « بالکل » برای تاکید « روند » می آید مثلاً دا هلك ټپ روند دی
 « این بچه بالکل کور است »

« ۱۴ » نګور ، پور ، پاره « بالکل » برای تاکید سور عموماً می آید مثلاً دا
 کاپری سور نګور دی « این سنگ با لکل سرد است » : دا کاپری ساره پاره دی :
 « ۱۵ » کرټ « بالکل » برای تاکید فعل می آید مثلاً زه دا کار کرټ نه کوم
 « من این کار را بالکل نمیکنم »

« ۱۶ » لغر « بالکل » برای تاکید « لڅ » می آید مثلاً داسری لڅ لغر دی « این مرد
 بالکل برهنه است »

- « ۱۷ » خشت « بالکل » برای تا کید « لوند » می آید مثلاً « کالی لوند خشت دی » این کالا بالکل تراست «
- « ۱۸ » پر « بالکل » برای تا کید « غور » می آید مثلاً « کامیص غور پردی » این قمیص بالکل چرب است :
- « ۱۹ » ووز « بالکل » برا تا کید « کوز » می آید مثلاً « دالرگی کوزوو زدی » این چوب بسیار کج است «
- « ۲۰ » یخ « بالکل » برای تا کید « لخ » می آید مثلاً « داهلک لخ یخ دی » این بچه بالکل برهنه است «
- « ۲۱ » یخ « بالکل » برای تا کید « یخ » می آید مثلاً « داشی یخ یخ دی » این چیز بالکل سرد است «
- « ۲۲ » نزی « بالکل » برای تا کید « نوی » می آید مثلاً « ستا کوت نوی نزی دی » کوت شما بالکل نواست :

فصل پنجم: بیان حرف علت

حرف علت آن کلمه سرامیگو یند که علت فعل را ظاهر میکند مثلاً زه نن مکتب تهنه ولارم لحکه چه نا جوروم (من امروز به مکتب نرفتم زیرا که ناخوش بودم) حروف علت در پشتو عموماً قرار ذیل است :

(۱) لحکه چه (زیرا که) مثلاً زه فرانغلم ، لحکه چه کار می درلود (من نیامدم زیرا کار داشتم)
 (۲) ولی چه (چرا که) مثلاً احمد نن مکتب تهنه ولارولی چه و رورئی نا جورو (احمد امروز به مکتب نرفت چرا که برادرش ناخوش بود):

(۳) چه (تا که) مثلاً لحم ، چه یخلائئی کم (می روم تا که او را راضی بسازم).

(۴) ددی دیاره (برای اینکه) زه ددی دیاره را غلم چهئی بوزم (من به این سبب

آدمم که او را به برم)

(۵) خده پاره « برای چه » مثلاً تدخه دپاره قندهار تولا ری « تو برای چه به قندهار رفتی »

(۷) گوندی « شاید » مثلاً زه راغلم گوندی ته خوشال سی « من آمدم شاید تو خوش شوی »

فصل ششم: بیان حرف مقدار.

آدات مقدار آن کلمات است که اندازه و بادرجه فعل را ظاهر میکند مثلاً *داهلك* بیحد کوبنشی کوی « این بچه از حد زیاد کوشش میکند و آنها بقرار ذیل است :-
(۱) بیحد « از حد زیاد » مثلاً زه بیحد کوبنشی کوم چه دا کار ژر خلاص شی « من از حد زیاد کوشش میکنم که این کار زود خلاص شود » :

(۲) بیشان « از حد زیاد » مثلاً داسری بیشان بنه کنار کوی « این مرد از حد زیاد خوب کار میکند »

(۳) په قدر قدر « به اندازه » مثلاً په قدر قدر کار کوه « کار را با نهاده کن ».
(۵) خونه « چه قدر » مثلاً ته په روغ کنن خونه کار کوی « تو در روز چقدر کار میکنی »

(۶) خومره « چه قدر » مثلاً نانن خومره کاروکی « تو امروز چقدر کار کردی ».
(۷) خالی « صرف » مثلاً زه خالی دا کار کولای شم « من صرف همین کار را کرده می توانم »

(۸) دومره « اینقدر » مثلاً دومره دپیر کارمه کوه « اینقدر زیاد کاره کن ».
(۹) هومره « آنقدر » مثلاً زه ستا په کار هومره خوشال سوم چه بیان نی کولای نهم « من بکار تو آنقدر خوش شدم که بیانش کرده نمی توانم ».

(۱۰) دپیر « بسیار » داسری دپیر مال داردی « این مرد بسیار مال دار است »

(۱۱) دپیرخل « بسیار دفعه » مثلاً دپیرخل می در ته وویل « بسیار دفعه بتو گفتم ».

- « ۱۲ » زیات « زیاد » مثلاً زیات کارمه کوه « کار زیاد مکن » .
 « ۱۳ » لا « هنوز » مثلاً احمد لانه دی راغلی « احمد هنوز نیامده است »
 « ۱۴ » لگو تی « کم » مثلاً زه لگو تی کار لرم « من قدری کار دارم »
 « ۱۵ » لبرخه « قدری » مثلاً لبرخه کار لرم « قدری کار دارم »

تمرین ۱۷ - سوالات

- « ۱ » آدات تمیز را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است مثال هر يك را بنویسید ؟
 « ۲ » ظرف زمان کدام کلمه را میگوید تعریفش را با چند مثال آن بنویسید ؟
 « ۳ » ظرف مکان را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
 « ۴ » آدات وضعیت کدام کلمه را میگوید بپانش را با چند مثال آن بنویسید .
 « ۵ » آدات تاکید را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید ؟
 « ۶ » آدات علت را تعریف کنید و چند مثال آنرا بنویسید .
 « ۷ » آدات مقدار کدام کلمات را میگویند بپانش را با چند مثال آن بنویسید .
 « ۸ » آدات ذیل را در جمله‌ها استعمال کنید :- 'خکه چه' ، 'شه دپاره' ، 'لا' ، 'دپر خل' ،
 'دو مره' ، 'پ' ، 'لغر' ، 'غوټ' ، 'ناخاپه' ، 'یوازی' ، 'تار په تار' ، 'ورو ورو' ، 'ژر ژر' ،
 'چیره' ، 'دبانندی' ، 'دلته' ، 'وختی' ، 'هیخلکه'
 (۹) در جمله‌های ذیل آدات تمیز را معلوم کنید و بنویسید که کدام حرف تمیز است و معنی کدام کلمه را توضیح می‌کنند :-

- (۱) داسپی یرون چیری تللی^ء و (۲) زه د احمد سره پورته تللی^ء وم .
 (۳) زه بیگدا احمد کره تللی^ء وم (۴) احمد کبته تللی^ء دی :
 (۵) داهلک مکتب ته ژر ژر لخی (۶) دی نن ناخاپه زموز کره راغی :
 (۷) دی په تلوار سره کورته ولای (۸) زه لحم چه ئی پخلا کم :
 « ۹ » داهلک دپر هو بنیاردی^ء « ۱۰ » دی دپر کار کوی^ء :

« ۱۱ » داهلك په خپلو سبقو كښې ډېر زياد كازي « ۱۲ » داهلك ډير ورو ورو مكتب ته ځي (۱۳) ته ډير بيحده كار كوي :
 (۱۴) دى ډېرښه زغلى (۱۵) ته ډېر زيار كاږي :

قسمت هفتم بيان حروف جار

حرف جر آن کلمه ئیست که قبل و یا بعد از يك اسم می آید و تعلق آنرا با کلمه دیگر یعنی فعل ظاهر میکند آن اسم را مجرور و یا مفعول بواسطه میگویند ، مثلاً احمد کور ته ولاړ « احمد به خانه رفت » درین جمله « ته » حرف جر است که بعد از « کور » آمده است و تعلق آنرا با فعل « ولاړ » ظاهر میکند ، یعنی رفتن احمد بطرف « کور » شده است : و کور مفعول فیه است که فعل بواسطه حرف جر « ته » براو واقع شده است : و آنها بقرار ذیل است :-

(۱) په كښې « در آن » بصورت تر کښې آنوقت استعمال می شود که مجرورش محذوف باشد : مثلاً په كښې كښينه « در آن بنشین » : و به صورت تحلیل « په » ما قبل از مجرور و « كښې » بعد از مجرور می آید مثلاً احمد په كور كښې ناست و « احمد در خانه نشته بود » :

« ۲ » كښې « در » معنی ظرفیت را میدهد مثلاً احمد كور كښې ناست و « احمد در خانه نشته بود »

« ۳ » په « به » احمد په كور نموت « احمد به خانه در آمد »

« ۴ » په باندى « بر بالای » برای استعمالی آید لیکن « په » عموماً ما قبل مجرور و « باندى » بعد از مجرور می آید مثلاً دا كتاب پر ميز باندى كښيزده « این کتاب را بر بالای میز بگذار »

« ۵ » پر « بر » مثلاً دا كتاب پر ميز كښيزده « این کتاب را بر میز بگذار »

(۶) یرې، یرې (برآن) برای استعمالی آید و مجرور آن عموماً محذوف می باشد
مثلاً کتاب یرې کنبیزده (کتاب را برآن بگذارد) یا کتاب یرې کنبیزده :
بعض وقت لفظ «باندی» یا «دپاس» بطور مفسر ما بعد آن می آید مثلاً یرې باندى
کنبیزده «بالایش بگذارد»

«۷» له «از» برای تجاوز وابتدای آید و آخری حرف مجرور آن عموماً
بدزیر خوانده می شود. مثلاً اسلم له کور ووت «اسلم از خانه بر آمد» بعض
اوقات «له» ما بعد مجرور بطور مفسر می آید. مثلاً زه له کوره نه و و تم
«من از خانه بر آمدم»

«۸» ترې، تې، تنه «ازو» مثلاً قلم ترې واخله «قلم ازو بگیر» پښتنه تې و که
«پرسان ازو بکن» کتاب تې واخله «کتاب را ازو بگیر» :

در محاوره قند هار بجای «ترې» لفظ «حُنی» استعمال می شود. مثلاً کتاب
حُنی واخله.

«۹» حُنی «ازو» مثلاً ما کتاب حُنی واخله «این کتاب را ازو بگیر» :
«۱۰» سره «همراه» با «زه احمد سره ولاړم» «من همراهی احمد رفتم»
گاهی «د» ما قبل مجرور هم می آید مثلاً زه دا احمد سره ولاړم «من همراهی احمد رفتم»
گاهی ما قبل «سره» ضمائر «را» «در» «ور» «راهنی آرند مثلاً ته را سره
ولاړشه «تو با من برو» زه در سره ولاړشم «من با تو بروم» زه ورسره ولاړشم
«من با او بروم»

«۱۱» «دپاره» لره «له» برای «ما بعد مجرور می آید مثلاً مادا کتاب دا احمد
دپاره را وړ» «من این کتاب را برای احمد آوردم» مادا چاقو تالره را وړ» «من این چاقو را
برای تو آوردم» «مادا قلم تاله در کئی» «من این قلم را برای تو دادم» :

گاهی قبل از "له" ضمائر "را" در "ور" بطور مخفف می آرند مثلاً "وله
ور که" باوریده "دند در کم" بتوبد هم "را لدر که" بمن بده " "را" بطور
تخفیف نمی آید :

(۱۲) تریوری (تا) برای انها استعمال می شود "تر" ماقبل مجرور
ر "پوری" بعد مجرور می آید و آخری حرف مجرور به زیر خوانده می شود
' مثلاً زه تر مکتب پوری و لارم (من تا مکتب رفتم)
گاهی تنها لفظ (تر) را ماقبل مجرور می آرند مثلاً زه تر بازار تلمی و م (من
تا بازار رفتم بودم)

(۱۳) تر لاندی (زیر) (تر) ماقبل از مجرور و (لاندی) بعد از مجرور می آید
مثلاً دا حمد کتاب تر میز لاندی پروت دی (کتاب احمد زیر میز افتاده است)
گاهی بجای (تر) لفظ (د) می آرند مثلاً دا حمد کتاب د میز لاندی پروت دی
(کتاب احمد زیر میز افتاده است) گاهی تنها (لاندی) هم می آید مثلاً دا حمد
کتاب میز لاندی دی (کتاب احمد زیر میز است).

(۱۴) پر باندی (بر) (پر) قبل از مجرور و (باندی) بعد از مجرور می آید مثلاً
دا قلم پر میز باندی کنیپزده (این قلم را بر میز بگذار) گاهی لفظ (پر) تنها هم
استعمال می شود مثلاً دا کتاب پر میز کنیپزده (این کتاب را بر میز بگذار)
(۱۵) ته (به) مثلاً احمد مکتب ته تلمی و (احمد به مکتب رفتم بود)

(۱۶) خخه (نزد) بعد مجرور می آید مثلاً کتاب می ستاخخه دی (کتابم نزد تو است):

(۱۷) د: (از) مثلاً احمد دکور راغی (احمد از خانه آمد) آخری حرف

مجرور به زیر خوانده می شود

(۱۸) راهیسی (بعد از) برای ابتدای زمانه می آید و بعد از مجرور می آید مثلاً

ما احمد پرون راهیسی لیدلی ته دی (من احمد را بعد از دیروز نه دیده ام):

تمرین ۱۸ - سوالات

- (۱) حرف جر کدام کلمه را میگویند با مثالش بیان کنید؟
- (۲) حروف ذیل را در جمله‌ها استعمال کنید و معنی فارسی هر يك را بنویسید
 خخه 'تر لاندی' پر باندی، په کښې، ته، سره، له، پر، دپاره نه، د، تر پوری، راهیسی :-
- (۳) در جمله‌های ذیل حروف جار را معلوم کنید و مجرور آنرا نشان بدهید:
- (۱) احمد دکور خخه راغی، (۲) ته مکتب ته تللی وې (۳) دا کتاب می ستادپاره راوړی دی، (۴) دا هلك زما دورور پر چوکی ناست و، (۵) ستا قلم پر میز باندی پروت دی (۶) زه نن دا احمد سره تللی وم (۷) دا احمد قلم تر میز لاندی دی (۸) ته د پرون راهیسی چیری وې (۹) زه نن تر یغمان پوری ولاړم (۱۰) زما قلم ترې واخله.

قسمت هشتم! بیان آداب عطف

- حرف عطف آن حرفی را میگویند که فقط دو اسم و یا دو جمله را با هم وصل میکنند؛ و آن بر دو قسم است حرف عطف مساوی (۲) حرف عطف تابع؛
- (۱) حرف عطف مساوی آن حرف عطف را میگویند که دو جمله مساوی را با هم وصل میکند مثلاً زه را غلم او احمد ولاړ (من آمدم و احمد رفت)؛
- (۲) حرف عطف تابع آن حرف عطف را میگویند که جمله تابع را با جمله اصلی وصل میکند مثلاً غلامه کوه نه چه گرفتار شې (دزدی مکن مبادا گرفتار شوی) درین جمله، جمله اصلی (غلامه کوه) و جمله متابع (گرفتار شې) و (نه چه) حرف عطف است که جمله اصلی و متابع را با هم وصل میکند، در پشتو حروف عاطفه بقرار ذیل است :-
- (۱) او (و) مثلاً احمد او محمود مکتب ته ولاړل (احمد و محمود به مکتب رفتند)؛

- (۲) که (اگر) زه به هغه کتاب و وایم که تها جازت را کي (من آن کتاب را خواهم خواند اگر تو اجازت بدهی) :-
- (۳) خو (لیکن) احمد مکتب ته راغلی و خو محمود راغلی نهو (احمد به مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده بود)
- (۴) هم (نیز) مثلاً احمد راغی محمود هم ورسر راغی (احمد آمدو محمود هم همرايش آمد)
- (۵) بیا (باز) مثلاً امری احمد راغی بیا محمود راغی (اول احمد آمد باز محمود آمد).
- (۶) بلکه (بلکه) داسپی نه دی بلکه لیو دی (این سگ نیست بلکه گرگ است).
- (۷) لا کن (لیکن) مثلاً احمد مکتب ته راغلی و لا کن محمود راغلی نهو (احمد به مکتب آمده بود لیکن محمود نیامده بود) :
- (۸) بیله (سواى) مثلاً ټوله هلکان بیله احمد راغلی وه (همه بچها سواى احمد آمده بودند)
- (۹) لادلاسه (علاوه از آن) مثلاً احمد څه را نکره لادلاسه ئي ښکنجل راته و کره (احمد چیزی نداد علاوه از آن دشنام داد) :
- (۱۰) که څه هم (اگر چه) مثلاً هغه ښه سړی دی که څه هم غریب دی (او مرد خوب است اگر چه غریب است) :
- (۱۱) لکه چه (مثلیکه) مثلاً هغه هلک دارنگه هو ښیار دی لکه چه زه هو ښیاریم (آن بچه اینقدر هو ښیار است مثلیکه من هستم)
- (۱۲) وقت چه (وقتیکه) مثلاً هغه مکتب ته ولار و وقت چه اته بچي وو هلی شوي (او به مکتب رفت وقتیکه هشت بچه زده شد) :
- (۱۳) نه (نه) مثلاً نه زه نه ولارم نه ته ولاري (نه من رفتم نه تو رفتی) :
- (۱۴) داسی و نهسی چه (مبادا) مثلاً سبق زده کره داسی و نهسی چه هیردی شی (سبق را یادکن این چنین نشود که فراموش شود)

(۱۵) سره له دې (باوجودیکه) مثلاً احمدزانه شی سره ددې چه پیر می ورته
وویل (احمد نیامد باوجودیکه بسیار باو گفتم)
(۱۶) کنه (ورنه) مثلاً دا کارمه کړه، کنه و بددی و هم (این کار را ممکن
ورنه ترا خواه زد).

(۱۷) کهڅه هم (اگرچه) مثلاً دی راغی کهڅه هم عالمه و ویلی (او آمد اگرچه
من نگفته بودم)

(۱۸) دواړه (هر دو) احمد او محمود دواړه در اغلل (احمد و محمود هر دو آمدند)
فائده :- (۱) فرق در بین حرف عطف و ضمیر موصول این است که حرف عطف
فقط دو اسم و یا دو جمله را با هم وصل میکند و موصول الی ندارد و اسم موصول دو جمله
اصلی و متابعا را با هم وصل میکند و موصول له هم دارد:

(۲) حرف عطف منصرف نیست و در شکل خود تغییر نمیخورد مثلیکه اسم ضمیر
صفت و فعل منصرف است و در شکل خود بسبب تصریف تغییر میخورد:

(نمرین ۱۹ سوالات)

(۱) حرف عطف را بیان کنید و بنویسید که بلاحاظ جمله در چند قسم است
(۲) حروف عاطفه ذیل را در جمله ها استعمال کنید: او، بیا، نه، هم، که، خو
بلکه، لاکن، کهڅه هم، لکه چه، بیله، کنه، وقت چه، داسی، نه چه
(۳) در جمله های ذیل حروف عاطفه را نشان بدهید و بنویسید که کدام اسم او
جمله هارا با هم وصل میکند

(۱) احمد او محمود و لاول (۲) احمد دبازا راغی بیا کورته ولاره (۳) ولاره
یا کبینه

(۴) نه ز مخم نه ته څی (۵) نه ولاره سده، زه به هم ولاره سم (۶) داسی نه دی
بلکه حیوان دی

قسمت نهم :- بیان حرف ندا

حرف ندا آن کلمه نیست که خیال ناگهانی را ظاهر میکند و در محل ندا 'تعجب' انبساط 'تحسین' افسوس ' نفرت و تحذیر و غیره استعمال می شود، مثلاً 'ای هلك! دلته راسه (ای بچه اینجا بیا) :

نوت :- حرف ندا در جمله هیچ تعلق صرفی با کلمه دیگر ندارد، و نه معنی اسمی را که با او می آید، توضیح و یا زیاده می سازد بلکه صرف هیجان و احساسات را ظاهر می سازد :-

فصل اول بیان حرف ندا

در پشتو حرف ندا «ای» آ، او، وا می باشد مثلاً :-

- « ۱ » ای « ای » مثلاً ای هلك ! ماته و گوره « ای بچه طرف من بیهین »
 « ۲ » آ « ای » مثلاً آ زویه ! دلته راشه « ای پسر ! اینجا بیا » :
 « ۳ » او « ای » مثلاً او هلك ! خه کوی « ای بچه چه میکنی » .
 « ۴ » وا (ای) مثلاً وا هلك ! دلته راشه (ای بچه اینجا بیا) :

فصل دوم : اصوات تعجب و انبساط

حرف تعجب و انبساط در پشتو عموماً ازین قرار است : (اخ، ای هی، او هو، اها، واه، واوا) : مثلاً :-

- (۱) اخ (آری) مثلاً اخ ! خنگه بنه آس دی (آری ! چداسپ خوب است)
 (۲) ای هی (آها) مثلاً ای هی ! داخه رنگه بنه گل دی (آها این چه طور گل خوش است)
 (۳) او هو (واه واه) مثلاً او هو ! دا خنگه بنه س-رپی دی (واه واه این چه مرد خوب است)
 (۴) اها (به به) مثلاً آها ! خنگه خوزی میوی دی (به به ! چه میوه های شیرین است)
 (۵) واه : (اری) مثلاً واه ! ته خنگه راغلی (اری تو چطور آمدی) :

(۶) وا، واه، (واهواه) مثلاً واوا! دا هلك خنكه بنه ليكي (واه، واه، واه!) اين بچه چطور خوب می نویسد) . -

فصل سوم بیان اصوات تحسین

کلمات تحسین در پشتو این است : شابس، آفرین، اشکی، مثلاً! -
 (۱) شابس (آفرین) مثلاً شابس! نه دیر بنه سبق وائی (آفرین! تو خوب سبق میخوانی)

(۲) آفرین (آفرین) مثلاً آفرین! نه بنه خط لیکی: (آفرین! تو خوب خط مینویسی):
 (۳) اشکی (شاباس) مثلاً اشکی! خه بنه کار کوی (شاباس! چه کار خوب میکنی)

فصل چهارم: اصوات نفرین

اصوات نفرین عموماً در پشتو ازین قرار است : اخ، پتی موسه، او جارسه، لری، هسته، یرته، بیرته، میراث دی سه، مثلاً: -

(۱) اخ (واخ، او) مثلاً اخ! دا هلك خنكه بدر نكه دمی (اوه! این بچه چه طور بدرنگ است)

(۲) پتی موسه (لعنت باشد) مثلاً پتی موسه! دادی خه وویل (لغت با شد! این چه گفتی)

«۳» او جارسه! (ویران شود) مثلاً او جارسه: دا خنكه سرای دی (ویران شود. این چطور سرای است)

«۴» لری (دور شو) مثلاً لری! بدمی در خخه راخی «دور شو! از تو بدم می آید»

(۵) هیسته «پس شو» مثلاً هیسته! منخ دی تور سه «پس شو! رویت سیاه شود»:

«۷» بیرته «گم شو» مثلاً بیرته! ملادی ما ته سه «گم شو کمرت بشکنند»

«۸» میراث دی سه «میراث شود» مثلاً میراث دی سه! دا خنكه کالی دی

«میراث شود! این چطور کالاست»:

فصل پنجم : اصوات افسوس

اصوات افسوس عموماً در پشتو بقرار ذیل است : وی ، وش ، واخ ، آخ ، آه ، آلا آرمان ، اف ، هر گوره مثلاً :-

« ۱ » وی « افسوس » مثلاً وی ! ورور می هر سو « افسوس ! برادرم مرد » :
 « ۲ » وش « افسوس » مثلاً وش ! داسپی خنگه غریب دی « افسوس ! این مرد چطور غریب است »

« ۳ » واخ « افسوس » مثلاً واخ ! کور می ویران شو (افسوس خانه ام ویران شد)
 « ۴ » آخ « افسوس » مثلاً آخ ! خه وکم چه شه می دلاسه نه کیزی « افسوس ! چه کنم که چیزی از دستم نمی شود » :

« ۷ » آه « حیف » آه ، پلانی په خوانی کنې مر شو « حیف ، فلانی در جوانی مرد »
 « ۸ » آلا « افسوس » مثلاً آلا ، داسپی دیر غریب دی « افسوس ! این مرد خیلی غریب است »
 « ۹ » آرمان « افسوس » آرمان ! چه زو زیم « افسوس که پیر هستم » :
 « ۱۰ » اف « افسوس » مثلاً اف ، ان خنگه گرمی ده « افسوس ! امروز چطور گرمی است »
 « ۱۱ » هر گوره « افسوس » مثلاً هر گوره ! چه لاس می نه سیزی « افسوس که دستم نمی رسد »

فصل ششم : حروف تمناً

حروف تمناً در پشتو این است : « کشکی ، که » مثلاً :-

« ۱ » کشکی « کاشکی » مثلاً کشکی ! داهلك زماز وی وای « کاشکی ! این بچه پسر من می بود »

« ۲ » که « کاشکی » که ، احمد وای « کاشکی احمد می بود » ، که داسی وای « کاشکی

چنی می بود » :

قسمت دهم: بیان معانی بعض حروف مرکب و مفرد

« ۱ » به « به » برای قسم می آید مثلاً په خدای! چه! حمد را غلی و « بخدا که احمد آمده بود ،
 « ۲ » زو « به » برای قسم بعد مقسم به می آید مثلاً خدای زو! چه! احمد تا جو رو
 « بخدا که احمد ناخوش بود »

« ۳ » په شان « مانند » برای تشبیه می آید مثلاً محمود دز مری په شان دی
 « محمود مانند شیر است »

« ۴ » غو ندی « مثل » برای تشبیه می آید مثلاً زه احمد غو ندی نه یم « من مثل احمد
 نیستم » .

« ۵ » لکه « مانند » برای تشبیه می آید مثلاً دا ختکی لکه قند خو ز دی
 « این خر بوزه مانند قند شیرین است »

« ۶ » داسی « چنین » برای تشبیه می آید مثلاً داسی کدارو که چه خلق شاباس در کی
 « چنین کمار کن که مردم آفرینت بگو بد » :

« ۷ » په دول « مانند » برای تشبیه می آید مثلاً دعلم په دول بل بنه کار نهسته
 « مانند علم دیگر کار خوبی نیست » :

« ۸ » هسی « این چنین » برای تشبیه مثلاً هسی کار مه کوه چه خلق در با ندی
 و خاندی « این چنین کار مکن که مردم بر تو خنده کنند » :

(۹) و ر ته (مشا به) برای تشبیه مثلاً احمد خپل و ر و ر ته و ر ته دی
 (احمد مشابه به برادر خود است)

(۱۰) هیخ (هیچ) برای تاکید مثلاً په کور کس می هیخ نه سته (در خانه ام)
 هیچ نیست) :

(۱۱) له سره (با لکل) مثلاً زه له سره نه پو هیبزم (من با لکل نمیدانم) :

- (۱۲) هه‌وو (هر گز) مثلاً زه‌هه‌وو دا کار نه‌کوم (من هر گز این کار را نمی‌کنم):
- (۱۳) جوور (شاید) حرف شك مثلاً دا‌هه‌ك جوور احمد دی (این بیچه شاید احمد باشد)
- (۱۴) بویه (شاید) حرف شك مثلاً بویه چه راسی (شاید بیاید).
- (۱۵) خدای خبیر (خدا میداند) حرف شك مثلاً خدای خبیر چه راسی (خدا میداند که بیاید).
- (۱۶) خدای زده (بخدا معلوم) حرف شك مثلاً خدای زده چه راسی (بخدا معلوم که بیاید).
- (۱۷) بنائی (شاید) حرف شك مثلاً بنائی چهوائی خلتی (شاید که بگیرد).
- (۱۸) گنره (فرض کنید) حرف شك مثلاً گنره: وا ئی نه خلی (فرض کنید نگیرد).
- (۱۹) بیشکه (بی شك) حرف یقین مثلاً بیشکه خدای بودی (بیشك خدا بکی است)
- (۲۰) هو (بلی) حرف ایجاب مثلاً هوزه راغلی وم (بلی من آمده بودم):
- « ۱۲ » رشتیا « واقعی » حرف یقین مثلاً رشتیا احمد نا جوور دی
 « واقعی احمد نا جوور راست »:
- « ۲۲ » به « نه » بجواب استفهام بصورت نفی می‌آید مثلاً ته مکتب ته تلبلی وئی؟ « تو به مکتب رفته بودی » بجوابش بصورت نفی گفته می‌شود: « به »:
- « ۲۳ » به « خوب » حرف ایجاب بجواب امر یا نهی می‌آید مثلاً مکتب ته ولا زسه « به مکتب برو » یا مکتب ته مه‌خه « به مکتب مرو » بجوابش میگوید « به »
- « ۲۴ » ها « بلی » بجواب ندائی آید مثلاً اگر شخص کسی را صدا کند
 « ای ورور! » ای برادر او بجوابش میگوید « ها »
- « ۲۵ » بی « بدون » حرف نفی است که بر اسم داخل می‌شود مثلاً بی عقل « نادان »

« ۲۶ » نا « حرف نفی است که بر صفت داخل می شود مثلاً دا سِری
 نا روغدی » این مرد بیمار است « یعنی تندرست نیست ، دا هلك نا پوه دی
 » این بچه فهمیده نیست .

« ۲۷ » نه « حرف نفی است که بر فعل داخل می شود مثلاً
 احمد نه حی « احمد نمی رود »

« ۲۸ » مه « نه » حرف نفی است که بر امر حاضر داخل می شود مثلاً مهخه « مرو » :
 « ۹۲ » خو : - این حرف در پنج موقع به محل خود معنی مختلف می دهد .
 ۱ : - بمعنی استدراک می آید و رفع توهم که از کلام سابق به سامع می آید
 می نماید مثلاً دپری ورته وویل خورا نه غی « بسیار برایش گفتم مگر نیامد » .
 ب : - برای تنبیه و زجر می آید مثلاً خو پری ئی زده سریه « بمان او را ای آدم » :
 ج : - برای تاکید می آید مثلاً احمد خورا غلی نه دی « احمد که نیامده است » :
 د : - برای یقین می آید مثلاً دی خونه حی « اویقیناً نمی رود » .
 ه : - برای تکیه کلام می آید مثلاً خوا احمد را پیا خیده « احمد برخواست »
 « ۲۷ » د - : این حرف به چند معنی می آید :-

۱ : - دال مفتوحه (د) برای علامت اضافه می آید مثلاً دا احمد کتاب را که
 (کتاب احمد را بده) .

ب : دال مکسوره (د) به سه معنی می آید یکی برای امر غائب و امر متکلم مثلاً
 احمد دراسی (احمد بیاید) زه دولا رسم (من باید بروم) ، دیگر برای امر دعائیه
 مثلاً احمد د لوی سی (احمد کلان شود) .

ج : - دال مفتوح (د) بمعنی حرف جرمی آید مثلاً احمد د کور راغی
 (احمد از خانه آمد)

(۲۸) و :- واو به هفت معنی می آید :-

(۱) برای ضمیر واحد و جمع غائب می آید مثلاً ورکه (باو بده) ورکی
(با آنها بدهید) :

(۲) بمعنی حرف جر مثلاً و ما ته را که (بمن بده) و کورنه و لارسه (بخانه برو)

(۳) واو تجرید که ما قبل امر استمراری برای ساختن امر مجرد می آید
از (گوره) و گوره (به بین) .

(۴) واو الحاق عموماً در اول فعل ماضی و فعل حال و مستقبل التزامی
می آید مثلاً ما ختگی و خور (من خر بوزه را خوردم) ، زه دو دی و خورم
(من نان بخورم) ، زه به دو دی و خورم (من نان را خواهم خورد) .

(۵) واو جمع که بسبب حرف مغیره در آخر اسمای جمع ، اسمای جنس
و مصادر بصورت علامت جمع می آرند و همیشه مجهول می باشد مثلاً دسپ و سه و لارس
(با مردمان رفتم) ، دا کار په و یلونه کینزی (این کار بگفتن نمی شود) .

(۶) واو متکلم در صغیه جمع متکلم فعل ماضی می آید مثلاً موز و لارو
(ما رفتیم) موز ئی و وهلو (ما رازد) :

(۷) واو غیبویت در بعضی مواقع در آخر صغیه واحد غائب مذکر فعل ماضی
می آید مثلاً احمد را غلو (احمد آمد) .

(۲۹) ی :- (یابه چهار معنی می آید)

۱ :- یای غیبویت که در آخر صغیه های واحد غائب و جمع غائب فعل حال
و مستقبل می آید مثلاً هغه ئی (او می رود) هغوی ئی (آنها می روند) ، دی به و لارسی
(او خواهد رفت) دوی به و لارسی (آنها خواهند رفت) :

ب :- یای خطا بیه که در آخر صغیه های مخاطب فعل حال و مستقبل می آید
برای واحد مخاطب یای مجهول و برای جمع مخاطب یای ثقیله می آرند مثلاً
ته ئی (تو می روی) ته به و لارسی (تو خواهی رفت) تاسی ئی (شما می روید)

تاسی بدو لاریسی^۱ (شما خواهید رفت) .

ج : یای جنسیت که در آخر مؤنثات به حالت مفرد و جمع می آید مثلاً سپی؟
(سگ ماده) بنیعی (زنها)

د : یای جمع مذکر این در آخر اسم می آید مثلاً سری « مرد ها » سپی « سگ ها » :

(تمرین ۲۰ - الات)

« ۱ » ا سوات کدام کلمه را میگویند آنرا با چند مثالش بیان کنید ؟

« ۲ » آدات ندارا بنویسید که چند است و مثال هر يك را بیارید ؟

« ۳ » آدات تعجب و انبساط را بنویسید که چند است و مثالش بنویسید ؟

« ۴ » آدات تحسین را با مثالش بنویسید ؟

« ۵ » آدات نفرین را بنویسید که چند است و مثال هر يك را بیارید ؟

« ۶ » آدات افسوس را با مثالش بنویسید ؟

« ۷ » آدات تمنا را با مثالش بنویسید :

« ۸ » آدات قسم چند است با مثالش بنویسید :

« ۹ » آدات تشبیه و شك و ایجاب را با مثالش بنویسید :

« ۱۰ » آدات نفر چند است و در کدام محل استعمال می شود هر يك را با مثالش بنویسید

« ۱۱ » آدات ذیل را در جمله استعمال کنید : - او ، ها ، اشکی ، هسته ، وی ، زو ، داسی

فصل دوم : (بیان حروف مفیره)

حروف مفیره آن حروفی را میگویند که در همیت کلمات در مواقع مخصوصه

بسبب مجاورت آن تغییر معینه پیدا میکنند و آنها بقرار ذیل است : -

« ۱ » د : علامت اضافه :

« ۲ » حروف جار : له ، د ، تر ، بر ، په ، ته ،

« ۳ » حروف ندا : - ای ، آ ، او ،

عمل حروف مغیره

حروف مغیره در مواقع ذیل عمل معینه خود را میکند :-

« ۱ » هر گاه حروف مغیره با اسمای مصادر ، اسمای اعداد ، اسمای جنس و نیز آن اسمای جمع مذکر و مؤنث که در آخر آن یای معروف و یا مجهول باشد بیاید ، در آخر آنها و او مجهول می آرند مثلاً « احمدئی په بنکنخلو د کور وایست » « احمد را بدشنام دادن از خانه کشتید » ، « دا کتاب می په خلور ورو پورانیوه » « این کتاب را به چهار رویه خریدم » ، « داخنکی دانگور و په شان شیرین دی » « این خربوزها بمانند انگور شیرین است » « احمد می په لبتو و واهه » « احمد را به خمچه ها زدیم » « په دی لارگو کښ ماردی » « درین چوب هماراست : » « په مستو کښ اوبه ږیری دی » « در ما ست آب بسیار است » « ددی شید و مزه خرابه ده » « مزه این شیر خراب است » « نوت : اگر در آخر اسم یای معروف و یا مجهول باشد آنرا در وقت آوروون و او حذف میکنند :

« ۲ » اگر در آخر اسم جمع حرف صحیح باشد و ما قبل آن حروف مغیره بیاید در آخر آن نیز و او مجهول می آید مثلاً « دهلکا نو سره می بازی کولی » « بابچها بازی می کردم » « دمارا نو په غار و کښ لاس مه نیناسه چه و به دی چیچی » « در سو راخ های مارها دست درون مکن که شما را خواهد گزید » :

« ۳ » اگر در آخر اسم مفرد مذکری یای ملینه و در آخر واحد مؤنث های مختفی باشد و ما قبل آن حروف مغیره بیاید آن اسم بصورت جمع یعنی به یای معروف و مجهول نوشته می شود مثلاً « ددی سری کور لری دی » « خانه این مرد دور است » « ددی ښځی زوی ناچوردی » « پسر این زن بیمار است » « پردی سری می زر روپی » « بانندی دی (برای این مرد هزار رویه قرض دارم) پردی ښځی می پور دی »

» براین زن قرض دارم « :

نوت: اگر حرف آخر اسم مونث‌های غیر ملفوظی باشد و ما قبل حرف آن زور کبی داشته باشد آن‌ها به یای معروف نوشته می‌شود مثلاً (دَدِی بِنحی زوی نا جور دی) و اگر ما قبل حرف آن فتحه خالص باشد آن وقت‌های ملفوظ به یای مجهول بدل می‌شود مثلاً دَدِی خَرِی خَنخه بار واخله « ۴ » اگر حرف آخر اسم واحد حرف صحیح باشد و ما قبل آن حروف مغیره (د، له، تر پوری) و حرف ندا (ای) بیاید، حرف آخر اسم عموماً به زیر خوانده می‌شود مثلاً «دا کتَاب می د هَلک خَنخه وا خست» این کتاب را از بچه گرفتیم « احمد له کورنه راغی « احمد از خانه آمد » زه تر مکتب پوری ولادم « من نامکتب رفتم » ای هَلک: دلته راسه « ای بچه اینجایا »:

« ۵ » اگر اسم واحد و حرفی باشد و حرف آخر آن صحیح باشد و ما قبل آن حروف مغیره « پرباندی » به کنس « بیاید » حرف آخر اسم به فتحه خوانده می‌شود مثلاً هغه هَلک پرخره باندی سپوردی « آن بچه بر خر سوار است » هغه سپری پرخره باندی ولاردی « آن مرد بر کوه ایستاده است » په دِی غره کنس یوزمری دی « درین کوه یک شیر است »: پردِی غله باندی می روپی دی براین زرد رویه من است: اسمای خارجه ازین قاعده مستثنی می‌باشد مثلاً پر سر باندی می درد دی: نوت: .. در محاربه جدید بعوض زیر عموماً‌های خفی می‌آرند:

« ۶ » اگر در آخر اسم مفرد یای معروف باشد و ما قبل آن حروف مغیره بیاید یای معروف آن بسبب حرف مغیره به یای ثقیله بدل می‌شود. مثلاً از خیلوی « خویشاوندی » زه ستاد خیلوی خَنخه بیرازیم « من از خویشاوندی شما بیزار هستم » از سپارلی (سواری) زما آس د سپارلی په وقت کنس گد گد کینزی « اسپمن بوقت سواری لنگ لنگ می‌شود »:

« ۷ » و او بعضی اسماء، که در بین کلمه می‌آید بسبب حروف مغیره بالف بدل شده

در آخر اسم‌های غیر ملفوظی می‌آرند مثلاً از بیلتون « جدائی » بیلتا نه مثلاً زده بیلتا نه بهنم اخته‌بیم (من بهنم جدائی گرفتارم) و از زنگون « زانو » زنگا نه مثلاً پیر زنگا نه می‌درددی (برزانویم درد است) « از لرمون » جگر « لرمانه مثلاً پر لرمانه » می‌دردی « بر جگرش در داست » از لمونخ « نماز » لمانه مثلاً اوس دلمانه وقتدی « حالا وقت نماز است »

(۸) حرف ! ندا حرف ندا در چند جا عمل خود میکند و آن بقرار ذیل است :

ا :- اگر منادی واحد مذکور و حرف آخر آن حرف صحیح باشد با آوردن حرف ندا آخر منادی به زیر خوانده می‌شود مثلاً ای هلك (ای بچه) و اگر جمع باشد در آخر منادی و او می‌آرند مثلاً ای هلكا نو ! (ای بچهها) و اگر منادی واحد مونث باشد در آخر آن یای معروف می‌آرند مثلاً ای موری (ای مادر آخوری « ای خواهر » :

ب :- اگر منادی جمع مذکور و یا جمع مونث و حرف آخر آن یای معروف باشد با آوردن حرف ندا یا را حذف میکنند. و در آخر و او را می‌آرند مثلاً از سپی، ای سپو « ای مردان » از بنجی « زنها » آبنجو « ای زنها » :

ج :- اگر حرف آخر منادی واحد مونث های خفی باشد که ما قبل حرف آن زور کی داشته باشد با آوردن حرف ندا های خفی آن عموماً به یای معروف بدل می‌شود مثلاً از بنجه ای بنجی « ای زن » و اگر ما قبل حرف آن زبر داشته باشد آنوقت های خفی به یای مجهول بدل میشود مثلاً از خره « خر ماده » ای خری « ای خر ماده »

د :- اگر حرف آخر منادی الف باشد با آوردن حرف ندا الف بحال خود می‌ماند

مثلاً از بابا، ای بابا (ای بابا)

ه :- اگر منادی جمع مذکور باشد و حرف آخر آن های خفی که ما قبل حرف آن

زور کی داشته باشد . بآوردن حرف ندا های خفی به او بدل می شود مثلاً از خره (خرها) ای خرو (ای خرها)

و :- اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یای معروف یا ملینه باشد بآوردن حرف ندا در آخر منادی های خفی می آرند مثلاً از سر ی ' ای سر یه ! « ای مرد » از زوی ' پسر » ای زویه « ای پسر » :-

تمرین (۲۱) سوالات

- ۱ « حروف مغیره کدام کلمات را میگویند تعریفش را بنویسید :
- ۲ « حروف مغیره کدام ، کدام حروف است همه را بنویسید
- ۳ « اگر ما قبل اسم مصدر ، اسم جنس ، و اسم عد جمع حروف مغیره بیایند در آن چه عمل میکند
- ۴ « اگر در آخر اسم جمع مذکر و مونث یای معروف یا مجهول باشد حروف مغیره در آن چه عمل میکند
- ۵ « اگر در آخر اسم واحد مذکر یای معروف و در آخر واحد مونث های خفی باشد حروف مغیره در آن چه عمل میکنند
- ۶ « اگر در بین يك اسم و او مجهول باشد و حرف آخر آن نون باشد حروف مغیره در آن چه عمل میکند ؟
- ۷ « اگر منادی واحد مذکر و حرف آخر آن حرف صحیح باشد ، حرف ندا در آن چه عمل میکند ؟
- ۸ « اگر منادی جمع مذکر باشد و حرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف مغیره در آن چه عمل میکند ؟
- ۹ « اگر منادی واحد مونث و حرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ند در آن چه عمل میکند ؟

(۱۰) اگر منادی جمع مذکر و یا مؤنث باشد و حرف آخر آن یای معرف باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند

(۱۱) اگر حرف آخر منادی واحد مذکر یای معرف باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند :

(۱۲) اگر حرف آخر منادی واحد مؤنث‌های خفی باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند ؟

(۱۳) اگر حرف آخر منادی الف باشد ، حرف ندا در آن چه عمل میکند ؟

(۱۴) اگر اسم واحد دوحرفی و حرف آخر آن حرف صحیح باشد حرف ندا در آن چه عمل میکند

قسمت یازدهم : بیان تجزیه کلمات

تجزیه و ترکیب کلمات و معلوم نمودن تعلقات آنها بایک دیگر در قواعد زبان خیلی اهمیت دارد زیرا که از خواندن قواعد زبان مقصود و غرض هم همین است که متعلم کلمات و موافقت آنها را بایک دیگر بخوبی دانسته و آنها را تجزیه کرده بتواند و اگر متعلم کلمات را بخوبی نشناسد و تجزیه کرده نتواند پس خواندن قواعد زبان باو چندان فائده نخواهد بخشید :

حالا میخوانیم که درین کتاب اصول و قواعد ترکیب صرفی و تجزیه چند جمله‌ها را بنویسیم تا که برای استفاده مبتدیان کارآمد ثابت شده ترکیب کلمات را بدانند ، ترکیب یا تجزیه بر دو قسم است (۱) ترکیب صرفی

(۲) ترکیب نحوی :

ترکیب صرفی آن است که تجزیه هر کلمه که در جمله باشد بطور مفصل کرده شود که آیا این چه کلمه است اسم است یا صفت ، ضمیر است یا فعل ، واحد است یا جمع ، مذکر است یا مؤنث ، فاعل است یا مفعول ، مضاف است یا مضاف الیه صفت است

یا موصوف ، جار است یا مجرور ، فعل لازمی است یا متعدی و غیره و نیز تعلقات آنها بایکدیگر ظاهر شود این است ترکیب صرفی چند جمله ها که ذیلاً درج می شود و ترکیب نحوی آنها در کتاب نحو نوشته خواهد شد :-

(۱) احمد کورته ولار:

احمد :- اسم خاص - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (ولار)
 کور :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت جری - متعلق به حرف جر (ته)
 ته :- حرف جر متعلق به مجرور (کور)
 ولار :- فعل ماضی مطلق - لازمی - معروف - مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (احمد):

(۲) داسری زما کتاب وائی:

دا :- اسم اشاره قریب - متعلق به مشار الیه (سری):
 سری :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (وائی):
 زما :- ضمیر شخصی منفصل - متکلم - عدد واحد - جنس مستوی - حالت اضافی
 متعلق به مصاف (کتاب)
 کتاب :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل (وائی)
 ووائی :- فعل حال - متعدی - معروف - مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب
 متعلق به فاعل خود (سری) و مفعول (کتاب):

«۳» محمودیوبنه کتاب لری:

محمود :- اسم خاص - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی ، فاعل فعل (لری).
 یو :- صفت عدی ، متعلق به معدود خود (کتاب)
 بنه :- صفت ، متعلق به موصوف خود (کتاب)

کتاب :- اسم عام - عددواحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل (لری) :
 لری :- فعل حال - متعدی - معرف - مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد
 غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (محمود) و مفعول خود (کتاب) :

«۴» ته چاو وهلی :

ته :- ضمیر شخصی منفصل - مخاطب - عددواحد - جنس مذکر - حالت مفعولی
 مفعول فعل (ووهلی) :

چا :- ضمیر استفهام - عددواحد - جنس مستوی - حالت فاعلی - فاعل فعل (ووهلی) :
 ووهلی :- فعل ماضی مطلق - متعدی - معروف - مثبت - وجه اخباری - صیغه
 واحد غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (چا) و مفعول (ته) :

(۵) محمود په خپله دا کار وکی :

محمود :- اسم خاص - عددواحد - جنس مذکر - حالت فاعلی ، فاعل فعل (وکی) :
 په خپله :- ضمیر مشترک : متعلق به فاعل خود (محمود) :

دا :- اسم اشاره قریب متعلق به مشارالیه خود (کار)

کار :- اسم عام - عددواحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل (وکی) :
 وکی :- فعل ماضی مطلق - متعدی - معروف ، مثبت - وجه اخباری - صیغه
 واحد غائب مذکر متعلق به فاعل خود (محمود) و مفعول خود (کار) :

«۶» هغه هلك ډیر توریالی دی

هغه :- اسم اشاره بعید - متعلق به مشارالیه خود (هلك) :

هلك :- اسم عام - عددواحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (دی)

ډیر :- حرف تاکید - متعلق به موکد خود (توریالی) :

توریالی :- صفت نسبتی - متعلق به موصوف خود (هلك) :

دی : - فعل حال - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد غائب
مذکر متعلق به فاعل خود (هلك)

(۷) دی امر خرك د خوب كښیناست:

دی :- ضمیر شخصی منفصل - غائب - واحد - مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (کښیناست)

لمر خرك :- ظرف زمان - متعلق به فعل خود (کښیناست) :

د :- حرف جر - متعلق به مجرور خود (خوب) :

خوب :- اسم معنی - عدد واحد - جنس مذکر - حالت جری - متعلق

به حرف جر خود (د)

کښیناست :- فعل ماضی مطلق - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه
واحد غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (دی) :

(۸) ای هلك : دلته راسه:

ای :- حرف ندا - متعلق به منادی خود (هلك) :

هلك :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت ندا متعلق به حرف ندا (ای)

دلته :- ظرف مکان - متعلق به فعل (راسه) :

راسه :- فعل امر حاضر - لازم - معروف مثبت - وجه امری - صیغه واحد مخاطب

مذکر - متعلق به فاعل خود محذوف (ته) :

(۹) وی ! وروری مرسو

وی :- حرف افسوس :-

ورور :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل «سو»

می :- ضمیر متصل - متکلم - عدد واحد - جنس مستوی - حالت اضافی -

متعلق به مضاف خود «ورور»

مر :- صفت - متعلق به موصوف خود «ورور»
 سو : فعل ماضی مطلق - لازمی - معروف - مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد
 غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (ورور) :-

(۱۰) هر یو وائی چه زه هوشیار یم:

هر یو :- ضمیر مبهم - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی - فاعل فعل (وائی)
 وائی :- فعل حال - معتدی - معروف - مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد
 غائب مذکر - متعلق به فاعل خود (هر یو) و مفعول (چه زه هوشیار یم):
 چه :- حرف بیان :

زه :- ضمیر شخصی منفصل - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی فاعل فعل (یم)
 هوشیار : صفت ، متعلق به موصوف خود (زه):
 یم :- فعل حال - لازمی - معروف مثبت - وجه اخباری - صیغه واحد متکلم
 متعلق به فاعل خود (زه):

۱۱. ماستا کتاب لیدی نه دی:

ما :- ضمیر شخصی منفصل - متکلم - عدد واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی
 فاعل فعل (لیدی نه دی)

ستا :- ضمیر شخصی منفصل - مخاطب عدد واحد - جنس مذکر - حالت اضافی
 متعلق به متضاف خود (کتاب)

کتاب :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت مفعولی - مفعول فعل
 (لیدی نه دی)

لیدی نه دی :- فعل ماضی قریب - متعدی - منفی - وجه اخباری
 صیغه واحد غائب مذکر متعلق به فاعل خود (ما) و مفعول (کتاب).

(۱۲) (کتاب دی پر میز بانندی دیء)

کتاب :- اسم عام - عدد - واحد - جنس مذکر - حالت فاعلی فاعل ، فعل (دیء)
 دی :- ضمیر متصل - مخاطب ، عدد واحد - جنس مذکر - حالت اضافی - متعلق
 به مضاف خود (کتاب)

پر :- حرف جر - متعلق به مجرور خود (میز)

میز :- اسم عام - عدد واحد - جنس مذکر - حالت جری ، متعلق به حرف
 جر (پر)

بانندی :- حرف جر (مفسر) متعلق به مجرور (کتاب)

دیء :- فعل حال - لازمی - معر و ف - مثبت - وجه اخباری صیغه واحد
 غائب مذکر ، متعلق به فاعل خود (کتاب) :

« تمرین ۲۳ سوالات »

(۱) درجہ های ذیل فاعل و مفعول ، مضاف الیه ، مجرور و منادی را معلوم
 کنید و تجزیہ صرفی ہر یک را بکنید

(۱) مایرون احمد داسلم پہ کور کنس و لید (۲) دہی سپی داحمد د و رور
 زوی و واہہ

(۳) تہ دا کار کولای سہی ! (۴) ستا یلار چیری تللی و .

(۵) آزیوہ ! ستا کور چیری دی (۶) داحمد و رور زہ یرون پہ کنس مکتب و و ہلم

(۷) تازما کتاب چانہ ور کی « ۸ » شو میلما نہ ستا کرہ راغلی و ہ ؟

« ۲ » تجزیہ صرفی جملہ های ذیل را بکنید :-

« ۱ » احمد زہ و و ہلم « ۲ » داسلم و رور پہ مکتب کنس سبق وائی :

(۳) زما تور قلم داحمد سرہ دی (۴) تاد چا کتاب واخست .

(۵) تیره توره د جنگ په وقت کښ په کار راځی « ۶ » کوز بار ترمز له نه رسیزی
 « ۷ » نن څو ک زموږ کره راغلی وه « ۸ » احمد ډیر ژر ژر پر لاری ځی .
 « ۹ » زویه ! نزدې راسه « ۱۰ » ماد اهلک په ډیره خواری لوی کړی دی
 قسمت دوازد هم رموز اوقاف در رسم الخط -

علما اندس ، بغداد و دمشق در عبارت خود رموز اوقاف را استعمال میگردند ، اهل
 یورپ تقلیه علمای اندس را نموده همان اوقاف را به کمی تغییر در عبارت خود رائج
 کردند ، لیکن تعجب است که مسلمان ها این چنین چیز ضروری را فراموش کردند
 و در کتابت خود نمی نویسند ، این اوقاف و رموز برای فهم مطالب خیلی مدد میدهد
 گویا برای واضح نمودن عبارت این هم یک طریقه ایست که در آن اوقاف
 و رموز را می نویسند و چون این طریقه خیلی مفید است ، ما هم میل داریم که در
 عبارت پشتوی خود جاری سازیم لهندا ما آنرا قدری بوضاحت می نویسیم ، رموز
 اوقات بقرار ذیل است :-

(۱) نقطه (۰) (۲) وقف خفیف (۱) (۳) نصف وقف (۴) وقف لازم (۵)
 (۵) وقف مطلق (۰) (۶) علامت ندا (۱) (۷) علامت استفهام (۴) (۸)
 اقتباس یا علامت فارقه () « » (۹) قوسین یا ممیزه () (۱۰) نقطه (۰)
 چون مطلب یا جمله تمام شود در آخر آن نقطه میگذارد مثلا مادا کتاب و وایه ،
 (من این کتاب را خواندم)

« ۲ » : وقف خفیف یا سکتَه (۱)

وقف خفیف یا سکتَه (۱) یعنی واو معکوس در چند موقع استعمال می شود :-

۱ - در بین این چنین کلمات یا جمله ها که از یک ترکیب بوده مسلسل
 بیان شود مثلا په دنیان کښ بیله زموږ پیغمبر بل داسی سپړی نه دی پیداسوی ،

چه هم بیغمبر وی ' مقنن وی ' هم پادشاه وی ' او هم فقیر وی ' عزت او خوا ری
ژوند او مرگ نول د خدای تعالی په قدرت

ب: هر گاه چند کلمات یا جمله با هم عطف باشد لیکن حرف عطف محذوف باشد پس
در میان آنها وقف خفیف نوشته می شود مثلاً ' اوبه ' اور ' بادا و خا وری خلور
عنصر دی:

ج: در بین چنین جمله ها که با هم مربوط نباشد وقف خفیف نوشته می شود مثلاً تمامه
شپه باران اوریده ' سهارا احمد راغی ' زموز کره ئی شپه و کره ' باد چلیبزی ' پیر آسمان
اور یخ ده ' باران اوری

(۳) نصف وقف یا نقطه اسکته (؛)

نصف وقف یا نقطه یا اسکته با آخر جمله های درازی که مانند هم باشند گذاشته
میشود مثلاً دافغانستان ملک لوی غرونه لری ؛ داغرونه تل په او روپت وی .

(۴) وقف لازم یعنی دو نقطه (:) .

وقف لازم یعنی دو نقطه در آخر جمله های بیان طلب گذاشته میشود مثلاً دلقمان
شخه چا پینتنه و کره : اد ب دی دچا شخه زده کی : وئی ویل : دبی ادبانوشخه :

« ۵ » وقف مطلق .»

وقف مطلق در موقع استعمال میشود ، که يك مطلب تمام شود ، و دیگر مطلب
در دیگر فقره تمام شود مثلاً احمد راغی . محمود ولار .

« ۲ » علامات ندا

علامات ندا در آخر کلمات خطاب و در جمله های حیرت و تعجب و غیره می آید مثلاً
ای سر و! کوبش و کی چه کار ژر خلاص سی . آه ! داخه بد بختی ده .

(۷) علامات استفهام؟

علامت استفهام در آخر کلمه ها و جمله های که دارای استفهام باشد می آید مثلاً
تا سو خو ورونه لری؟ نوم دی شه دی؟

«۸» اقتباس یا علامات فارقه « »

علامت فارقه در آن موقع استعمال می شود که کلام غیر رادر کلام خود بیارد
و یادربین سخن دو آدم و یادراول سخن هر یکی گذاشته میشود مثلاً احمد و ویل
«زه کورته خم» ، «چیرته خچی» مکتب ته خم»

۹ قوسین یا ممیزه : ()

قوسین یا ممیزه در دو طرف جمله های معترضه و کلمه های غیر مشهور گذاشته میشود
مثلاً داسری (که غلط نهسم) داحمد و رور دی ، احمد محمود خنجه پنبتنه و کره
(ستا نوم شه دی) ، رسول الله صلی الله علیه و سلم فر ما ئلی دی (علم زده ککی)
که شه هم په چین کن دی .



قسمت چهاردهم : قواعد زبان پشتو

حصه دوم نحر

اگر ما کلماتی را که بآن گفتگو میکنم چنین ترتیب و باهم مطابقت بدیم که مستمع و یا خواننده از آن مطلب کامل حاصل نماید، پس این چنین ترتیب و مطابقت کلمات را با اصطلاح قواعد زبان نحو میگویند :

تعریف : - نحو اجزای جمله و ترتیب و مطابقت آنها را باینکه دیگر بمانشان میدهد؛ از دانستن اجزای این علم انسان از غلطی در تکلم محفوظ می ماند، در نحو بحث از کلام و اجزای آن می شود؛

کلام : - عبارتی را گویند که کم از کم از دو کلمه ساخته شده باشد، مثلاً بنه کتاب (کتاب خوب)، دا احمد و رور (برادر احمد)، محمود و لار (محمورفت) احمد باغ ته و لار (احمد به باغ رفت) :

کلام بر دو قسم است، (۱) کلام ناقص (۲) کلام تام :

بیان کلام ناقص

کلام ناقص آن عبارتی را میگویند که شنونده از و مطلب کامل حاصل کرده نتواند و منتظر دیگر کلمه باشد مثلاً دا احمد قلم (قلم احمد) ازین عبارت شنونده مطلب کامل بدست آورده نمی تواند بلکه با انتظار کلمه دیگری می باشد، چرا که در دلش شك پیدا می شود که قلم احمد چطور است :

کلام ناقص در جمله کار فاعل، مفعول، مبتدا و خبر را میدهد، مثلاً دا احمد و رور و لار (برادر احمد رفت)، مادا احمد زوی و لید (من بیچۀ احمد را دیدم)، دا احمد کتاب بنه دی (کتاب احمد خوب است)، دا احمد قلم ډیر بنه دی (قلم احمد بسیار خوب است) در جمله های فوق (دا احمد و رور) فاعل، (دا احمد زوی) مفعول، (دا احمد کتاب) مبتدا و (ډیر بنه) خبر واقع شده است :-

فصل اول اقسام کلام ناقص

کلام ناقص بر دوازده قسم است: (۱) مرکب اضافی (۲) مرکب توصیفی (۳) مرکب امتزاجی (۴) مرکب عددی (۵) جار مجرور (۶) اشاره و مشارالیه (۷) بدل مبدل منه (۸) مستثنی و مستثنی منه (۹) معطوف معطوف علیه « ۱۰ » حال ذوالحال « ۱۱ » تمیز ممیز « ۱۲ » تاکید موکد

بیان مرکب اضافی

مرکب اضافی آن کلام ناقص را گویند که از دو اسم ساخته شده باشد و نسبت یک اسم بدیگر اسم بطریق اضافت شده باشد، مثلاً: «داحمد کتاب» کتاب احمد: در پشتو دال مقوقه «د» علامت اضافت است، «احمد» مضاف الیه «کتاب» مضاف است: در پشتو کثرا اول «د» علامت اضافت را می آرند، بعد از علامت اضافت «مضاف الیه» و بعد مضاف الیه «مضاف» را می آرند!

مضاف الیه اسمی را گویند که نسبت مضاف بسوی آن شده باشد، مثلاً: در عبارت ذیل «داحمد قلم» احمد مضاف الیه است که نسبت قلم با و شده است و «قلم» مضاف است که نسبت کرده شده است بسوی احمد:

فائده: - اگر مضاف الیه ضمیر شخصی متصل اضافی باشد در آن صورت مضاف قبل از مضاف الیه می آید و «د» علامت اضافت را نمی آرند مثلاً کتاب می «کتابم» قلم دی (قلمت)،

کاغذی «کاغذش» در فقرات فوق کتاب، قلم و کاغذ مضاف اند، «می»، «دی» و «ئی» مضاف الیه اند این چنین اضافت را مقلوبی میگویند:

از اضافت این فائده حاصل می شود که اگر مضاف الیه اسم معرفه باشد مضاف اگر چه نکره باشد معرفه میگردد مثلاً: «داحمد غلام» غلام احمد، چونکه احمد اسم معرفه است و غلام اسم نکره است لیکن غلام بسبب نسبت او به احمد

معرفه میگردد یعنی يك خصوصیت خاص پیدا میکند : و اگر مضاف الیه نکره باشد در مضاف يك خصوصیت پیدا می شود مثلاً دیا دشاہ آس ، درین عبارت (پادشاه) و «آس» هر دو نکره اند لیکن بسبب پادشاه آس يك خصوصیت پیدا کرده است ، یعنی آن اسپ که خاص مال پادشاه می باشد

اقسام مرکب اضافی

مرکب اضافی بر ۷ قسم است : (۱) اضافت تخصیصی (۲) اضافت تملیکی (۳) اضافت توضیحی (۴) اضافت بیانی (۵) اضافت تشبیهی (۶) اضافت ظرفی (۷) اضافت مجازی : -

« بیان اضافت تخصیصی »

اضافت تخصیصی آن اضافت را میگویند که مضاف بواسطه مضاف الیه يك خصوصیت پیدا میکند مثلاً دلنبکو سردار (سردار لشکر) یعنی آن سردار بیکه خاص از لشکر می باشد ،

« بیان اضافت تملیکی »

اضافت تملیکی آن اضافت را میگویند که ملکیت مضاف الیه را بر مضاف ثابت میکنند ، مثلاً دا احمد کتاب (کتاب احمد) د محمود قلم (قلم محمود) درین عبارت ها (کتاب) و (قلم) مملوک ، (احمد) و (محمود) مالک اند یعنی احمد و محمود بر کتاب و قلم ملکیت دارد :

« بیان اضافت توضیحی »

اضافت توضیحی آن اضافت را میگویند که مضاف الیه توضیح مضاف را میکنند مثلاً دقندهار نبار « شهر قندهار » ، از « نبار » معلوم نمی شود که کدام شهر است

لفظ « قندهار » توضیح آنرا می‌کنند یعنی مراد از شهر همان شهری است که اسمش قندهار است :

« اضافه بیانی »

اضافه بیانی آن اضافه را می‌گویند که یک چیز بطرف ماده خود مضاف شده باشد مثلاً « اسپنی سیخ » « سیخ اهن » این معلوم نبود که سیخ از چه چیز ساخته شده است از « اسپنی » معلوم شد که سیخ از آهن ساخته شده است : در اضافه بیانی مضاف الیه و مضاف از یک جنس می‌باشد؛ مثلاً « سیخ » مضاف از جنس « اسپنه » مضاف الیه است :-

(بیان اضافه تشبیهی)

اضافه تشبیهی آن اضافه را می‌گویند که یک چیز را به چیزی دیگر در صفتی تشبیه می‌دهد آن چیز را که به چیزی دیگری تشبیه داده شده باشد (مشبیه) می‌گویند و آن چیز را که بآن چیزی دیگری تشبیه داده شده باشد (مشبیه به) می‌گویند: در اضافه تشبیهی چهار چیز ضروری است ، (۱) مشبیه (۲) مشبیه به (۳) حرف تشبیه (۴) وجه تشبیه : مثلاً « احمد سترگی در گس په شان دی (چشم‌های احمد مانند نرگس است) در صوفی زره داینداری په شان دی ؛ (دل صوفی مانند آینه است) در جمله‌های فوق (سترگی) و (زره) مشبیه اند (نرگس) و (اینداره) مشبیه به است . (په شان) حرف تشبیه است ، وجه تشبیه (سترگی) به (نرگس) از این جهت است که نرگس عموماً آبدار و شکلش مانند سترگی می‌باشد لهذا شاعران عموماً چشم را به نرگس تشبیه می‌دهد و وجه تشبیه (زره) به (اینداره) از روی صفاتی است چونکه دل صوفی صاف می‌باشد لهذا شاعران آنرا عموماً به آینه تشبیه می‌دهد :

فائده :- در پشتو اول (مشبیه) و بعد آن (مشبیه به) می‌آید ، و حرف تشبیه

بعد از مشبیه به می آید مثلاً دده شونیدی دلعل په شان سړې دی (لب های او مانند لعل سرخ است) درین جمله (شونیدی) مشبیه (اعل) مشبیه به (په شان) حرف تشبیه است

(ترکیب نحوی)

د	علامت اضافت		
ده	مضاف الیه	مرکب اضافی مشبیه مبتدا	جمله اسمیه مفرده
شونیدی	مضاف		
لعل		مشبیه به	
په شان		حرف تشبیه	
سړې	« وجه تشبیه »	خبر	
دی		کلمه ربط	

بیان اضافت ظرفی

اضافت ظرفی آن اضافت را میگویند که مظهر و بسوی ظرف مضاف شده باشد مثلاً ' ددریاب او به (آب دریا) ، درین عبارت (دریاب) ، ظرف مضاف الیه است ، و (او به) مضاف ، مظهر و است :

فائده : - اگر تعلق مضاف الیه و مضاف با هم حقیقی باشد ، آنرا اضافت حقیقی میگویند لیکن بعض اوقات در بین مضاف الیه و مضاف تعلق حقیقی نمی باشد بلکه يك تعلق مجازی می باشد مثلاً دزره سترگی (چشم های دل) ، درین عبارت (سترگی) با (زره) هیچ تعلق حقیقی با هم ندارد ، بلکه درینجا تعلق آن يك تعلق مجازی میباشد چنانچه شاعر به خیال خود دل را يك شخص مقرر کرده است و اضافت (سترگی) را با و کرده است این چنین اضافت را مجازی یا استعاره میگویند :

اضافت مجازی

اضافت مجازی آن اضافتی را میگویند که در بین مضاف الیه و مضاف اضافت مجازی باشد مثلاً (دزیره سترگی) درین عبارت (زیره) مضاف (مستعارله) و (سترگی) مضاف را مستعار میگویند

ترکیب نحوی

علامت اضافت	د :-
مستعارله	زیره (مضاف الیه)
مستعار	سترگی (مضاف)

بیان مرکب توصیعی

مرکب توصیفی آن کلام ناقصی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد، اسم اول را صفت و ثانی را (موصوف) میگویند :

اسم صفت آن اسمی را میگویند که تعریف و یا صفت موصوف را بیان میکند :

موصوف آن اسمی را میگویند که تعریف و یا صفت آن بلحاظ خوبی و بدی با اسم صفت شده باشد، مثلاً هوشیار سپری (مرد هوشیار) :

در پشتو اول صفت بعده موصوف می آید و بلحاظ تذکیر و تانیث، مفرد و جمع صفت تابع موصوف خود میباشد، یعنی اگر موصوف مفرد و یا جمع، مذکر و یا مؤنث باشد صفت هم به صیغه مفرد و جمع، مذکر و مؤنث می آید مثلاً داسپری موریدی (این مرد دولت مند است) داسپری ماوریدی (این مردان دو لتمدند) دانشجه میهده (این زن دولت مند است) دانشجهی مریدی «این زن ها دولت مندند» .

فائده :- صفت گاهی مفرد و گاهی مرکب می آید :-

صفت مرکب بر دو قسم است (۱) صفت مرکب اضافی :- صفت مرکب اضافی آن صفتی

را میگویند که مرکب اضافی باشد و کار صفت را میدهد، مثلاً دی دزمانی
هو بنیارسری دی^ء (اومرد هوشیار زمانه است) درین جمله (دزمانی هوشیار)
مرکب اضافی است و کار صفت را میدهد و (سری) موصوف است:

صفت مرکب توصیفی: - صفت مرکب توصیفی آن صفتی است که مرکب توصیفی باشد
و در جمله کار صفت را میدهد مثلاً خوش بوی گل (گل خوش بوی) درین عبارت
(خوش بوی) مرکب توصیفی است و کار صفت را میدهد و (گل) موصوف است:
گاهی همراهِ یك موصوف چند صفت می آید مثلاً خوز، پوخ ختکی
(خربوزه شیرین و پخته):

ترکیب نحوی

هوشیار	صفت	مرکب توصیفی
سری ^ء	موصوف	

بیان مرکب امتزاجی

مرکب امتزاجی آن مرکبی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد و از هر دو
اسم جدا جدا معنی مفید گرفته نمی شود، بلکه هر دو حکم یک کلمه را میدهد و برای
یک معنی می آید، مثلاً زه جلال آباد ته تلی^ء و م (من به جلال آباد رفته بودم)
درین جمله (جلال) علیحده و (آباد) علیحده کلمه می باشد، و هر دو یک جا شده
یک معنی می آید

ترکیب نحوی

زه	فاعل		
جلال آباد	متعلق فعل	مجرور	(مرکب امتزاجی)
ته		حرف جر	
تلی و م	فعل		جمله فعلیه مفرده

بیان بدل و مبدل منه

بدل و مبدل منه آن کلام ناقص را گویند که از دو اسم ساخته شده باشد و یک اسم بدل دیگر اسم آمده باشد و از هر دو اسم مقصود یک چیز می باشد اسم اول را بدل منه و ثانی را بدل میگویند؛ مثلاً ستاورور، احمد، راغی (برادر شما احمد آمد) درین جمله (ورور) (مبدل منه) و (احمد) بدل واقع شده است و مقصود از (ورور) و (احمد) یک چیز است یعنی مقصود از (ورور) همان (احمد) است و مقصود از (احمد) همان (ورور) است بدل بر دو قسم است (۱) بدل کل (۲) بدل بعض؛ بدل کل آن بدلی را میگویند که در آن تمام افراد مبدل منه ذکر شده باشد مثلاً ستاورور و نره، احمد، محمود از اسلم راغلی و (برادر های شما، احمد، محمود و اسلم آمده بودند) درین جمله (احمد)، (محمود) و (اسلم) مبدل منه اند و (ورور و نره) بدل می باشد، بدل بعض آن بدلی را میگویند که در آن ذکر بعض افراد مبدل منه شده باشد، مثلاً ستاورور و نره و نره و نره و نره و نره (از برادر های شما احمد آمد) درین جمله (ورور و نره) مبدل منه و (احمد) بدل است :-

ترکیب نحوی

ستاورور، احمد راغی :-			
ستا	مضاف الیه	مرکب اضافی	مبدل منه فاعل
ورور	مضاف		
احمد			جمله فعلیه مفرده:
راغی			بدل
			فعل

بیان مستثنی و مستثنی منه

مستثنی او مستثنی منه آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد و حرف استثنی یک دیگر را از هم جدا کرده باشد، مراد از استثنی این است که یک چیز

از بسیار چیزها و یا یک آدم از یک جماعت مستثنی شده باشد، اسم اول را مستثنی منه و ثانی را مستثنی میگویند،

مستثنی منه آن اسمی را میگویند که از آن اسمی دیگری در یک کار جدا شده باشد :

مستثنی آن اسمی را گویند که از یک اسم در یک کاری جدا شده باشد :

در پشتوا کثراً مستثنی منه اول می آید بعد از آن حرف استثنی و بعد حرف استثنی مستثنی می آید، مثلاً 'تول خلق بیله احمد را غل' (همه مردم بغیر احمد آمدند) درین جمله (تول خلق) مستثنی منه (بیله) حرف استثنی و (احمد) مستثنی است :

مستثنی بر دو قسم است، (۱) مستثنی متصل (۲) مستثنی منفصل :

مستثنی متصل آن است که در آن مستثنی و مستثنی منه از یک جنس باشد مثلاً 'تول خلق بیله احمد را غل درین جمله (تول خلق) مستثنی منه' و (احمد) مستثنی از یک جنس است :-

مستثنی منفصل آن مستثنی را میگویند که در آن مستثنی منه و مستثنی از یک جنس نباشد مثلاً 'محمود تولى روپى بیله آس را کرې' (محمود همه روپه را بغیر اسپ داد) درین جمله (تولی روپی) مستثنی منه و (آس) مستثنی از یک جنس نیست :-

ترکیب نحوی

تول خلق بیله احمد را غل :-

	تول	اسم صفت	مرکب توصیفی	مستثنی منه	
	خلق	موصوف			
	بیله			حرف استثنی	کلام ناقص
	احمد			مستثنی	
فاعل	را غل				فعل

بیان جار و مجرور

جار و مجرور آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه یعنی از اسم و حرف جر ساخته می شود جار در لغت کش کننده را میگویند و در حقیقت حرف جر معنی فعل را بطرف اسم (مجرور) کش میکند مثلاً احمد کور ته و لاری (احمد به خانه رفت) درین جمله (ته) حرف جراست که معنی فعل را یعنی (ولاری) را بسوی مجرور (کور) کش میکند یعنی حرف جار (ته) به ما نشان میدهد که رفتن احمد بطرف خانه شده است :-

جار مجرور در جمله تعلق با فعل و یا شبه فعل (خبر) دارد و حکم حرف تمیز را میدهد و در جمله فاعل 'مفعول مبتدا و غیره نمی آید' مثلیکه دیگر کلام های ناقص می آیند ' گاهی خبر در جمله مقدر می باشد ' مثلاً احمد پیه کور کش دی (احمد به خانه است). درین جمله خبر (موجود) مقدر است :

ترکیب نجوی

احمد کور ته و لاری :-

احمد	فاعل			
کور	مجرور	کلام ناقص	متعلق فعل	جمله فعلیه مفرده
ته	حروف جار			
ولاری	فعل			

بیان عدد و معدود

عدد و معدود آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد اسم اول را عدد

و ثانی را معدود میگویند :-

اسم عدد آن اسمی را گویند که شمار و یا درجه يك اسم بآن معلوم می شود ؛
معدود آن اسمی را میگویند که شمار و درجه آن با اسم دیگر (عدد) معلوم شده باشد ،

در پشتو عددا قبل از معدود خود می آید ، و عدد بلحاظ مفرد و جمع ، تذکیر و تانیث تابع معدود خود می باشد ، اگر معدود واحد یا جمع باشد عدد هم مفرد و یا جمع می آید عدد در دو قسم است (۱) عدد تعدادی (۲) عدد توصیفی :

عدد تعدادی شمار یا تعداد اسم را ظاهر میکند ، مثلاً دری کتابونه (سه کتاب) عدد صفتی آن عدد را میگویند که درجه يك اسم را ظا هر میکند مثلاً 'داز ما پنجم کتاب دی (این کتاب پنجم من است)

ترکیب نحوی

داز ما پنجم کتاب دی :-

مبتدا	مضاف الیه	مضاف	عدد معدود	صفتی عددی معدود	پنجم کتاب	دا زما
جمله اسیمه مفرد	مر کب اضافی خبر	مضاف				دی
	کلمه ربط					

بیان اشاره و مشار الیه

اشاره و مشار الیه آن کلام ناقصی را میگویند که از دو کلمه ساخته شده باشد اسم اول را اشاره و ثانی را مشار الیه میگویند :-

اسم اشاره آن اسمی را میگویند که بذریعه آن با اسم دیگری اشاره می شود :

مشار الیه آن اسمی را میگویند که بسوی آن اشاره شده باشد :-

اسم اشاره بر دو قسم است :-

اسم اشاره قریب که به چیز نزدیک اشاره میکنند مثلاً داسری (این مرد)

دغه سری (این مرد) ، دې بنجی (این زن) ، دغی بنجی (این زن) اسم اشاره بعید

آن اسم اشاره است که به چیز، دور اشاره میکنند مثلاً هغه سړی «آن مرد» هغو سړو «آن مردها»، هغی ښځی «آن زن» هغو ښځو «آن زن ها»: بیان اسم اشاره در کتاب صرف مفصل آمده است،

ترکیب نحوی

داسړی خوګ دی :-

دا	اسم اشاره	مبتدا	جمله اسمیه مفرده
سړی	مشار الیه		
خوګ		خبیر	
دی		کلمه ربط	

بیان معطوف و معطوف علیه

معطوف و معطوف علیه آن کلام ناقصی را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد و بواسطه حرف عطف هر دو با هم در یک حکم شریک شده باشد اسم اول را معطوف علیه و اسم ثانی را معطوف میگویند، در پشتو معطوف علیه اول بعد حرف عطف و بعد حرف عطف معطوف می آید معطوف علیه آن اسم را گویند که عطف آن بسوی اسم دیگری شده باشد مثلاً احمد او محمود را غلغل درین جمله (احمد) معطوف علیه (او) حرف عطف و (محمود) معطوف است :-

ترکیب نحوی

احمد او محمود را غلغل :-

احمد	معطوف علیه		
او	حرف عطف	کلام ناقص	فاعل
محمود	معطوف		
را غلغل			فعل

بیان حال و ذوالحال

حال و ذوالحال آن کلام ناقص را گویند که از دو کلمه ساخته شده باشد، یکی را حال و دیگری را ذوالحال میگویند: ذوالحال ما قبل از حال می‌آید! ذوالحال آن اسمی را گویند که حالت آن با اسم دیگری بیان شده باشد مثلاً احمد پنه خدا را غی (احمدخنده کنان آمد) درین جمله (احمد) ذوالحال و (پنه خدا) حال است:

ترکیب نحوی

احمد پنه خدا را غی :-

احمد	ذوالحال	کلام ناقص	فاعل	جمله فعلیه مفرده
پنه خدا	حال			
را غی			فعل	

بیان تمیز و ممیز

تمیز و ممیز آن کلام ناقص را میگویند که از دو اسم ساخته شده باشد اسم اول را ممیز و ثانی را تمیز میگویند، تمیز رفع ابهام را میکنند یعنی اگر کدام شکی در ممیز باشد آنرا رفع میکنند مثلاً لس من او ره می رانیول (ده من آرد را خریدم) چونکه از (لس من) معلوم نمیشود که ده من چه چیز است پس لفظ (او ره) تمیز آنرا میکنند و چیزی شکی که در آن بود آنرا دور کرد، یعنی مراد از ده من (او ره) است، نه چیزی دیگر:

ترکیب نحوی

لس	اسم عدد	
من	معدود	مفعول
اوره	تمیز	جمله فعلیه مفرد
می		فاعل
را نیول		فعل

بیان تا کید مؤکد

تا کید ومو کد آن کلام ناقصی رامیگویند که از دو کلمه ساخته شده باشد یکی را تا کید ود یگری رامو کد میگویند 'مو کد ما قبل از تا کید می آید :

تا کید آن کلمه تابع رامیگویند' که تا کید متبوع (مو کد) خود رامیکنند مثلاً احمد په خپل راغی « احمد خودش آمد »: درین جمله (احمد) مو کدو « په خپل » تا کید است ؛
 نوت :- الناظ تا کید در پشتو « په خپل په سر سره » په لجان سره « می آید :

ترکیب نحوی

احمد په سر سره راغی :-

احمد	مو کد	کلام ناقص	فاعل
په سر سره	تا کید		جمله فعلیه مفرد
راغی			فعل

تمرین اول

در جمله های ذیل مرکبات اضافی رامعلوم کنید که کدام مرکب اضافی است :

« ۱ » داسری دمسجد امام دی این مرد امام مسجد است :

(۲) دادا حمد کتاب دی این کتاب احمد است

- « ۳ » دلر گو میز د بر تینگوی
 میز چوبی بسیار مضبوط می باشد :
- (۴) احمد دز مری په شان زره وردی
 احمد مثل شیر دلاو است
- (۵) ددی خا او به دیری یخی دمی
 آب اینچاه بسیار سرد است
- (۶) داسری دزره سترگی نه لری
 این مرد چشم دل ندارد
- (۷) زما چا قو د بر تیره دی
 چا قو من خلی تیز است :
- (۸) داسری دکلی مشردی
 این مرد ، کلان قریه است :
- (۹) ددر یاب او به تل خری وی
 آب دریا همیشه خا ک آلود می باشد ،
- (۱۰) داسپنی کت د بر مضبوطوی
 چهار پائی آهنی بسیار مضبوط می باشد :
- (۱۱) داحمد پلار د بر بخیل دی
 پد را حمد خیلی بخیل است :
- (۱۲) دقندهارانگور د بر خوازه وی
 انگور قند هار خیلی شیرین می باشد :
- (۱۳) دده مخ دلمر په شان خلیزری
 روی او مانند آفتاب می درخشد :

تمرین دوم

- در جمله های ذیل کلام ناقص را معلوم کنید که چه قسم کلام است :
- (۱) زما وورور د بر هو شیار دی
 برادر من خیلی هو شیار است :
- (۲) زما سور قلم را ککه
 قلم سرخ مرا بدو :
- (۳) جلال آباد با د گرم شیار دی
 جلال آباد شهر گرم است :
- (۴) زما وورور احمدیه مکتب کنس سبق وائی
 برادر من احمد در مکتب سبق می خواند
- (۵) تهل سیری بیله احمد را غلل
 همه مردمان سوای احمد آمدند :
- (۶) احمد بازار ته و لار
 احمد به بازار رفت :
- (۷) نن مادری هلکان په مکتب کنس ولیدل
 من امروز سه بچه را در مکتب دیدم :
- (۸) داهلک زما زوی دی
 این بچه پسر من است :
- (۹) احمد او محمودیه مکتب کنس سبق وائی
 احمد و محمود در مکتب سبق میخوانند

- (۱۰) احمد په ژ را ڪوړ ته ولاړ احمد گريه ڪنن به خانه رفت :
- (۱۱) مانن لس من وريجي راينولي دي من امروز ده من برنج را خريدم
- (۱۲) احمد په خپل داکار وکي . احمد خودش اين کار را کرد :
- (۱۳) محمود، داسلم زوی ډير هوښياردی محمود، پسر اسلم خیلی هو شيار است :

(تمرین سوم)

- (۱) نحو را تعريف كنيد و بنويسيد كه در آن از چه بحث مي شود
- (۲) کلام را تعريف كنيد و بنويسيد كه بر چند قسم است :
- (۳) کلام ناقص بر چند قسم است هريك را با مثالش بنويسيد
- (۴) مرکب اضافی بر چند قسم است هريك را با مثالش بنويسيد :

فصل دوم : «بيان کلام تام يا جمله»

کلام تام آن مرکبی را میگویند که کم از دو کلمه ساخته شده باشد و مستع از شنیدن آن استفاده تام حاصل کرده بتواند، و آنرا جمله هم میگویند مثلاً احمد مکتب ته ولاړ (احمد به مکتب رفت) :

(اجزای جمله)

اجزای جمله پنج است : (۱) فاعل (۲) فعل (۳) مفعول (۴) متعلقات فعل، (۵) متمم فعل : - فاعل و فعل اجزای اهم و ضروری جمله است :

فاعل آن کلمه نیست که نسبت فعل باو می شود ، فاعل یا اسم و یا قائم مقام اسم «ضمیر» می باشد و گاهی اسم مصدر هم بطور فاعل می آید مثلاً احمد ولاړ «احمد رفت» ، زه را غلم «من آمدم» ، لوستل او لیکل دانسان دپاره ضروردی «خواندن و نوشتن برای انسان ضروری است» در جمله اول (احمد) اسم است و فاعل فعل (ولاړ) آمده است ، و در جمله دوم «زه» ضمیر متکلم است و فاعل فعل

«را غلم» آمده، و در جمله سوم (لوستل او لیکل) مصدر است و فاعل فعل (دی) است :
 فاعل گاهی مفرد یعنی يك کلمه و گاهی مرکب یعنی يك کلام ناقص می آید
 مثلاً محمود حی (محمود می رود) ، دا احمد زوی راغی (پسرا احمد آمد) در جمله
 اول (محمود) که يك کلمه واحد است فاعل فعل (حی) آمده است ، و در جمله
 دوم (دا احمد زوی) که يك کلام ناقص است ، فاعل فعل (راغی) آمده است :
 فعل آن جز و جمله است که نسبت آن بسوی فاعل شده باشد یعنی چیزی را
 در خصوص فاعل بیان میکند و این در جمله جز و اهم و ضروری است که بدون
 آن جمله هرگز ساخته نمی شود ، گاهی نسبت فعل فقط بسوی فاعل می شود
 و با اسم دیگری متعدی نمیکنند این چنین فعل را فعل لازمی میگویند مثلاً
 اسلم راغی (اسلم آمد) و گاهی نسبت فعل بسوی فاعل و مفعول هر دو می شود ،
 یعنی فعل از فاعل صادر شده بر اسم دیگر ختم می شود ، این چنین فعل را فعل
 متعدی میگویند مثلاً احمد کتاب وائی (احمد کتاب میخواند) ، درین جمله
 (وائی) فعل متعدی است که فاعل و مفعول هر دو دارد (احمد) فاعل و (کتاب)
 مفعول او آمده است :

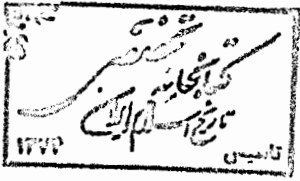
مفعول : گاهی فعل با فاعل خود می آید لیکن معنی آن پوره به فهم نمی آید
 و جمله ناتمام می ماند ، پس کلمه که معنی فعل را پوره میکند آنرا مفعول فعل
 میگویند ، یعنی آن کلمه که اثر فعل بر او واقع شده باشد و این چنین فعل را فعل
 متعدی میگویند مثلاً اگر گفته شود (احمد لولی) احمد میخواند ، معنی این
 چنین جمله به فهم خوب نمی آید ، شك پیدای می شود که احمد چه میخواند ، و اگر
 نوشته شود که احمد کتاب لولی (احمد کتاب را میخواند) ، حالا از آوردن
 لفظ (کتاب) معنی فعل پوره به فهم می آید ، پس کلمه کتاب مفعول فعل
 (لولی) است که معنی او را پوره به فهم می آید :

مفعول هم مانند فاعل گاهی مفرد و گاهی مرکب می آید مثلاً احمد قلم را نیوه (احمد قلم را خرید) 'احمد یوسور قلم را نیوه (احمد یک قلم سرخ را خرید) در جمله اول (قلم) که يك کلمه است مفعول فعل (را نیوه) آمده است و در جمله ثانی (یوسور قلم) کلام ناقص است 'مفعول فعل (را نیوه) آمده است :-

(۴) متعلقات فعل 'اگر ما بخواهیم که معنی فعل را بطور خوب توضیح نماییم یعنی جای وقت، علت و طریق وقوع فعل را ظاهر نماییم 'پس آن کلمه که معنی فعل را بدین طریق واضح نماید متعلقات و یا توضیحات فعل میگویند'

ظرف زمان 'ظرف مکان' حروف تمیز و جار و مجرور متعلقات فعل می آیند؛ گاهی متعلقات فعل يك کلمه مفرد می آید مثل ظرف زمان 'مکان و غیره و گاهی کلام مرکب می آید مثل جار و مجرور 'مثلاً از دیورته و لارم (من بالار فتم) 'محمود بیرون راغی (محمود دیروز آمد) احمد سبق ژر وائی (احمد سبق رازود میخواند) 'اسلم کورته و لار (اسلم به خانه رفت) در جمله های فوق (پورته) ' (بیرون) ' (ژر) (کورته) متعلقات فعل اند که معنی آنها توضیح میکند ' (پورته) جای وقوع فعل و (بیرون) وقت وقوع فعل را ظاهر میکند (ژر) طریق وقوع فعل را بیان میکند ' و (کورته) که کلام ناقص است نیز جای وقوع فعل را ظاهراً میکند'

متمم فعل؛ بعضی افعال لازمی و متعدی با وجود بودن فاعل و مفعول آنها باز هم معنی آنها ناتمام می باشد ' و مطلب آن خوب به فهم نمی آید ' پس لفظیکه در چنین محل معنی فعل را با تمام میرساند متمم فعل میگویند مثلاً دی دو دی زه ناجور کریم (این نان مرا ناخوش ساخت) اگر نوشته شود ' دی دو دی کریم (این نان مرا کرد درین جمله معنی جمله خوب به فهم نمی آید ' پس لفظیکه معنی فعل را با تمام میرساند (ناجور) است لهذا کلمه نا جور (متمم فعل است) :



فصل سوم : (اقسام جمله)

جمله بر سه قسم است ، (۱) جمله مفرده (۲) جمله مخلوطه (۳) جمله مرکبه :

فصل چهارم جمله مفرده

جمله مفرده آن جمله را میگویند که در آن فقط يك فعل باشد مثلاً (احمد ولا ر)

احمد رفت ، در این جمله فقط يك فعل است یعنی (ولا ر) :

جمله مفرده بر دو قسم است (۱) جمله اسمیه (۲) جمله فعلیه :

جمله اسمیه آن جمله را میگویند که در آن مسند و مسندالیه هر دو اسم باشد

و اسناد آن به کلمه ربط شده باشد مسند را فعل و خبر و مسندالیه را مبتدا و فاعل هم

میگویند مبتدا در شروع جمله می آید و خبر بعد آن و کلمه را بطه بعد خبر می آید ،

مبتدا یا نکره و یا معرفه می باشد و خبر عموماً نکره می باشد ، مثلاً احمد هوشیار دی ؛

(احمد هوشیار است) علم پته خزانه ده (علم خزانه پوشیده است) در جمله های

فوق (احمد) و (علم) مبتدا است و (هوشیار) و (پته خزانه) خبر است

و (دی ، ده) کلمات را بطه است که مبتدا و خبر را با هم ربطه میدهد ! -

تسکیم نحوی

علم پته خزانه ده :-

مبتدا

علم

خبر

کلام ناقص صفت

پته

جمله مفرده اسمیه .

موصوف

خزانه

کلمه ربطه

ده

فصل پنجم : بیان جمله فعلیه

جمله فعلیه آن جمله را میگویند که مسند آن فعل و مسندالیه آن اسم باشد مثلاً اسلم

ولار « اسلم رفت » : درین جمله مسند الیه یعنی احمد فاعل است، که اسم است
و مسند آن « ولار » است که فعل است،

جمله فعلیه بردو قسم است جمله فعلیه خبریه، و جمله فعلیه انشائیه،
جمله فعلیه خبریه آن جمله نیست که متعلق فاعل چیزی خبری داده می شود
یعنی که فعل آن فعل ماضی، حال و مستقبل باشد مثلاً احمد ولار « احمد رفت »،
احمد محمود و هی « احمد محمود را می زند » محمود به ولار سی « محمود خواهد رفت »
این هر سه جمله خبریه است که متعلق « احمد » و « محمود » خبر میدهد،
جمله انشائیه آن جمله را میگویند که از آن حکم، نفی یا خواهش
ظاهر شود یعنی که از فعل آن معنی حکم، نهی و خواهش ظاهر شود مثلاً ولار سه
« برو »، مدحاً « مرو » و ولار سم « بروم » :-

ترکیب نحوی

(۱) احمد ولار :-

احمد	فاعل	جمله فعلیه خبریه
ولار	فعل	

(۲) زه ولار سم

زه	فاعل	جمله فعلیه انشائیه
ولار سم	فعل	

تمرین

جمله های ذیل را معلوم کنید که چه قسم جمله است :-

(۱) احمد دیر هو بنیاردی* (۲) محمود زمازوی دی*

« ۳ » اسلم بیرون ناجور و « ۴ » ما محمود په باغ کنی ولید

« ۵ » ما بیرون احمد ووا هه « ۶ » زه نن قند هار ته بجم :

(۷) موزبه صبا قندهارته ولاړسو (۸) دا کتاب مه وایه :

(۹) دا کا روکه (۱۰) زه مکتب ته ولاړ سم :

(۱۱) زه دا خټکی وخورم (۱۲) داسې ښه دی

تمیرین

در جمله های ذیل فاعل 'مفعول' مبتدا و خبر را معوم کنید :-

(۱) ما اسلام په بازار کې ولید (۲) داسې زما پلاردی :

(۳) زه د پښتو کتاب وایم (۴) داد پښتو کتاب دی :

(۵) احمد ماهره روغ وهی (۶) ستا کتاب چیری پروت دی .

(۷) زما کتاب یرمیز پروت دی (۸) احمد خط لیکي :

« ۹ » محمود خپل سبق وائی « ۱۰ » زه دا کتاب نه وایم .

« ۱۱ » ستا کم قلم خوش دی « ۱۲ » مادی ولید :

« ۱۳ » ته خه وائی « ۱۴ » زه هیڅ نه وایم :

فصل ششم : بیان جمله مخلوطه

جمله مخلوطه آن جمله مرکبه را میگویند که علاوه از فعل اصلی دوویاز یاده از دو فعل داشته باشد یعنی که مشتمل بر جمله اصلیه و جمله متابع باشد :

جمله متابع آن را میگویند که جزو جمله اصلیه باشد و بدون جمله اصلیه معنی خرد را ظاهر کرده نتواند مثلاً هغه هلك ' چه پرون دلته راغلی و ' دا حمد ووردی « بچه که دیروز اینجا آمده بود ' برادر احمد است » درین جمله جمله اصلیه (هغه هلك) « دا حمد ووردی » و جمله متابع « چه پرون دلته راغلی و » است :-

جمله متابع بر سه قسم است « ۱ » جمله بیانیه « ۲ » جمله موصوله « ۳ » جمله ظرفیه :

جمله بیانیه

جمله بیانیه آن جمله متابع را میگویند که خبر جمله اصلیه واقع قشده باشد و بدون جمله

اصله معنی خود را ظاهر کرده نمی تواند؛ مثلاً ما احمد و لید چه مکتب تهئی «من احمد را دیدم که بمکتب می رفت» درین جمله (ما احمد و لید) جمله اصلیه است و «چه مکتب تهئی» جمله متابع بیانیه است که جزو جمله اصلیه آمده است: .

(ترکیب نحوی)

ما احمد و لید ، چه مکتب تهئی :-

	ما	فاعل			
	احمد	مفعول	جمله فعلیه مفرده	مبتدا	مبتدا
	ولید	فعل			
	چه				
	دی	(مقدر)			
	کور	مجرور			
	ته	حرف جار	متعلق فعل	جمله فعلیه مفرده	بیان
	نی		فعل با فاعل		جمله بیانیه خبر

بیان جمله موصوله

جمله موصوله و یا جمله صفتیه آن جمله متابع را میگویند که صفت مبتدا فاعل و یا مفعول جمله اصلیه واقع شده باشد ، و بدون جمله اصلیه معنی خود را پوره ظاهر کرده نتواند مثلاً هغه هلك ، چه په مکتب کی سبق وائی ، زما ووردی (آن بچه که به مکتب درس میخواند برادر من است) ما محمود ، چه ستاوروردی په با زار کښ ولید (من محمود را که برادر شما است ، در باز اردیدم) دا هلك ، چه دا احمد زوی دی ، تلو هکانوته ښکنخل کوی ، (این بچه ، که پسر احمد است همیشه به بچهها دشنام میدهد) درین جمله های فوق جمله های متابع موصوله (چه ستاوروردی) ، (چه په مکتب کی سبق وائی) ، (چه دا احمد زوی دی)

صفت فاعل ، مفعول ، مبتدای جمله اصلیه آمده است ، و کار صفت را میدهد :-

ترکیب نحوی

ما محمود ، چه ستاورور دی ، په بازار کنډ ولید :

فاعل	ما				
	محمود	اسم موصول			
	چه	حرف صلّه			
	دی	مبتدا	(مقدر)		
	ستا	مضاف الیه	مضاف	مفعول	
	ورور	مضاف	مفعول	جمله موصوله	
	دی	کلمه ربط			
متعلقات فعل	په ، کی	حرف جر	کلام ناقص		
	بازار	مجرور			
فعل	ولید				

(بیان جمله ظرفیه)

جمله ظرفیه آن جمله متابع را میگویند که توضیح جمله اصلی را میکند ، یعنی جای وقت ، علت وقوع فعل را ظاهر میکند ، مثلاً هر چیری چه ، ته خچی ، زه هم تخم (هر جا که تو میروی من هم میروم) :

ترکیب نحوی

	هر چیری چه ته خچی زه هم تخم ...			
	هر چیری چه (اسم مکان)	ظرف		
	ته	فاعل	جمله فعلیه مفرده	مظروف جمله متابع (ظرفیه) متعلقات فعل
	خچی	فعل		
فاعل	زه			
متعلقات فعل	هم	(حرف تاکید)		
فعل	تخم			

تمرین

در جمله‌های ذیل جمله اصلی و جمله متابع را معلوم کنید و نیز معلوم کنید

که جمله متابع چه قسم جمله آمده

- (۱) هغه هلك ، چه پرون دلته راغلی و ، زما ورور دی .
- (۲) پرون ما احمدولید ، چه پغمان ته تی* .
- (۳) هغه سړی ، چه پرون تاسی په بازار کنښ ولید ، دمکتب مدیر دی .
- (۴) ما پرون یوآس . چه ډېر گړندی دی* ، په پنځو سوو روپو راينوه .
- (۵) دا احمد کور ، چه په شور بازار کنښ دی ، دمکتب څخه ډېر لری دی .
- (۶) چیرته چه احمد ځی ، ته هم ولاړسه :
- (۷) هغه کتاب ، چه تا پرون ماته را کی ، دا احمد دی* .
- (۸) احمد ، چه پرون زموږ کره راغلی و ، ناجور دی .
- (۹) زما کور ، چه په شور بازار کی دی* ، ډېر لری دی* :

فصل هفتم . بیان جمله مرکبه

جمله مرکبه آن جمله را میگویند که از دو جمله و یا زیاد از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و به واسطه يك حرف بایک دیگر محض يك تعلق ادنی داشته باشد که بنام همان حرف نامیده می شود . مثلاً احمد راغی او محمود ولاړ (احمد آمد و محمود رفت) درین جمله مرکبه (احمد راغی) و (محمود ولاړ) دو جمله مستقله است که بواسطه حرف عطف بامهم يك تعلق ادنی دارد .

اقسام جمله مرکبه

جمله مرکبه بر پنج قسم است :- (۱) جمله شرطیه (۲) جمله ندائیه (۳) جمله معطوفه (۴) جمله قسمیه (۵) جمله معلله :

جمله شرطیه

جمله شرطیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و بواسطه حرف شرط بایک دیگر تعلق داشته باشد جمله اول را (شرط) و جمله ثانی را جزا میگویند ماقبل (شرط) حرف شرط و ماقبل (جزا) حرف جزا می‌آرند مثلاً که علم زده کی، نو به عزت حاصل کی (اگر علم بیاموزی پس عزت حاصل خواهی کرد) در جمله فوق (که) حرف شرط (علم زده کی) جمله فعلیه (شرط) (نو) حرف جزا و (به عزت حاصل کی) جمله فعلیه جزا می شود حرف شرط و شرط حرف جزا و جزا همه با هم یک جاشده جمله (شرطیه) می شود. در پشتو که، چه، هر چه و غیره حرف شرط است.

چه وائی نو و لارسه :-

	حرف شرط	چه
	شرط	وائی
جمله مرکبه شرطیه	حرف جزا	نو
	جزا	ولارسه

بیان جمله ندائیه

جمله ندائیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله ساخته شده باشد و بواسطه حرف ندا با هم مربوط شده باشد جمله اول را (ندا) و جمله ثانی را (جواب ندا) میگویند، حرف ندا در اول می‌آید، در پشتو (ای، آ، او) عموماً حرف ندا می باشد مثلاً ای کریم! پرما کرم و که: (ای کریم! بر من کرم کن):

ترکیب نحوی

جمله مرکب ندائیه	ندا	قائمقام جمله	حرف ندا	ای
			منادی	کریم
		متعلق فعل	حرف جر	پر
			مجرور	ما
	جواب ندا	جمله فعلیه مفرده	منعول	کرم
			فعل با فعل	و که

فائده :- گاهی حرف ندا در جمله پوشیده می باشد مثلاً هلك ! دلته راسه
یعنی ای هلك ! دلته راسه (ای بیچه ! اینجا بیا) :

بیان جمله معطوفه

جمله معطوفه آن جمله مرکبه را میگویند که ازدو جمله مستقله ساخته شده باشد
و بواسطه حرف عطف باهم وصل شده باشد، جمله اول را (معطوف علیه) و جمله
ثانی را (معطوف) میگویند و در بین هر دو حرف عطف می آید مثلاً ما چوچی
و خورله او مکتب ته ولا یم (من نان خوردم و به مکتب رفتم، درین جمله (ما چوچی
و خورله) جمله (معطوف علیه) (او) حرف عطف و (مکتب ته ولا یم) جمله (معطوف)
می باشد، و بواسطه حرف عطف باهم یکجا شده جمله (معطوفه مرکبه) می شود
در پشتو (او)، (چه)، (بیا) (هم) و غیره حرف عطف است :

گاهی عطف يك كلمه بر كلمه ديگر می شود مثلاً (احمد او محمود را غلغل)
احمد و محمود آمدند و گاهی عطف يك جمله بر جمله ديگر می شود مثلاً
دی راغی او داو لاره (آن مرد آمد و آ زن رفت) :

ترکیب نحوی

احمد راغی او محمود و لاری :

احمد	فاعل	جمله فعلیه	معطوف علیہ
راغی	فعل		
او			حرف عطف
محمود	فاعل	جمله فعلیه	معطوف
ولاری	فعل		

جمله مرکب معطوفه

بیان جمله قسمیه

جمله قسمیه آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و در آن حرف قسم آمده باشد ، جمله اول را (قسم) و جمله ثانی را (جواب قسم) میگویند مثلاً خدای زو ! درواغ نه وایم (قسم بخدا که دروغ نمی گویم) :

درین جمله (خدای) مقسم به و (زو) حرف قسم ، هر دو مقسم به و حرف قسم قائم مقام جمله شده (قسم) می شود ، (درواغ نه وایم) جمله فعلیه (جواب قسم) می شود و هر دو جمله یکجا شده جمله قسمیه می شود :-

فائده :- در پشتو (په) و (زو) حرف قسم است ، (په) ما قبل (مقسم به) و (زو) ما بعد (مقسم به) می آید :

ترکیب نحوی

خدای زو ، درواغ نه وایم :-

خدای	مقسم به	قائم مقام جمله شده	قسم
زو	حرف قسم		
درواغ	اسم مفعول	جمله فعلیه	جواب قسم
نه وایم	فعل با فاعل		

جمله قسمیه مرکبه

بیان جمله معمله

جمله معمله آن جمله مرکبه را میگویند که از دو جمله مستقله ساخته شده باشد و بواسطه حرف علت با هم وصل شده باشد ، جمله که قبل از حرف علت آمده باشد (معلول) و جمله که بعد از حرف علت آمده باشد (علت) میگویند ، و حرف تعلیل در بین (معلول) و (علت) می آید مثلاً زه نن مکتب ته تلای نه سم ، لُحکه چه نا جوریم (من امروز به مکتب رفته نمی توانم زیرا که ناخوش هستم) ، درین جمله (زه مکتب ته تلای نه سم) معلول ، (لُحکه چه) حرف علت و (نا جوریم) علت است و هر دو جمله بواسطه حرف علت يك جا شده جمله معمله مرکبه می شود :

فائده : - در پشتو (لُحکه چه) ، (چه) ، (ولی چه) و غیره حروف تعلیل است ، مثلاً (لُحْم چه پخلا ئی کم) می روم که اورا راضی کنم ، (زه کور ته نه لُحْم ولی چه نا جوریم) من بخانه نمی روم زیرا که ناخوش هستم ، (زه نن ادارې ته نه ولا رم ، لُحکه چه کار می در لود) من امروز با داره نرفتم چرا که کارداشتم : -

ترکیب نحوی

زه نن مکتب ته تلای نه سم ، لُحکه چه نا جوریم : -

زه فاعل

نن (ظرف زمان) متعلق فعل

مکتب مجرور متعلق فعل

ته حرف جر

لُحکه چه

زه (مقدر)

ناجور خبر جمله اسمیه مفرده علت

یم کلمه ربطه

فصل هشتم : ترتیب اجزای جمله در جمله

در پشتو ترتیب اجزای جمله در جمله بدین طریق می آید : -

(۱) فاعل ! - فاعل در جمله عموماً از همه اجزای جمله اول می آید مثلاً :
 احمد راغی (احمد آمد) محمود احمد و واهه (محمود احمد رازد) در جمله های فوق
 (احمد) و (محمود) فاعل اند که در شروع جمله ها آمده اند ، و اگر فاعل ضمیر
 متصل باشد بعد از مفعول خود می آید ، مثلاً احمد می و واهه (احمد رازدم)
 درین جمله (می) ضمیر متصل است و فاعل فعل (و واهه) است و بعد از مفعول خود
 (احمد) آمده است .

(۲) مفعول : مفعول بعد از فاعل می آید مثلاً ما احمد ولید (من احمد را دیدم)
 درین جمله (احمد) مفعول است و بعد فاعل خود (ما) آمده است ، و اگر فعل
 متعدی بدو مفعول باشد ، درین صورت اول مفعول اول و بعده مفعول ثانی می آید
 مثلاً ما احمد معلم و مانه (من احمد را معلم دانستم) درین جمله (احمد) و (معلم)
 مفعول فعل (و مانه) است ، (احمد) را مفعول اول و (معلم) را مفعول ثانی
 میگویند « ۳ » متعلقات فعل : اگر فعل لازم باشد متعلقات فعل بعد فاعل
 می آید مثلاً زه باغ ته و لارم « من بباغ رفتم » درین جمله « باغ ته » متعلقات فعل
 است و بعد فاعل خود « زه » آمده است ، و اگر فعل متعدی باشد متعلقات فعل بعد
 مفعول خود می آید مثلاً ما احمد په باغ کښ ولید « من احمد را در باغ دیدم » :
 درین جمله « په باغ کښ » متعلقات فعل است که بعد مفعول خود « احمد » آمده است ،
 « ۴ » متمم فعل ! بعضی افعال می باشد که متعدی بدو مفعول می باشد یکی را مفعول
 اول یا مفعول صریح میگویند و دیگری را مفعول ثانی یا متمم فعل میگویند مثلاً
 ما احمد بخیل و کانړه « من احمد را بخیل پنداشتم » درین جمله « احمد » مفعول

اول است و (بخیل) مفعول ثانئ است که معنی فعل «نوگانه را با تمام میر سازد»
 (۵) فعل : - از همه آخر فعل می آید مثلاً احمدزه بیرون په بازار کنش ولیدم
 « احمد دیروز مرا در بازار دید » درین جمله (ولیدم) فعل است که از همه اجزا
 آخر آمده است ، گاهی ظرف زمان قبل همه می آید مثلاً بیرون ما احمد ولید
 (دیروز من احمد را دیدم) :

فصل نهم : تمرین

- (۱) جمله مرکبه را تعریف کنید و بنویسید که بر چند قسم است .
- ۲ جمله شرطیه کدام جمله را میگویند بیانش را با مثالش بنویسید .
- « ۳ » جمله ندائیه را با مثالش بیان کنید ،
- « ۴ » جمله معطوفه کدام جمله را میگویند با مثالش بیان کنید ،
- « ۵ » جمله قسمیه را با مثالش بیان کنید ،
- « ۶ » جمله معلله را با مثالش بیان کنید ،
- « ۷ » در جمله های ذیل جمله شرطیه ، ندائیه ، معطوفه ، قسمیه و معلله را معلوم کنید
- « ۱ » که تها کاروکی نوزه بهئی هم و کم «اگر تو این کار را بکنی من هم خواهم کرد»
- « ۲ » په خدای چه ، مادا کار نه دی کپی «قسم به خدا ، که من این کار را نکردهم»
- « ۳ » ای ورور ! و چاته بکنه خل مه کوه «ای برادر ، به کسی دشنام مده»
- « ۴ » زه دا کار نه کوم ، خککه چه گران دی «من این کار را نمیکنم چرا که مشکل است»
- « ۸ » ترکیب نحوی جمله های ذیل را بکنید : -
- « ۱ » دا هلك د چا زوی دی^ء این بچه پسر کیست^ء
- « ۲ » احمد په بازار کنش ولاړو : احمد در بازار ایستاده بود :
- « ۳ » هغه هلك چه پرون تا و لید ، ز ما زوی دئی : بچه را که
 تو دیروز دیدی پسر من است .

- « ۴ » تهزما سره بازار ته خې : تو بامن بازار میروی ؟
- « ۵ » هر چیری چه ته خې زه هم خم : هر جائیکه شهای روید من هم میروم
- « ۶ » ای هلك! دیر مه ژاره : ای بچه ! بسیار گریه مکن ؟
- « ۷ » و رور ! دلته راسه : برادر ! اینجا بیا
- « ۸ » خدا زو! مادا کار کړی نه دی : قسم بخدا که من این کار را نکرده‌ام
- « ۹ » راحه چه مکتب ته ولا رسو : بیا نید به مکتب برویم
- « ۱۰ » دا احمد کور دیر لری دی : خانۀ احمد بسیار دور است
- « ۱۱ » دا هلك زما دور روزوی دی : این بچه پسر برادر من است



(جدول بعضی مصادر وضعی لازمی باقاعده)

مصدر	معنی	مصدر	معنی
غریدل	شگفتن	یو هیدل	فهمیدن
گر بیدل	تلفظ کردن	لو بیدل	افتادن
نری بیدل	لمبیدن	دریدل	ایستاده شدن
اوسیدل	سکونت کردن	خریدل	چریدن
شلپدل	کنده شدن	رسپدل	رسیدن
بپریدل	ترسیدن	خو خپدل	حرکت کردن
بزی بیدل	ترش شدن	بهپدل	جاری شدن
بغیدل	بغ کردن	پر سپدل	آماس کردن
بنری بیدل	بنگ بنگ کردن	یرز بیدل	افتادن
پریدل	پریدن	پا خپدل	برخیستن
خشپدل	چکیدن	چغپدل	چغ چغ کردن :
جنگپدل	جنگ کردن	چنری بیدل	بیخنه شدن
چلیدل	چلیدن	خلپدل	درخشیدن
ریپدل	باهزاز آمدن پرزدن	دار بیدل	ترسیدن
پسپدل	پس پس کردن	رژیدل	ریختن برگ و غیره
پشپدل	فش فش کردن	رغیدل	دوخته شدن، مستغنی شدن
ترهپدل	رم کردن	زنگپدل	گاز خوردن
تلمیدل		ژغپدل	اواز کردن:
تکپدل	میده میده شدن	سپخپدل	درزوا شدن
توخیدل	سرفه کردن	سیمپدل	سرفه شدن درخرج

معنی	مصدر	معنی	مصدر
سائیده شدن :	سو لبدل	بسته شدن	تړیدل
بیپوده گفتن	ویدل	شاریده شدن	شاریدل
ر قصیدن	یامیدل	شر منده شدن	شرمیدل
لاغر شدن	تر نخیدل	کننده شدن	شکپدل
صدا کردن ساز	تر نگیدل	لغزیدن	شوهیدل
غلغلك شدن	تخیدل	غوغو کردن	غپدل
غمگین شدن	زوریدل	دراز کشیدن	غز پدل
گم شدن	زهیدل	فریب کردن	غلبدل
گنده شدن	شرهیدل	غسل کردن	لمپدل
تند گفتن	غر پدل	زائیدن	لنگپدل
بارخواطر شدن	غمپدل	تبسم کردن	مسپدل
شگفتن	غوریدل	چسپیدن	نتیلپدل
		آبی شدن	شنیدل
سخت شدن	گار پدل	افکار شدن :	خوژ پدل
	غوز پدل	(بهیوده گفتن)	وهپدل
	سپهدل	بر داشت کردن	زغمیدل

(مصادر و ضعی متعدی باقیا عده)

یلمه کردن	الییل	سغ سغ کردن	سبغیدل
باختن	بایلدل	بینی افشاندن	سو تر پدل
باختن	بازل	شرب شرب کردن	شرپیدل
بخشیدن	بخنبدل	شاریدن	شور پدل

معنی	مصدر	معنی	مصدر
برشته در کشیدن	پسیدل	سزاوار شدن	شائیدل
حمایت و پرورش کردن	پاللد	پامال شدن	غو بلبلدل
برداشت کردن	زغمل	بستن	تغرل
نگهداشتن	ساتل	تول کردن	تلل
سپردن	سپارل	برگرداندن	جار باسل
برداشت کردن	سهل	قبول کردن	منل
فشردن	شپیلل	مالیدن	منبل
رانندن	شرل	لیسیدن	خهل
کمائی کردن	گهل	تراشیدن	خریل
تاوان کشیدن	گاللد	تکمان دادن	خندیل
فرستادن	لینزل	گزیدن	دارل
نوشتن	لیکل	درو کردن	ریبل
تراشیدن	تراشل	چوشیدن	زبپنبل
قنطاق کردن	بلیژدل	سرزنش کردن	ترقل
چکه کردن	چیخل	سرزنش کردن	رال
بخین	چنرل	رفو کردن	پیژل
خائیدن	جویل	کاگل کردن	اخیرل
تاب دادن	بیچلر	شستن	مینخل
قسمت کردن	وېشل	تف کردن	تکل
ریسپدن	ریشل	گزیدن	چیچبل
خراشیدن	گنزل	گمان کردن	گنرل
نگهداشتن	ژغورل	نوشیدن	خنبل

معنی	مصدر	معنی	مصدر
صاف کردن	سپیخل	نایسند کردن	غندل
شمار کردن	شمیرل	پیچیدن	تغارل
برون انداختن	سنخل	درو کردن	ریبل
چیدن	اودل	عطسه کردن	نزل
یوشیدن	یوشبل	تعریف کردن	ستایل
تکر کردن - مالیدن	تپل	با فیدن	ور بشل
تکر کردن	تبل	پنداشتن	انگپرل
ترتیب دادن	تنهل	تحريك کردن	ازبیل
مس کردن	بلودل	سائیدن	زدویل
رفو کردن	بیزل	ازمودن	آزمایل
پرورش کردن	پرورل	چشمك زدن	خمل
تجسس کردن	پلپل	چندی گرفتن	سکندل
چرانیدن	پیاپل	کورپه کردن	سکوویل
روا نه شدن	درومل	خریدن	پیرل
انداختن	اچول	خلانیدن	تمبل
ایستاده کردن	درول	کوچ کردن	لیزبل
		فرستادن	لیزبل
		آوردن	راورل
		شستن	ولل
		خراب کردن	سپرل
		دوشیدن	لوشل

معنی	مصدر	معنی	مصدر
		بخشیدن	بخشند
		کاشتن	کاشد
		کشیدن	کشید

جدول مصادر ترکیبی لازمی

معنی	مصدر	معنی	مصدر
در گرفتن	بگیرد	سیر آب شدن	اوبد
جدا شدن	بباید	نا آرام شدن	انالبد
ماندن در جای	پا تگیرد	خشک شدن	وچبد
بالا شدن	پاسید	دراز شدن	اوزدبد
پاک شدن	پاکبد	بالا شدن	اوچبد
پنهان شدن	پتبد	بدل شدن	الیشید
پخته شدن	پخبد	توقف کردن	ایسارید
کند شدن	پخبد	مشغول شدن	بختبد
واقع شدن	بینبد	بدل شدن	بدلبد
بریده شدن	پریکبد	خواب شدن	بیدبد
جمع شدن	تولبد	ملامت شدن	پربد
جای گرفتن	تکاوید	فهمیدن	پوهبد
قربان شدن	جاربد	بند شدن در آزاره	پوریکید
تندرست شدن	جوربد	کلفت شدن	بندبد
طبع شدن	چاببد	تاب شدن	تاوید

معنی	مصدر	معنی	مصدر
پاره شدن	خیر بدل	تلخ شدن	تربخیدل
جای شدل	خایپدل	خالی شدن	آشیدل
خبر شدن	خبر بدل	گرم شدن	تود بدل
منتشر شدن	خیر بدل	سیاه شدن	تور بدل
تیره شدن	خرپ بدل	ریختن	تویدل
افکار شدن	خوز بدل	وزن شدن	تولیدل
پر شدن	د کیدل	خراب شدن	خرا بیدل
زیاد شدن	د پر بدل	گل شدن	خر و بیدل
معطل شدن	د یلبدل	خوش شدن - پسند شدن	خو بنیدل
روشن شدن	رونریدل	خرسند شدن	خوشا لیدل
بی پروا شدن	رغبدل	خرج شدن	خرخیدل
کور شدن	رند بدل	دوست شدن	خبلیدل
ویران شدن	رنگبدل	داغ شدن	داغبدل
یاد شدن	زده کیدل	سنگین شدن	در نیدل
سبز شدن	زرغو نیدل	دم شدن	دمبدل
کهنه شدن	زر بدل	غرق شدن	دو بدل
اویزان شدن	زور نیدل	پر باد شدن	دو بدل
آراسته شدن	سنبالیدل	رنجیده شدن	زهریدل
دفن شدن	بنخبدل	زیاده شدن	زیاتیدل
ظاهر شدن	بنکار بدل	افکار شدن	ژو بلبدل
کلان شدن	غتمبدل	سوار شدن	سپر بدل

معنی	مصدر	معنی	مصدر
بریده شدن	غشچیدل	شگفتن	سپنیدل
پامال شدن	غو بلیدل	سفید شدن	سپنیدل
آوشیده شدن	غریپیدل	راست شدن	سمیدل
جرب شدن، شگفته شدن	غوریدل	سرد شدن	سریدل
پائین شدن	کوزیدل	اواز از بینی کشیدن	سغیدل
آمیخته شدن	گدیپدل	سنت شدن	سنتیدل
گرم شدن	گرمیدل	سنت شدن	سنتیدل
نیم شدن	نمیدل	تاراج شدن	لوتیدل
عروس شدن	ودیدل	برهنه شدن	لجیدل
گم شدن	ورکیدل	کم شدن	لزییدل
کنده شدن	ورستیدل	لول خردن	لغریپدل
بیدار شدن	ولینیدل	کوتاه شدن	لندیپدل
گداخته شدن	ولپلدل	بلند شدن	لوریدل
فراوش شدن	هیریدل	کلان شدن	لوییدل
بلند شدن	هسکیدل	شسکتن	ماتیدل
هوشیا شدن	هوشیاریدل	پژمرده شدن	مراویدل
یاد شدن	یادیدل	سیر شدن	مریپدل
خنک شدن	یخیدل	نرم شدن	سرمیدل

جدول مصادر ترکیبی متعددی

آب دادن	اوبول	نا آرام کردن	اقالول
جدا کردن	بیلول	خشک کردن	وچول

معنی	مصدر	معنی	مصدر
وا گذاشتن	پا تکول	بلند کردن	اوچتول
بالا کردن	پاسول	دراز کردن	اوزدول
پاک کردن	پاکول	بدل کردن	الیشول
پنهان کردن	پهول	توقف کننایدن	ایسارول
پخته کردن	پخول	مشغول کردن	بختول
کنند کردن	پخول	بدل کردن	بدلول
بریدن	پریکول	خوا بانیدن	بیدول
ملامت کردن	پرول	در دادن	بلول
گیل کردن	خرپول	فهما نیدن	پوهول
خوش کردن	خوشول	بند کردن	پوریکول
خوشال کردن - خرسند کردن	خوشالول	کلفت کردن	پندیول
خرج کردن - فروختن	خرخول	تذیب دادن	تاوول
دوست ساختن	خپلول	تلخ کردن	تریخول
داغ کردن	داغول	طبع کردن	چاپول
سنگین کردن	درلول	خبر دادن	خبرول
دم کردن	دمول	گسترانیدن	خپرول
غرق کردن	دوبول	تیره کردن	خرول
خالی کردن	تشول	افکار کردن	خوزول
گرم کردن	تودول	خراب کردن	خرابول
پر کردن	دکول	یاره کردن	خیرول
بینی فشازدن	سونرول	رنجانیدن	زهیرول
دفن کردن	سبخول	زیاد کردن	زیاتول

معنی	مصدر	معنی	مصدر
ظاهر کردن	بنکارول	افگار کردن	ژو بلول
کلان کردن	غپول	سوار کردن	سپرول
بریدن	غوخول	شگفتانیدن	سپنول
پایمال کردن	غو بلول	راست کردن	سمول
جرعه جرعه نوشیدن	غپول	سفید کردن	سپینول
چرب کردن	غوړول	سرد کردن	سپول
پائین کردن	کوزول	به بینی کشیدن	سغول
آمیختن	گپول	سنت کردن	سنقرول
کور کردن	ړندول	پاره کردن	خیرول
زیاد کردن	دیرول	جای دادن	خایول
معطل کردن	دیلول	سیاه کردن	تورول
روشن کردن	رونپول	ریختانیدن	تویول
دوختن	رغول	وزن کردن	تولول
ویران کردن	ړنگول	جمع کردن	تولول
رنگدادن	ړنگول	معطل کردن	تالول
یاد گرفتن	زده کول	قربان کردن	چارول
سبز کردن	کردن زرغونول	آباد کردن	جوړول
کهنه کردن	زړه ول	برباد کردن	ډډول
پژمرده کردن	مړاوول	لنگ کردن	گډول
سیرکنانیدن	مړول	گرم کردن	گرمول
نرم کردن	نرمول	تاراج کردن	لوتول

معنی	مصدر	معنی	مصدر
نیم کردن	ینمول	برهنه کردن	لشول
عروس کردن	ودول	کم کردن	لبرول
گم کردن	ورکول	برهنه کردن	لغپول
گنده کردن	ورستول	تر کردن	لندول
بیدار کردن	وینبول	کوتا کردن	لندپول
گداختن	ویلون	بلند کردن	لوزول
فراموش کردن	هیروول	کلان کردن	لویول
بلند کردن	هسکول	شکستاندن	ماتول
		دانا کنانیدن	هوسیارول
		یاد کردن	یادول
		سرد کردن	یخول



غلط نام‌ها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۲	تعین	تعیین
۶	۸	نوز	نور
۱۱	۱	خاص	خاص
۱۳	۹	جوانی	جوان
۱۸	۱۷	بستن	پرستن
۱۹	۱۲	پشتون	پشتون
۱۹	۱۲	پشته	پشته
۲۲	۶	صحیح	صحیح
۲۵	۶	بنجه	بنجه
۲۵	۶	بنجی	بنجی
۲۶	۱۶	خدف	خدف
۲۷	۲۰	فصل	فعل
۲۸	۳	بد	بد
۳۷	۳	و جمع	و برای جمع
۳۹	۲	جمع مذکر آن	جمع مذکر و مؤنث
۴۹	۱۸	بنگیوی	بنگینری
۴۹	۱۸	بنگری وال	بنگری وال
۵۰	۳	بشد	باشد
۶۵	۱۷	استعمال	استعمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۵	چیری	چیزی
۶۵	۱۱	هیخ خوک	هیخوک
۶۶	۷	بنویسد	بنویسید
۶۶	۱۱	چه	خه
۶۷	۱۳	م	یم
۶۹	۹	معنی	معنی
۷۱	۱۱	الیتل	الیتل
۷۲	۴	کشل	کنیل
۸۱	۲۰	آروند	آورد
۸۳	۱	ماضیه	ماضی
۸۴	۴	شوی ای	شوی و ای
۸۷	۱۵	معان	معاون
۹۱	۱۰	التزامی	التزامی
۹۲	۱	لردان	گردان
۹۳	۴	دوی و وهلی بنه	دوی و وهلی شی
۹۹	۸	لدوم	لزوم
۱۰۲	۱۰	دی	دا
۱۰۵	۴	ز	زه
۱۰۸	۱۱	شمان	شما
۱۲۱	۳	خویی ما	خو به بی
۱۲۳	۹	می شد	می شدند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۳	۱۰	شرالات	سوالات
۱۲۳	۱۱	گوید	گویند
۱۲۶	۱۹	غائب	غائب
۱۲۷	۹	وہی	وہی
۱۳۰	۵	زہ مہ بہ درید لای شم	زہ بہ درید لای شم
۱۴۱	۱	ہفہ	ہفی
۱۴۸	۱۷	تمیر	تمیز
۱۵۵	۱	ز ماد	زیار
۱۵۵	۹	مفقول	مفعول
۱۶۴	۱۳	بہ	پہ
۱۶۸	۱۷	دووم	دوم
۱۷۰	۳	پہ	بہ
۱۷۱	۱۳	حرن	حرف
۱۷۴	۳	دردر	در
۱۷۴	۱۶	ووائی	وائی
۱۷۷	۱۷	متضاف	مضاف
۱۷۸	۱۷	کئس مکتب	مکتب کئس
۱۷۹	۵	علما	علمای
۱۷۹	۱۳	اوقات	اوقاف
۱۸۰	۲	قدرت	قدرت کی دی

صحنه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۲	۲	محر	نحو
۱۸۲	۲۲	خیر	خبر
۱۸۷	۹	توصیعی	توصیعی
۱۸۹	۱۲	ورورنرو	ورونرو
۱۸۹	۱۳	ورورنرو	ورونرو
۲۰۰	۱۹	بط	ربط
۲۰۱	۳	حمله	حمله
۲۰۱	۸	لفی	نفی حکم
۲۰۱	۲۱	حمود	محمود
۲۰۲	۲۲	قشده	شده
۲۰۳	۱	احله	اصلیه
۲۰۵	۱۸	مهم	هم
۲۰۹	۱۲	رطه	رط
۲۱۵	۲۲	کززل	گرزل
۲۱۶	۱۷	لیزل	

